



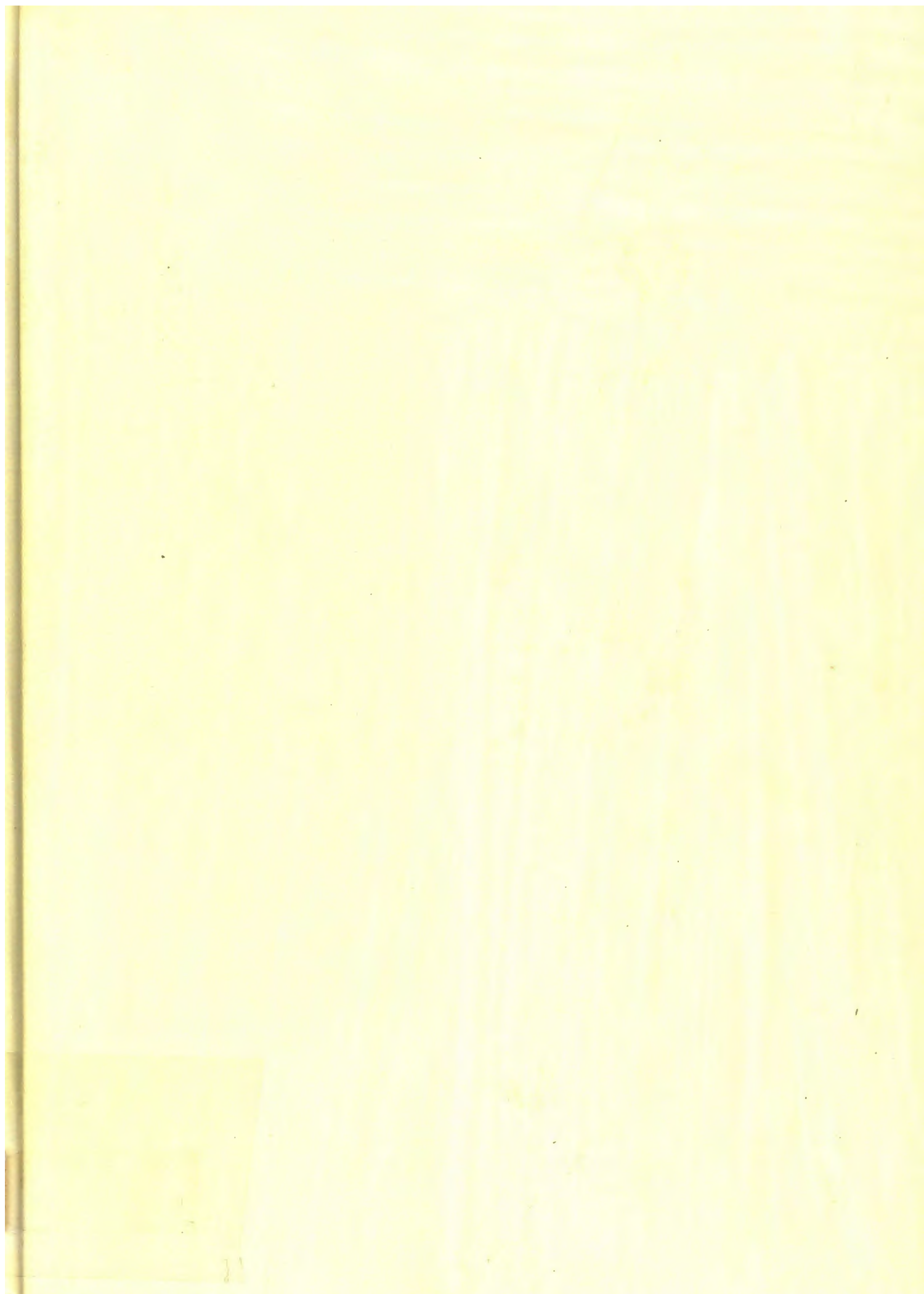
پژوهش‌های هخامنشی

شامل

هشت مقاله در باب تاریخ و باستان‌شناسی هخامنشی
بقلم دانشوران غربی

ترجمه

ع. شاپور شهبازی



پروشہای حماسی

ترجمہ ع. شاکر

۶۴۹۷۸



پژوهشهای هخامنشی

شامل

هشت مقاله در باب تاریخ و باستانشناسی هخامنشی

بقلم دانشوران غربی

ترجمه

ع. شاپور شهبازی

از این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در چاپخانه کیهان
توسط «شرکت رابطان بین‌المللی» برای
«مؤسسه تحقیقات هخامنشی»
در اردیبهشت ۱۳۵۴ چاپ شد.

فهرست مندرجات

- یک - دودمان هخامنشی بقلم جرج راولینسن
دو - سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی بقلم د. ن. فرای
سه - سنگنبشته داریوش بزرگ
چهار - شماره ناوها و لشکریان ایرانی از هیگنت
پنج - فهرست ایالات هخامنشی در سنگنبشته های فارسی باستان د. ج. کنت
شش - توصیف و تفسیر تندیس داریوش د. استروناخ
هفت - مفرغهای هخامنشی از گوری مکشوف در خرابه ایسن واقع در جلیله سفلی روث امیران
هشت - یادداشتی درباره بازسازی ردای هخامنشی بهرپاک

فهرست تصاویر و اشکال

۱ - فهرست تصاویر

- لوحة یکم - تندیس داریوش بزرگ
 تصویر یکم
 الف - کاسه مفرغی از ایسن
 ب - جزئیات نقش دسته بخورسوز
 ج - دسته بخورسوز
 تصویر دوم
 الف - قاعده بخورسوز
 ب - کناره بخورسوز
 ج - بالای بخورسوز
 تصویر سوم - سه نما از پالونه
 تصویر چهارم
 الف - پالونه ، از تل فراس
 ب - جزئیات نقش برجسته گنجینه تخت جمشید

۲ - فهرست اشکال

- (اشکال مربوط به مقاله هفتم)
 شکل ۱ - پیاله
 شکل ۲ - دسته پالونه
 شکل ۳ - جزئیات دسته پالونه
 شکل ۴ - بخورسوز
 شکل ۵ - الف و ب - جزئیات تکه عاج از نیمرو ، ج - نقش یک نیام خنجر از تخت جمشید
 (اشکال مربوط به مقاله هشتم)
 شکل ۱
 شکل ۲
 شکل ۳

روبروی صفحه ۹۰

صفحه ۱۰۲

صفحه ۱۰۳

صفحه ۱۰۴

صفحه ۱۰۵

صفحه ۱۰۱ - ۱۰۰

صفحه ۱۱۳ - ۱۱۱

یک - دودمان هخامنشی

این مقاله را جرج راولینسون، استاد نامبردار تاریخ باستان در دانشگاه کمبریج و نویسنده چندین اثر معتبر در تاریخ ملل کهن و منجمله ایران - در یکصد و بیست سال پیش نوشته است و بعنوان «یادداشتی» بر ترجمه بسیار نفیسی که از مجلدات نه گانه تاریخ هرودتوس بدست داده، افزوده است. پس از گذشت آنهمه سال، تنها در چند مورد بر نوشته وی مطالبی میتوان افزود، و در هیچ موردی عقیده‌اش را باطل نمیتوان نمود.

نظر به اهمیتی که این مقاله برای تاریخ هخامنشیان و شناختن نامبرداران ایرانشهر داراست، ترجمه‌اش کردیم، و در چند جا افزوده‌هایی برای توضیح و یا تکمیل آوردیم، تا سودش بیشتر باشد. نامها را تاجائیکه میشد به صورت اصلی یاد کردیم، و همه افزوده‌ها و توضیحات را در میان دو کروشه [] گذاردیم تا از نوشته مؤلف سوا ماند. یادداشتها را هم که مؤلف به شماره ترتیب نیاورده بود، پیایی کردیم، تا ارجاع بدانها آسان تر باشد. نام و نشان نویسنده و مقاله‌اش و مرجع آن بدین شرح است:

George Rawlinson:

“Family of the Achaemeidae”, in Tr. of *History of Herodotus*, London (1862 ed.), Vol. IV, pp. 209-218.

دودمان هخامنشی

۱ - هَخامنش*

نخستین بنیادگذار شناخته شده خاندان هخامنشی است، و احتمالاً کسی بوده که پارسیان در روزگارش واپسین گام را در مهاجرت طولانی‌شان برداشتند، و در سرزمینی رخت اقامت افکندند که از آن زمان تا کنون بنام خود ایشان، پارس (= فارس) خوانده شده است.^۱ وی را تنها یک «نیای قهرمان نام دهنده»، آنچنانکه از موارد ذکرش بوسیله استفان بیزانسی^۲ و قاموس بزرگ ممکنست دریافت^۳، بشمار نباید آورد. *** هرودتوس وی را بهنگام یاد کردن شجره‌نسب خشیارشا درجائیکه باید *** آورده است^۴، و سنگنبشته بغستان (بیستون) گواهیست که داریوش نژاد خود را به چهار پشت + به‌وی میرسانیده است.^۵ باز هرودتوس حق دارد ادعا کند که افراد خاندان شاهی پارسیان ++، «هخامنشیان» خوانده میشدند^۶، و نیکلایوس دمشقی از منبعی کاملاً موثق سود جسته وقتی که نام آن دوده شاهی را با اسم نیای قهرمانش وابسته می‌داند.^۷ شاهان پارسی، از کورش گرفته تا اردشیر سوم، همه از این نام چنان یاد می‌کنند که میرساند بدان می‌بالیده‌اند،^۸ و داریوش بویژه تأکید می‌کند که نام دودمانیش موروث اسم نیای بزرگش می‌باشد.^۹ تاریخ هخامنشی را به حدود ۷۰۰ ق. م. تخمین میتوان زد. +++ [افزوده‌های مترجم :

* این نام را یونانیان هَخ_ئِی م_نِش می‌نوشته‌اند؛ و آن از دو پاره درست شده است: هَخا، بمعنی دوست، و مَنِش - که هنوز در فارسی بکار می‌رود - بمعنی نفس و باطن و طینت، و رویهمرفته «دوست منش» معنی میدهد.

*** آئه‌لیان از مأخذ نامعلومی آورده است که هخامنش را عقابی پرورش داد، و نُولِدِ که می‌گوید این داستان را میتوان روایت دیگری از افسانه سیمرغ و زال دانست.

*** هرودتوس می‌نویسد خشیارشا پس از نشستن بر تخت شاهنشاهی، مهان ایرانشهر را گفت: «از پشت داریوش پسر ویشتاسپه پسر ارشامه پسر آریه‌رمنه پسر چیش‌پش پسر کورش فرزند کمبوجیه پسر چیش‌پش پسر هخامنش نباشم هرگاه از آئنی‌ها کین نکشم.»

+ داریوش بزرگ در سنگنبشته بغستان (بیستون) می‌فرماید: «پدر من ویشتاسپه [است و] پدر ویشتاسپه ارشامه، پدر ارشامه آریه‌رمنه [است و] پدر آریه‌رمنه چیش‌پش [و] پدر چیش‌پش هخامنش از این جهت است که ما را هخامنشی می‌نامند.»

++ هخامنش وابسته به گردن‌فرازترین قبیله پارسی، یعنی پاسارگادیان، بوده است.

+++ ویسبَاخ و کامرون زمان فرمانروائی هخامنش را از ۷۰۰ تا ۶۷۵ ق. م. دانسته‌اند.

(برای همه آنچه در این یادداشتها آوردیم و مراجع آنها، مراجعه شود به ع. شاپور شهبازی،

کوروش بزرگ بنیادگذار شاهنشاهی ایران، شیراز (۱۳۴۹)، ص ۲۷ تا ۳۰].

۲ - چیش پش*

چیش پش، بهمانگونه که از گواهی سنگنبشته بغستان^{۱۱} و تاریخ هرودتوس^{۱۲} برمی آید، پسر و جانشین هخامنش بوده است.* چنان می نماید که وی را دست کم دو پسر بوده است: کمبوجیه*** و اریه رمنه^{۱۳}. از روایت دیودوروس سیسیلی استنباط میتوان کرد که وی دختری هئوتسه نام هم داشته که به زنی به فرناکه، پادشاه کاپادوکیه، داده است^{۱۴} (شماره ۱ را به بینید).

[افزوده های مترجم:]

* معنی و ریشه این نام روشن نشده است، و برخلاف تلاش برخی از دانشمندان، حتی پارسی هم نمی نماید، و احتمالاً عیلامی است؛ در یونانی تئیس پس مینوشتند.

** زمان فرمانرواییش را کامرون و ویسباخ از ۶۷۵ تا ۶۴۰ ق.م. تخمین می زنند.

*** بیشتر احتمال می رود که نوشته هرودتوس در باب اجداد خشیارشا را بدینصورت اصلاح

باید کرد: خشیارشا گفت: «از پشت داریوش، پسر ویشتاسپه، پسر ارشامه، پسر اریه رمنه، پسر چیش پش [و نیز] از پشت کوروش، پسر کمبوجیه، [فرزند کوروش]، پسر چیش پش، پسر هخامنش، نباشم، هرگاه از آئنی ها کین نستانم؛ در این صورت خشیارشا هم به نیاکان پدریش بالیده است، و هم به تخمه مادریش، چون وی دخترزاده کوروش بزرگ بود. در نتیجه دو پسر چیش پش، اریه رمنه و کوروش یکم بودند. نگاه کنید به شهبازی، همان مأخذ، ص ۳۰ و پس از آن.]

۳ - کمبوجیه*

کمبوجیه یکم شخصی است که وجودش مشکوک می نماید. هم وی و هم پسرش، کوروش یکم، در تبارنامه خشیارشا، آنچنانکه در تاریخ هرودتوس آمده است^{۱۵}، آورده نشده اند، و گویا دیودوروس نیز در جاییکه وی را یاد می کند، مقصودش پدر کوروش بزرگ باشد^{۱۶}. مع هذا کمبوجیه ایکه خواهرش جدّه چهارم یکی از «هفت آزادان» [یعنی داریوش و یاران شش گانه اش] بود [مقصود هئوتنه می باشد]، قاعده می بایست شاهی بوده باشد قدیمتر از کمبوجیه پدر کوروش بزرگ که پسرش خود همزمان چند تا از آزادگان هفتگانه می بود^{۱۷}. بنابراین به دلایل تاریخی سنواتی، یک کمبوجیه لازم می آید تا طول تاریخ یک شاخه از هخامنشیان را همسنگ دوره شاخه دیگر (یعنی شعبه اریه رمنه) سازد، و از جهت تاریخی هم وجود وی لازم است تا این گفته داریوش بزرگ را - که «هشت تن از دودمان من پیش از من پادشاه بودند، من نهمین ام، نه تن دردوتیره شاه بوده ایم»^{۱۸} - تفسیر بتوان کرد. از این جهت، میتوانیم کمبوجیه یکم را پسر و جانشین چیش پش و برادر اریه رمنه و هئوتسه [یکم] بشمار آوریم.*

افزوده های مترجم:

این نام را «لک»^(۱) «جوجیه»^(۲) مینوشتند و «لک»^(۳) «جوجیه» (= کمبوجیه) می خواندند و بهمین دلیل است که یونانیان و بابلیان با حرف م ضبطش کرده اند و به ترتیب کمبوسیس و کم بوزی ایّه خوانده اند و عیلامیان نیز کنبوصی ایش آورده اند، در نتیجه تلاش عده ای برای نشان دادن اینکه اصل نام کبوجیه است (بدون میم)

ناروا و نادریست می باشد. معنی و ریشه این نام روشن نشده است، و شاید هم ایرانی نباشد.
 * چنان می نماید که حدس اول را ولینسن درست است، و این کمبوجیه را وجود تاریخی نباشد. احتمالاً نوادگان فرنا که کا پادوکیه ای با نسب سازی جدۀ چهارم خود را دختر کمبوجیه نامی، دانسته اند. در نتیجه پسرچیش پیش، کورش یکم بوده است نه کمبوجیه یکم. نگاه کنید به شهبازی، همان مأخذ، ص ۳۲ و پس از آن.]

۳ - الف - کورش یکم **

این کورش را هرودتوس یکجا - و آنهم بعنوان پدر آن کمبوجیه که ماندانه، شاهدخت ماد را بزنی گرفت - یاد کرده است.^{۱۸} باید اشاره کنیم که این گواهی هرودتوس با شجره نسب خشیارشا آنچنانکه در بند ۱۱ کتاب هفتم هرودتوس آمده است، سازگاری ندارد، چه در اینجا کمبوجیه پسرچیش پیش دانسته شده است. کوروش یکم پسر و جانشین کمبوجیه یکم و چهارمین پادشاه پارس قلمداد گشته، و تاریخش به حدود ۶۰۰ ق. م. می افتد. ***

[افزوده های مترجم:]

* چون کمبوجیه مذکور در شماره ۳ را تاریخی نمیدانیم، این کوروش را بجای شماره ۴ - آنچنانکه در نوشته را ولینسن آمده است - زیر شماره ۳ - الف آوردیم.

* این نام را پارسیان کورو و کوروش می گفته اند و یونانیان کوروس Kyros نوشته اند؛ در تبدیل حروف یونانی به لاتین، K به L بدل به C (= S) شده است و او = Y به ای، و I به او = ، و در نتیجه کورُس مبدل به سیروس گشته. درباره ریشه و معنی این نام سخن بسیار گفته اند ولی نتیجه قانع کننده ای بدست نیامده است.

*** کورش یکم سومین پادشاه انشان [= پارس] بوده است، و زمان پادشاهیش را میان ۶۰۰ تا ۵۰۰ ق. م. دانسته اند، چه وی همزمان آشور بانیپال بوده و در یکی از نبشته های وی یاد شده است. نگاه کنید به شهبازی، همان مأخذ، ص ۳۲ و ما بعد.]

[۴ - اَرُو کو]

راولنسن این شخص را نمیتوانست شناخت، چه وجودش در ۱۹۳ کشف شد. در زمان کورش یکم آشور بانیپال به عیلام لشکر کشید و در ۵۳۶ با خاك یكسانش كرد. کورش از بیم دچار شدن پارس به سرنوشت عیلام، پسر مهتر خود، ارو کو، را به دربار آشور بانیپال به گروگان فرستاد، و با وی سازش کرد. از سرنوشت ارو کو چیز دیگری نمیدانیم، گمان میرود که وی در اسارت در گذشته باشد؛ نگاه کنید به شهبازی، همان مأخذ، همانجا.]

۵ - کَمبُوجِیَه [یکم]*

این کمبوجیه پسر و جانشین کورش یکم و پدر کورش بزرگ بوده است. وی تنها یک «نژاده پارسی» نبود، چنانکه هرودتوس گفته است^{۱۹}، بلکه مانند پدران و زادگانش، شاه سرزمین پارس [= انشان] بود، و این نکته را کزنن به روشنی بازگفته است^{۲۰}، و سخن وی را اسناد بومی کاملاً تأیید می کند. برآجری از سَنَکِرَه - در بین النهرین جنوبی - کتیبه ایست که می گوید: «کورش، شاه بزرگ، پسر کمبوجیه، شاه

بزرگ^{۲۱}، و این گواه بارزی است بر آنکه کمبوجیه، پدر کوروش بزرگ، از جمله «هشت شاه» پیش از داریوش^{۲۲} شمرده می‌شده است. **

[افزوده‌های مترجم:

* راوولینسن شماره ۵، ۱ کمبوجیه دوم می‌خواند، اما چون در وجود کمبوجیه یکم وی شک کردیم، این‌جا زیر شماره ۵، کمبوجیه یکم آوردیم.

* کمبوجیه پادشاه انشان [= پارس] ماندانه دختر ایشتوویگو، شاهنشاه ماد را بزنی گرفت، و کورش از آندو بجهان آمد. خود این شاهنشاه بزرگ در منشور معروفش می‌گوید: «من کورشم، شاه جهان، شاه بزرگ، ... پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، پسر کورش، شاه بزرگ، شاه انشان، از تخمه چیش پش، شاه بزرگ، شاه انشان، از خاندانی که همواره فرمانروائی داشته...». پادشاهی این کمبوجیه در ۵۵۹ ق.م. بسر آمد. نگاه کنید به شهبازی، همان مأخذ، ص ۲۸ و پس از آن.]

ع — کورش دوم، معروف به بزرگ

در باب کورش بزرگ نیازی به تفصیل نداریم، از وی سنگنبشته‌ای در پاسارگاد موجود است که می‌گوید: من کورش (ام) شاه، هخامنشی. ^{۲۳} از وی در سنگنبشته بغستان (بیستون)^{۲۴}، قانون بطلمیوس^{۲۵}، نوشته بروسوس بابلی^{۲۶}، و اثر آشیل (ایسکیلوس)^{۲۷}، و نیز در کتابهای هرودتوس، کتزیاس، کزنن، و نوشته‌های مقدس یهودی^{۲۸} سخن رفته است. *

[افزوده‌های مترجم:

* کتیبه مهم کورش در پاسارگاد آنست که می‌گوید: «کورش، شاه بزرگ، پسر کمبوجیه شاه، هخامنشی...» در باب کورش این مترجم کتاب مفصلی پرداخته است که بارها بدان ارجاع داده: [

ع — الف — فَرْناسپَه

وی از شاهزادگان هخامنشی بود و درباره‌اش چیزی نمی‌دانیم مگر آنکه دخترش همسر کورش بزرگ بود (هرودتوس، کتاب دوم، بند یکم؛ کتاب سوم، بند دوم).

ع — ب — کاسان دانه

دختر فرناسپه و بنابراین از شاهدختان درجه دوم هخامنشی بود. وی زن کورش بزرگ شد و برای او پنج فرزند زائید: کمبوجیه و بردیه، هئوتسه، یک دختر دیگر، و ارتوستنه (به فارسی باستان * آرته^{۲۹} - ستونا = ستون راستی). سالها پیش از درگذشت کورش، همسر وی از جهان رفت، و برایش سوگی گران پیاپی کردند، و شاهنشاه پارسی بجز وی، زن دیگری نگرفت. نگاه کنید به شهبازی، همان مأخذ، ص ۳۲۲ و ۳۲۳]

۷ — کمبوجیه [دوم*]

وی پسر و جانشین کورش بزرگ بود؛ دو بند بلند از سنگنبشته بغستان (بیستون) در باب اوست^{۲۹}، و از آن برمی‌آید که وی برادر خود بردیه را پنهانی کشت، بمصر سپاه برد و آنجا را گرفت، و شهریارش را به بردیه دروغین باخت، و جانش هم — احتمالاً با خود کشی* — از کف رفت. نام وی در قانون بطلمیوس و در نوشته مانتو^{۳۰} و در کتیبه‌های مصری^{۳۱} و نیز در کتب معمولی مورخان کهن آمده است.

در نوشته آشیل (ایسکیلوس) به وی اشاره‌ای رفته، ولی نامش یاد نشده است.^{۳۲} چنان می‌نماید که مقصود از *آخشیوئوش* مذکور در کتاب *استر* همین کمبوجیه باشد اگرچه *آخشیوئوش* از جنبه تبدیل حروف، با ریخت یونانی نام خشیارشا [یعنی *گزرکس*] یکسان می‌شود.^{۳۳}

[افزوده‌های مترجم:]

* روالینسن کمبوجیه سوم نوشته است، اما چون در تاریخی بودن کمبوجیه‌ای که به اعتقاد وی یکم بوده، شک داریم، این یکی را دومین کمبوجیه دانستیم.

** در کتیبه بیستون آمده است که «*کَمبُوجِيَهْ وَ وَاَسْرَشِيوشْ اَمَرِيَتَا*» یعنی «کمبوجیه بمرگ خود بمرد» پس مرگ وی خود کشی نبوده و خدائی بوده است. برای تفصیل و مراجع، نگاه کنید به ع. شاپور شهبازی، *جهانداری داریوش بزرگ*، شیراز (۱۳۵۰)، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

[۷- الف اَرَن تیس = الوند]

یکی از نویسندگان متأخر بنام زَناراس (کتاب هشتم، بند ۸) نقل کرده است که کمبوجیه را پسری بنام ارن تیس (= الوند به فارسی امروزی) بود. لیکن این سخن را هیچکس دیگری تأکید نکرده است، و در نتیجه نادرست می‌نماید.

۸- بُرْدِيَهْ

سمردیس یونانیان*، پسر کورش و برادر تنی کمبوجیه بود. در نوشته بغستان از نابودی پنهانی او بدست برادرش سخن رفته است.^{۳۴} کتزیاس^{۳۵} او را *تَنِيَوَا كَسَارَكِسْ* می‌خواند، که ظاهراً لقبی است بمعنی «بزرگ تن، زورمند»^{۳۶}، و بدین سبب نماینده همان زوریست که هرودتوس^{۳۷} به وی نسبت می‌دهد.** تقسیم شاهنشاهی هخامنشی بدو بخش، و سپردن قسمت خاوریش به بردیه و باختریش به کمبوجیه - که کتزیاس از کارهای کورش بزرگ شمرده است - بسیار غیر محتمل می‌نماید***.

[افزوده‌های مترجم:]

بردیه به زبان امروز *بُرْز* (و) می‌شود، و معنی *بُرْز*، بلند، می‌دهد. یونانیان حروف ب را بحرف م بدل و تلفظ ی y را با u عوض کردند، و او را مردوس خواندند، و بزودی یک حرف س هم در آغاز آن نام گذاردند و با کمی تحریف سمردیس گفتند؛ چنین تحریفی یک قاعده متداول یونانی بود.

** احتمال می‌رود لقب بردیه به پارسی باستان * *تَنُو وَزَرَكَهْ* یعنی «تن بزرگ، زورمند» می‌بوده، که کتزیاس *تنیوا کسارکس* آورده است و گزننفن *تنوا کسارئیس*. هرودتوس می‌گوید کمان بسیار بزرگی را از حبشه آوردند که هیچکس در سپاه ایران نتوانست کشید بجز بردیه.

*** در باب بردیه، نگاه کنید به شهبازی، *کورش بزرگ*، ص ۳۲۷ و مابعد، و ۴۱۴ و بعد.

۹- هُنُوْتَسَهْ *

دختر کورش بزرگ بود که نخست زن کمبوجیه شد، و سپس بردیه دروغین او را به زنی ستاند، و اندکی بعد همسر داریوش بزرگ و شاهبانوی ایران شهر شد.^{۳۸} وی را بیشتر از نوشته‌های هرودتوس و آشیل می‌شناسیم. از وی نه در سنگنبشته‌ها نامی رفته است، و نه در آثار نویسندگان نامی^{۳۹} مگر هرودتوس و آنانکه پیرو اویند. یک روایت می‌گوید^{۴۰} خشیارشا بهنگامی که خشم از خود بیخودش

کرده بود ، جانش را بستد * .

[افزوده‌های مترجم :

* این نام از اسامی زیبا و پسندیده ایرانیست ؛ و «خوش‌ران» معنی می‌دهد .

** این روایت ضعیف و بی اعتبار است ؛ در باب اهمیت شاهبانو هئوتسه در زمان داریوش و خشیارشا ، نگاه کنید به :

E. Kornemann, *Die Frauen des Altertums*, Leipzig (1942), 47 ff.

و هرودتوس ، کتاب سوم ، بند ۱۳۳ و ۱۳۴ و کتاب هفتم ، بند ۳ و پس از آن .

۱ . — اَرْتَه سْتُونَا (= اَرْتِستونه)

احتمالاً کوچکترین دختر کورش بزرگ بود . از آنجا که بردیۀ دروغین وی را بزنی نستاند ، شاید نتیجه بتوان گرفت که دردوره او ، سن این شاهدخت هنوز مناسب زناشوئی نبوده است . داستان ازدواجش با داریوش را هرودتوس بازگفته است^{۴۱} ، و یادآور شده که وی دو پسر ، بنامهای ارشامه و گئوبروجهان آورد^{۴۲} (شماره‌های ۳۴ و ۳۵ را بنگرید) . داریوش از میان زنانش این یکی را بیشتر از همه دوست می‌داشت^{۴۳} .

۱۱ — دختری از کورش [رُئُوخْشَنَه = روشَنک ؟]

یکی از دختران کورش بزرگ — که نامش را یاد نکرده‌اند * — زن کمبوجیه شد ، و با او به مصر رفت ، و در آنجا به ادعای هرودتوس^{۴۴} بر اثر ستمگری شوهر ، بچه‌اش را نازائیده از کف داد و جان خودش نیز بهدر رفت * . از وی چیز دیگری نمیدانیم جز اینکه خواهر تنی کمبوجیه ، یعنی از پشت کورش بزرگ و کاسان دانه ، بود^{۴۵} .

[افزوده‌های مترجم :

* کتزیاس (Persica, Epit. 12) او را رُکْسَانَه می‌خواند — که به پارسی باستان رُئُوخْشَنَه و به فارسی دری روشَنک میشود — اما به گفته‌ی اعتماد زیادی نمیتوان داشت .

** جرج روالینس در جایی دیگری از ترجمۀ تاریخ هرودتوس (جلد دوم ، ص ۳۹۵ ، یادداشت ۵) می‌گوید زن کمبوجیه ظاهراً بر اثر بچه انداختن از میان رفت و داستان ستمگری کمبوجیه ، زائیده احساس تلخ و کین جویانه مصریان بوده است .]

۱۲ — پارمِیش

دختر بردیه — پور کورش بزرگ — و از زنان داریوش بزرگ بود^{۴۶} . وی مادر اریه مردوس [به پارسی باستان * اریه بردیه = بلند آریائی ، آریائی زورمند] بود که در سپاه خشیارشا ، تپوری‌ها [طبرستانی‌ها] و موسکی‌ها را فرمان میداد^{۴۷} .

۱۳ — اریه رمنه *

وی در سنگنبشته بغستان (بیستون) بعنوان یکی از نیاکان داریوش نام برده شده است^{۴۸} . وی فرزند چیش پش بود ، و هرودتوس بهنگام یاد کردن شجره نسب خشیارشا^{۴۹} ، وی را هم مذکور داشته است * .

[افزوده‌های مترجم :

* این نام «آرامش دهنده آریائیان» معنی میدهد .
 ** وی پادشاه پارس و نیای بزرگ داریوش بود ، و از . ۴۰۰ تا . ۴۰۰ ق . م . فرمان‌روائی کرد . یک نبشته کوتاه به پارسی باستان بر لوحی از زر در دست است که ادعا شده از همدان یافته‌اند ، و در موزه برلین نگهداری میشود ؛ معنی آن چنین است : «اریه رمنه ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه در پارس ، پسر چیش پش شاه ، پسر هخامنش . اریه رمنه شاه گوید : این بوم پارس ، که من دارم ، که اسبان خوب و مردان خوب دارد ، خدای بزرگ ، اهورمزدا ، بمن داد . بخواست اهورمزداهی من شاه این بوم . اریه رمنه شاه گوید : اهورمزدا مرا یاری کناد ...» . دلایل قوی در دست است که این نوشته بعدها درست شده ، و داریوش یکم مخترع خط میخی فارسی باستان بوده است ، برای تفصیل بنگرید به شهبازی ، کورش بزرگ ، ص ۳۳ و بعد ، و م . آ . دندامایف ، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی ، ترجمه روحی ارباب ، تهران (۱۳۵۲) ، ص ۴۷ و پس از آن .
 ۱۴ - ارشامه*

پسر اریه رمنه و پدر ویشتاسپه هخامنشی ، در همان دو جائیکه هم اکنون یاد کردیم ، نام برده شده است . هرودتوس در یک جای دیگر ۵۰ هم از وی سخن می‌راند ، و اردشیر سوم نیز در سنگنبشته‌ای [در تخت جمشید] او را بعنوان یکی از بنیادگذاران خاندان شاهی نام می‌برد .^{۵۱}
 [افزوده مترجم :

* این نام را «یل ، زورمند» معنی کرده‌اند . ارشامه بگمان مادر . . ۴۰۰ ق . م . یا کمی دیرتر به پادشاهی رسید ، و هنگامیکه در ۵۲۲ ق . م . نواده‌اش داریوش بزرگ ، به پادشاهی می‌نشست ، هنوز زنده بود . نبشته‌ای کوتاه به خط و زبان میخی بر لوحی از همدان به ارشامه منسوبست که در بابش همان دآوری را که درباره لوح اریه رمنه کردیم ، صادق می‌دانیم . نگاه کنید به شهبازی ، کورش بزرگ ، ص ۳۴ و بعد .
 ۱۵ - ویشتاسپه*

وی پسر ارشامه و پدر داریوش بزرگ بود ، و در روایات ایرانی گشتاسپ خوانده میشود ؛ وی نه تنها در شجره نسب‌هایی که خود هخامنشیان و یا یونانیان یاد کرده‌اند ، آمده است ^{۵۲} ، بلکه در سنگنبشته بغستان بدانسان ذکر شده که میرساند در زمان پادشاهی پسرش زنده بود و برای او شمشیر می‌زده است ^{۵۳} . بگفته کتزیاس ، وی بهنگام بازدید قبری که پسرش درون آرامگاه خود در سنگ کوه کنده بود ، از طناب افتاد و بمرد ^{۵۴} . من پیش از این یادآور شده‌ام ^{۵۵} که محتملاً حق پادشاهی بواسطه نبودن پسر و یا پسرزاده‌ای از کورش بزرگ ، به ویشتاسپه می‌رسیده ، و وی آن را به پسر مهترش - داریوش ^{۵۶} - بخشیده است* .

[افزوده مترجم :

* ویشتاسپه هخامنشی را نباید با همنام کیانی‌اش یکی دانست ، چه میان آندو صدها سال فاصله بوده است . پدر داریوش از سرداران کورش بزرگ بود ، و مدتی والی خراسان گشت . دلاوری وی زبانزد پارسیان بود ، و بجز داریوش ، چهار پسر دیگر بنامهای ارته‌بان (اردوان) ، هوتنه (خوب تن) ، ارته‌فرنه و ارتان داشت ، و دو دختر که نامشان را یاد نکرده‌اند . نگاه کنید به ع . شاپور شهبازی ، جهاننداری داریوش بزرگ ، شیراز (۱۳۵۰) ، ص ۴ و بعد از آن . نام همسرویشتاسپه را رودگونه نوشته‌اند ، بنگرید به :

F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marburg (1895), 261.

۱۶ — هئوتسه

خواهر یک نفر کمبوجیه که بگفته دیودروس^{۵۷} پدر کورش پادشاه پارس بوده است، اما اینکه کدام کمبوجیه و کدام کورش مورد نظر بوده، روشن نیست. دیودروس وی را زن فرنا که، پادشاه کاپادوکیه، و جدۀ چهارم انافس (تحریفی از اتانس، که ریخت یونانی هوتنه است) دانسته است، و این یکی، از آزادگان هفتگانه (= یاران داریوش بزرگ) بوده. بنابراین مسلم است که کورش و کمبوجیه مورد بحث، سوای شاهنشاه نامی هخامنشی، کورش بزرگ و کمبوجیه، پدر وی، می‌بوده‌اند، و در روزگاری پیشتر می‌زیسته‌اند.*

[یادداشت مترجم:]

چنان می‌نماید که این هئوتسه غیرتاریخی و موروث علاقه شاهان کاپادوکیه به انتساب به خاندان هخامنشی بوده است. بهرحال انافس بهیچ روی با هوتنه و اتانس یکسان نمی‌نماید.

۱۷ — گالوس

این رادیودروس بعنوان پسر فرنا که و هئوتسه مذکور در شماره ۱ یاد کرده است، و چیز دیگری از وی نمیدانیم، حتی درباری بودن نامش نیز شک داریم.

۱۸ — بردیه کاپادوکیه‌ای

دیودروس بردیه نامی را فرزند گالوس و پدر ارتمنس و نیای انافس (هوتنه) دانسته است.

۱۹ — ارتمنس

بگفته دیودروس، وی پسر بردیه کاپادوکیه‌ای بوده است، و پدر انافس، و این یکی به روشنی همان اتانس (= هوتنه در سنگنبشته بغستان) می‌باشد. جای شگفت است که دیودروس، هرودتوس و داریوش هریک پدر هوتانه را به نامی خوانده‌اند: همچنانکه دیدیم، دیودروس او را پسر ارتمنس می‌داند، و هرودتوس پسریکت بنام فرناسپه،^{۵۸} در حالیکه سنگنبشته بیستون از او بنام «پسر ثوخره [= سوخرا = سرخه]» یاد می‌کند^{۵۹} البته اعتبار گفته داریوش برتر از همه است، و تناقضی که با گفته دیودروس نشان می‌دهد، برداستانی که او می‌گوید، پرده‌ای از تردید و کم‌بنیادی می‌کشد، معهذا محتمل است که اصل نوشته او حقیقی می‌داشته، و دیودروس تنها در آوردن نام پدر هوتنه دچار اشتباه گردیده است.

۲۰ — هوتنه (= خوش تن)

هوتنه (انافس) در سنگنبشته بغستان (بیستون) بعنوان یکی از آزادگان هفت‌گانه آمده است، ولی البته نه در جای بسیار مهمی که هرودتوس بدو داده (یعنی در سرهمۀ آنان)^{۶۰} با اینهمه مقامش در نوشته داریوش هم بلند است. چه دومین آزاده‌ایست که وی را یاری داد.^{۶۱} شاید مقام و امتیازاتش را — که هرودتوس برشمرده است —^{۶۲} به نژاد و تبار و پایه ارجمندش مدیون بوده است، نه به پاداش و اگذاری حق تاج و تخت ایرانشهر به داریوش و یشتاسپان. هرودتوس وی را بعنوان سالاری که فرمان یافت سولوسن ساموسی را به حقش در تملک حکومت ساموس برساند، یاد می‌کند،^{۶۳} و احتمالا برآست که وی فرمانده گروه «پارسی» سپاه خشیارشا^{۶۴} و پدر آمیستریس — زن خشیارشا — بوده است.^{۶۵} پاره‌ای تردید کرده‌اند که شاید در این دو مورد اخیر، انوفس پسر هوتنه را بایستی جانشین خود اتانس (= انافس = هوتنه) کرد، چه در غیر اینصورت عمر هوتانه = انافس می‌بایست بسیار دراز بوده باشد،^{۶۶} اما من دلیلی نمی‌بینم که اعتبار نوشته هرودتوس را مردود شمارم.^{۶۷}

۲۱ — قدیما

دختر هوتنه بود که (بگفته هرودتوس) نخست همسر کمبوجیه شد، سپس بردیه دروغین بزنیش ستاند، و از پس وی، زن داریوش بزرگ شد.^{۶۸} تا جائیکه میدانیم وی را فرزندی نبوده است. ریخت

یونانی نامش مشکوک می‌نماید؛ برخی آن را با «فاطمه» سنجیده‌اند،^{۶۹} ولی این یکی عربیست، نه پارسی.

۲۲ — آمیستریس

بگفته هرودتوس^{۷۰} دختر هوتنه بود و بگفته کتزیاس^{۷۱} دختر انوفس؛ وی سوگلی خشیارشا بشمار میرفت و برای او دست کم پنج فرزند آورد. زشتکاریها و ستمگریهایش * را کتزیاس به تفصیل یاد کرده است^{۷۲}، و هرودتوس هم از آنها ناآگاه نبود.^{۷۳} احتمالاً وی همان وشتی مذکور در کتاب استراست^{۷۴} که لابد رانده‌بودنش چندان دیر نپائید. وی سالیان دراز بزیست، و ظاهراً کمی پیش از مرگ پسرش، اردشیر یکم، بدروود زندگی گفت.^{۷۵}

[یادداشت مترجم:]

* داستانهای که در باب ستمگری بانوان هخامنشی منجمله آمیستریس و پروشیاتی آورده‌اند، مأخوذ از نوشته‌های مورخینی است که برای آب پاشیدن بر آتش کینشان نسبت به ایرانیان، از بافتن و پرداختن هیچ افسانه‌ای رویگردان نبوده‌اند، و همه آنها را باید با نهایت احتیاط و بطور درست نقل کرد، و سپس بر سیدتا کم و کاستی هریک بخوبی روشن شود، و مشت دروغ‌زن باز گردد.

۲۳ — پتی رامفیس

گردونه‌ران خشیارشا، بگفته هرودتوس، پسر هوتنه «پارسی» بوده است^{۷۶}. روشن نیست که این هوتنه همان همدست داریوش بوده یا نه؛ در آن دوره دست کم دو نفر هوتنه نام می‌زیسته‌اند^{۷۷}، و البته عده دیگری هم در همان روزگار بهمان نام خوانده‌میشده‌اند.

۲۴ — آنافیس

پسر هوتنه که کاسی‌ها را در سپاه خشیارشا رهبری میکرد،^{۷۸} با احتمال بسیار قوی پسر هوتنه، آزاده همدست داریوش، بوده است، والا نامش را خلط نمی‌کرده‌اند. شاید وی همان پدر آمیستریس می‌بوده.

۲۵ — داریوش

پسر بزرگ و پشتاسبه هخامنشی، همان شاهنشاه ایران است که از همه بیشتر نوشته‌ها و سند از خود بجای گذارده؛ گذشته از سنگنبشته بغستان، که گرانبهاترین سند میخی است — یادگارهایی از خود مانده است که هنوز در تخت جمشید، نقش رستم، کوه الوند، و در سوئز مصر میتوان دید.^{۷۹} هرودتوس میگوید که وی ستونهای نبشته‌داری در اروپا بر پا کرده نبشته یکی از آنها به یونانی بود.^{۸۰} وی بی‌گمان همان فرمانروائی است که در زمانش بنای دومین معبد اورشلیم به پایان رسید،^{۸۱} و بنابراین نامش به تکرار در کتب مقدس یهودی آمده است.^{۸۲} وی همچنین در قانون بطلمیوس، در نوشته مانتوس،^{۸۳} آشیل (ایسکیلوس)،^{۸۴} و در آثار پراکنده فرسیدس،^{۸۵} هلائیکوس،^{۸۶} و آیدنوس^{۸۷} یاد شده است. در اینجا نیازی به روایت پادشاهی وی نیست، چه بخش بزرگی از چهار کتاب هرودتوس به وی اختصاص یافته است.

۲۶ — ارته‌مینس

وی راجستینوس (ژوستن) ارته‌مینس خوانده است^{۸۸} و پلوتارخوس اریه‌منیس؛^{۸۹} پسر بزرگ داریوش بود و پیش از رسیدن او به تخت شهریاری زاده شده بود. مادرش دختر گئوبرو — از آزادگان هفت‌گانه همدست داریوش — بود. از وی چیز دیگری نمیدانیم * جز اینکه ادعای جانشینی پدر را داشت ولی ناچار شد آن حق را به خشیارشا — دخترزاده کورش بزرگ — واگذارد.^{۹۰}

[یادداشت مترجم :

* هرگاه ارته بازان هرودتوس همان اریه‌منیس مذکور در نوشته پلوتارک باشد، احتمال می‌رود که پیش از مرگ داریوش در ۴۸۶، والی بلخ بوده است. نگاه کنید به مقاله من در

Bulletin of the School of Oriental and African Studies, XXXV (1972), 612.

که در آنجا احتمال فوق توجیه شده است.]

۲۷ — اَرِیَهْ یِیْغْ نَهْ

از دریا سالاران خشیارشا، و برادر تنی ارته بازان بود^{۹۱}. وی در نبرد سالامیس کشته شد^{۹۲}.

۲۸ — خشیارشا *

پسر مهتر داریوش بزرگ از هئوتسه - دختر کورش و شاهانوی ایران - بود، و از وی اسنادی در ناحیه وان، تخت جمشید و همدان (= کوه الوند) بجای مانده است^{۹۳}. لشکر کشی اش به یونان را آشیل سخنسرا دیده و بازگفته است^{۹۴}. نامش در قانون بطلمیوس و در مانتوس^{۹۵} آمده است، و داستان را مورخان یونانی بازگفته‌اند. از آنجا که اَحْشَوْرُوشْ ریخت طبیعی عبری آن نام پارسی است که یونانیان گَزَرْکْ سِسْ می‌خوانده‌اند - یعنی خشیارشا^{۹۶} -، و چون وضعی که در کتاب اِستِر از احشوروش آمده با آنچه از اخلاق خشیارشا میدانیم، سازگاری دارد، شاید بتوان به احتمال نزدیک به یقین پذیرفت که آن فرمانروائی که بگفته کتاب استر، وشتی را از شاهانوی انداخت و استر را بر جایش نشاند، همین خشیارشا - پسر و جانشین داریوش - بوده^{۹۷}. احتمال می‌رود که وشتی همان آمیستریس بوده است که هرچند، زمانی از سوغلی بودن افتاده، اندکی بعد جای و پایگاهش را بدوباز داده‌اند.

[یادداشت مترجم :

* نام این پادشاه از دو پاره خَشِیَهْ (= شاه) و اَرْشَنْ (= دلیر) درست شده، و بر روی هم (شاهیل، خسرو دلیر) معنی می‌دهد. جز دوم برخلاف تصور عامه از کلمه - شاه نیست، بلکه اصلاً مختوم به حرف ن بوده است. هرودتوس (کتاب هفتم، بند ۱۸۷) می‌نویسد خشیارشا خوش اندام‌ترین و زیباترین مردان آسیا بوده است.]

۲۹ — ویشتاسپه

یکی از پسران داریوش بود از هئوتسه، دختر کورش بزرگ؛ وی در لشکر کشی خشیارشا به یونان، بلخیان و سکاها را رهبری میکرد^{۹۸}. وی احتمالاً همان ویشتاسپه پدر پَشَوْتَنْ (به یونانی پِیسوْت نِپْس) است که کمی پیش از آغاز جنگ‌های پلوپنزوس والی لودیه بود^{۹۹}. [شماره ۴۱ را هم ببینید.]

۳۰ — هخامنش

یکی دیگر از پسران داریوش و هئوتسه بود^{۱۰۰}. پس از شورش مصر در ۴۸۷ ق.م، وی را فرمانروای آن سامان کردند؛^{۱۰۱} و در لشکر کشی برادرش به یونان رهبر ستون مصری و ناوگان آن خطه با وی بود^{۱۰۲}، و احتمالاً همانطور در مقام فرمانروائی بر مصر ماند تا اینکه ایناروس شورید، و نبرد بزرگ در پیرمیس روی داد و هخامنش در آن کشته شد، و مصر بطور موقت استقلال یافت^{۱۰۳}.

۳۱ — مَسِیْشْتَهْ [= مَشِیْشْتَهْ = مَهْسْتْ]

یکی دیگر از پسران داریوش و هئوتسه بود^{۱۰۴}، و از سپهسالاران لشکر خشیارشا بشمار میرفت. وی فرمانروائی ایالت بلخ را داشت، و چون از خشیارشا رفتاری ناجوانمردانه دید، بر آن شد که سربشورش بردارد، اما او پیشدستی کرد، و بکشتنش فرمان داد^{۱۰۵}.

۳۲ — اَرْتَهْ زُوسْتَرْ

دختر داریوش و هئوتسه بود^{۱۰۶}؛ وی در حدود ۴۹۳ یا ۴۹۲ ق.م. به همسری مردونیه، بزرگ‌ترین سپهبد پارسی - پسر گئوبر و همدست داریوش - درآمد.

۳۳ - اَرِبَهٗ مَرْدَوُس [اریه بردیه]

یکی از پسران داریوش بود از پارمیس دختر بردیه - پسر کورش - وی در لشکر کشی خشیارشا به یونان موسکی ها را فرمان میداد.^{۱۰۷}

۳۴ - ارشامه

پسر داریوش بزرگ بود از زن سوگلیش ارتیستونه (ارته ستونا) ؛ وی در لشکر کشی خشیارشا به یونان ، عربها و حبشیان را رهبری می کرد.^{۱۰۸} احتمال می رود که وی همان ارشامه ای باشد که بادعای آشیل (ایسکیلوس) والی ممفیس [مصر] بود^{۱۰۹}، و در نبرد سالامیس جان باخت.^{۱۱۰}

[۳۴ - الف : ارشامه]

یکی از بزرگان ایرانی و والی مصر در زمان اردشیر یکم و داریوش دوم بوده است و البته با ارشامه بالائی یکی نمیتوانسته بود . از وی نامه های مفصلی به آرامی در دست است که بر روی کاغذهای حصیری نوشته شده . با توجه به اینکه وی همزمان با ایسکیلوس بوده ، بقطعیت میتوان گفت که با همانم خود خلط شده است ، و ارشامهٔ اولی احتمالاً پدردومی بوده . در باب او نگاه کنید به :

G. R. Driver, *Aramaic Documents of the Fifth Century B. C.*,

چاپ آکسفورد، ۱۹۵۷؛ زیر کلمهٔ ارشامه .

۳۵ - گئورُ

از پسران داریوش و ارتیستونه (ارته ستونا) بود ، و در سپاه خشیارشا رهبری کاپادوکیان ، ماریاندینی ها و لیگی ها را بعهده داشت.^{۱۱۱}

۳۶ - اَبْرُکامَهٗ

پسر داریوش بود از فراتاغونه - دختر هوتنه برادر داریوش - ؛ در واپسین مراحل نبرد ترموپیلی کشته شد.^{۱۱۲}

۳۷ - هُورانتَهٗ

برادر تنی ابروکامه بود و به همراه وی در میدان ترموپیلی کشته شد .^{۱۱۲}

۳۸ - ارشامنه [اَرَشْنُ مَنَهٗ - دلیرمنش]

یکی از پسران داریوش بود ؛ نام مادرش را ننوشته اند ؛ در سپاه برادرش فرماندهٔ یوتی ها و موکیان [مکرانی ها] بود.^{۱۱۳}

۳۹ - دختران داریوش :

چندتا از دختران داریوش بزرگ بودند که به زنی بخانهٔ سپهبدان پارسی رفتند : یکی همسر هوتنه - پسر سی سائمه - شد ، دیگری زن دائوری سس ، و دیگری زن هوماه [خوش ماه] ، و دیگران به سپهبدان دیگر ؛^{۱۱۴} احتمالاً سائدکهٔ ، زن اَرْتَهٗ ئیکتس از این جمله بود ؛ یونانیان سه پسر این شاهدخت را گرفتار آورده ، و پیش از نبرد سالامیس در راه خدایانشان قربانی کردند .^{۱۱۵}

[۳۹ - الف - ارتیستونه]

استاد کاسرون در الواح تخت جمشید نبشته ای به عیلا می یافت که در آن از یک دختر داریوش بنام ارتیستونه سخن رفته ؛ و وی احتمال داده است که این دختر ، فرزند همان ارتیستونه مذکور در شمارهٔ ۱ - دختر کورش وزن داریوش - می بوده ، نگاه کنید به مقاله وی در .

J N E S, I (1942), 214 ff.

"Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions"

بنام :

۴ - داریوش

داریوش - یا چنانکه کتزیاس بصورت درستی نوشته : داریئیه ئیوس - بگفته او پسر مهتر خشیارشا بود از شاهانو آمیستویس ، دختر انوفس (هوتنه).^{۱۱۶} هرودتوس گوید^{۱۱۷} پدرش ارته ایتنا ، دختر مسیشته را - که دختر عمویش می شد - برای او گرفت ؛ به وی اتهام بستند که در کشتن خشیارشا دست داشته است ، و برادر جوانش - اردشیر یکم ، او را بکشت ، ولی دست وی از چنان جنایتی پاک بود.^{۱۱۸}

۴۱ - ویشتاسپه *

بگفته کتزیاس دومین پسر خشیارشا بود از آمیستریس .^{۱۱۹} چون کتزیاس بهنگام روایت کشمکش میان پسران خشیارشا بر سر تاج و تخت ، از وی سخنی نمیراند ، میتوان احتمال داد که وی پیش از پدر از جهان رفته بوده است ، والا وی پس از کشته شدن داریوش (شماره ۴۰) ، ولیعهد قانونی ایران شهر بشمار می رفته است.^{۱۲۰}

[یادداشت مترجم :

* بگمان ما این ویشتاسپه - و نه همنام وی که پسر داریوش بود - پدر پیسوث نیس (پشوتن) - والی لودیه در آغاز جنگهای پلوپنزوس - بوده است . بالاتر ، شماره ۲۹ را به بینید .]

۴۲ - اردشیر یکم

یونانیان او را لنگیمنوس خوانده اند (یعنی دراز دست) ؛ اگر به گواهی کتزیاس اعتماد کنیم ،^{۱۲۰} وی سومین پسر خشیارشا بود ، که بهنگام کشته شدن پدرش ، جوانکی بیش نبود ، و هفت ماه هم بر تخت نتوانست نشست ، چه در آن مدت ، اردوان ، فرمانده نگهبانان شاهی ، زمام امور را بدست داشت .^{۱۲۱} اردشیر چهل سال از ۴۶۵ تا ۴۲۵ ق.م . پادشاهی کرد ؛^{۱۲۲} وی داماسپیة (جاماسپیا) را بزنی گرفت ، و از وی تنها یک پسر شاهانوزاد ، بنام خشیارشا ، داشت .^{۱۲۳} هرودتوس یکبار^{۱۲۴} و توسیدیدیس بارها^{۱۲۵} از وی یاد کرده اند ، و میدانیم که هردوی این نویسندگان همزمان او بوده اند . دلایل متقنی در دست است مبنی بر اینکه اردشیر همان فرمانرواییست که عذرا و نحیا را به اورشلیم فرستاد و بفرمود دیوار شهر را باز سازند .^{۱۲۶} روایت کوتاهی از زندگی وی در «خلاصه» ای که از کتب کتزیاس مانده است ، یافت میشود .^{۱۲۷}

[۴۲ - الف ، تیت رُئوسْتِسْ]

یکی از پسران خشیارشا بود ، که ناوگان ایرانی را در سال ۴۶۶ ق.م . در برابر کیمون آتنی فرمان میداد ، نگاه کنید به :

A. T. Olmstead, *History of the Persian Empire*, Chicago (1948), 268.

در باب وی چیز دیگری نمیدانیم .]

[۴۲ - ب اَرْتَهْ]

پسر مردونیه ، سپهسالار خشیارشا ، بود لابد از ارته زوستر دختر داریوش بزرگ ؛ وی کالبد پدر را که درنبردگاه پلاته افتاده بود ، بفرمود تا بخاک سپردند ، و در این راه رشوه فراوان به یونانیان داد ،

نگاه کنید به هرودتوس ، کتاب دهم ، بند ۸۴ و پوسانیاس ، کتاب نهم ، بند ۲ ، پاره ۲ .]

۴۳- اَرْتَهْ اَرِيَهْ

به یونانی ارتاریوس ، پسر خشیارشا بود و برادر ناتنی اردشیر اول ، یعنی از آمستریس نژاده بود ؛ وی در عهد پادشاه اخیر فرمانروائی بابل را داشت . ۱۲۸

۴۴- آمی تیس

دختر خشیارشا بود از آمستریس ؛ زن بَغْ بوخْشَهْ ، پسر زوپیروس ، شد . ۱۲۹ وی بادعای کتزیاس زشت کردار بود ، و با کارهای ناپسندش جان خود را بهدر داد . ۱۳۰

۴۵-رودگونه

یکی از دختران خشیارشا بود از آمستریس ؛ ۱۳۱ از وی چیز دیگری نمیدانیم .

۴۶- خشیارشای دوم

تنها پسر شاهانوزاد اردشیر یکم بود ؛ ۱۳۲ وی پس از پدر دوماهی شهریاری کرد ، و بدست بردار ناتنی اش ، سغدیانوس ، کشته شد . ۱۳۳

۴۷- پسوت نیس [پشوتن]

پسریک ویشتاسپه - احتمالاً فرزند داریوش (شماره ۹ و ۲) [اما بگمان ما فرزند خشیارشا ، شماره ۴۱] بود ، و در ۴۴ ق.م. والی لودییه بود ، ۱۳۴ و این مقام را دست کم تا ۴۷ ق.م. داشت . ۱۳۵

۴۸- اَرْتَهْ اَیْنَتَا

دختر مسیشته - برادر تنی خشیارشا - بود (شماره ۳۱) ؛ خشیارشا فرمان داد تا با پسر مهترش - داریوش - یعنی پسر عموی خود ، زناشوئی کند ، و می خواست با اینکار مادر اَرْتَهْ اَیْنَتَا را شیفته خود کند . ۱۳۶ چندی بعد خشیارشا دل در خود اَرْتَهْ اَیْنَتَا بست ، و ماجرائی رخ داد که به نابودی پدر و مادر دختر انجامید . ۱۳۷

۴۹- اَرْتَنَهْ

پسر ویشتاسپه بود ، و برادر داریوش بزرگ . وی تنها یک فرزند داشت : دختری فراتاگونه نام ، که عمویش - داریوش - او را به همسری در پذیرفت . گفته اند که اَرْتَنَهْ دخترش را یکتاوارث خود کرد . ۱۳۸

۵۰- فراتاگونه

دختر اَرْتَنَهْ و نبیره ویشتاسپه بود که زن عمویش ، داریوش ، شد ، و دو پسر آورد ابرو کامه و هوپران تیس ، که هر دو در نبرد ترموپیلی کشته شدند . ۱۳۹

۵۱- هوتنه

پسر ویشتاسپه و برادر داریوش بزرگ بود ؛ هرودتوس تنها یکبار یادش کرده است . ۱۴۰

۵۲- بُرْدِیَهْ مَنَهْ

پسر هوتنه و برادر زاده داریوش بزرگ بود ، و از سپهبدان خشیارشا ۱۴۱

۵۳- اَرْتَهْ بانه (اردوان)

والا جاه ترین و شناخته ترین برادران داریوش بزرگ است ؛ وی با خردمندی ، تمایلات جنگجویانه داریوش ۱۴۲ و خشیارشا ۱۴۳ را آرام می ساخت ، و برای شاهنشاه اخیر ، بجای اندرز بد (= مشاور عالی) بود .

چهارپسرش ظاهراً در روزگار خشیارشا مقامهای مهم داشته اند. ۱۴۴

۵۴ — تَرِیتُنْ تَخْمَهْ

پسر ارته بانه، از سپهسالاران شش گانه لشکر خشیارشا بود. ۱۴۵ اینکه وی همان تریتن تخمه ایست که بهنگام دیدار هرودتوس از بابل، والی آن سامان بود، غیر ممکن نمی نماید. ۱۴۶

۵۵ — اَرْدَوْیَهْ*

پسر ارته بانه نامی بود، و در سپاه خشیارشا فرماندهی گنداریان و دادکیان را داشت، ۱۴۷ اما نگفته اند که ارته بانه مورد بحث، همان اندرز بدو عموی خشیارشا (شماره ۵۳) بوده است یا نه.

یادداشت مترجم:

این نام را یونانیان ارتوفیوس نوشته اند، و در اوستایی اَرزَفِیهْ میبوده است که در پهلوی منتج به الوه و در فارسی به آله (= مثلاً در الموت، یعنی آشیان عقاب) شده؛ و معنی آن «عقاب» است؛ نگاه کنید به

M. Mayrhofer, *Onomastica Persepolitana*, Wien (1973), p. 170

و منابع و مراجعی که در آنجا نشان داده شده است.]

۵۶ — ارته بردیه

برادر همان اردوفیه و پسر آن ارته بانه بود که هم اکنون یاد کردیم؛ وی در سپاه خشیارشا کاسپی ها [= کاسپین ها = کسپین ها = قزوین ها] را فرمان می داد. ۱۴۸

۵۷ — بَغْ سَكَهْ (یا بسا که):

پسریکی ارته بانه نام بود، و فرماندهی ترائیه های آسیایی — یعنی ثی نی ها و بی ثی نی ها — را در سپاه خشیارشا داشت. ۱۴۹

[۵۷ — الف — تیگرانه]

یکی «از تخمه هخامنشی» بود، و بسال ۴۸ در سپاه خشیارشا فرماندهی مادها را داشت، نگاه کنید به هرودتوس، کتاب هفتم، بند ۶۲

۵۸ — اَرْتَهْ فَرْنَهْ

پسرویشناسپه و برادر داریوش بزرگ بود از مادری غیراز [رودگونه] مادر داریوش؛ برادر تاجدارش اورا بهنگام بازگشت از سرزمین سکاها ی اروپائی والی لودیه کرد. ۱۵۰ چندی بعد ایونیه ایها شوریدند، و پس از سرکوبی آنان، ارته فرنه سازمان مالیاتی را به نحوی دادگرانه تنظیم کرد که در زمان هرودتوس هنوز در سرتاسر یونان آسیا رایج بود. ۱۵۱ وی ظاهراً پدر ارته فرنه ای بود که با سپهبد داتیس مادی، برسر یونانیان لشکر کشید و در ماراتن جنگید.

۵۹ — ارته فرنه دوم

گفته اند ارته فرنه ای که با داتیس، سپهبد مادی داریوش، به ماراثن لشکر برد، از برادرزادگان داریوش بوده است، ۱۵۲ و بهمین دلیل با اطمینان نسبی میتوان وی را پسر همان ارته فرنه والی لودیه (شماره ۵۸) دانست. چنان مینماید که وی را چندان دستی در انجام لشکر کشی به ماراتن نبوده است.

۶- دختر ویشتاسپه

گفته‌اند یکی از خواهران داریوش بزرگ، زن گئوبرو- از آزادگان هفتگانه - بوده، اما نامش را یاد نکرده‌اند. ۱۵۳ از آندومردونیه سپهسالار نامی پارس بجهان آمد.

۶۱- مردونیه

این جنگاور بلندنژاد که آنچنان پیش داریوش ۱۵۴ و خشیارشا گرامی بود، ۱۵۵ پسر گئوبرو و خواهر زاده داریوش بزرگ بود؛ وی اَرْتَه زوُسْتَر (شماره ۳۲)، دختردائیش - یعنی دختر داریوش - را بهم‌سری گرفت که خواهرتنی خشیارشا بود، ۱۵۶ و شاید بهمین جهت دردل این پادشاه نفوذ بسیار داشت. کارهای او بیش از آن شناخته است که به بازگفتن نیاز داشته باشد. مسخره اینجاست که کتزیاس بدروغ میگوید وی درنبرد پلاته زخم خورد [درحالی‌که همه میدانند که وی در آنجا کشته شد] و پس از آن بفرمان خشیارشا برای تاراج بتخانه دلفی رفت و در آنجا بر اثر بارش تگرگ نابود شد! ۱۵۷

۶۲- خواهر داریوش

یکی از خواهران داریوش بزرگ، که نامش را ننوشته‌اند، زن آزاده‌ای بنام چیش پش شد. ۱۵۸

۶۳- سَتْ اَسِپَه

خواهرزاده داریوش بود، پسر چیش پش؛ وی فرمان یافت به پادافره گناهی که کرده بود، آفریقا را با کشتی دور بزند، و چون کامیابی نیافت، بدستور خشیارشا بدار آویخته شد. ۱۵۸

۶۴- الف بَغ پاتَه

مگاباتیس در نوشته هرودتوس؛ نواده ارشامه و برادرزاده داریوش بزرگ بود؛ ارته‌فرنه - برادر داریوش و والی لودیه - او را در . . . ۵ ق . م . به فرماندهی ناوگان ایرانی برگماشت (هرودتوس . کتاب پنجم ، بند ۳۲ بعد از آن) .

یادداشتها

۱ — پرشیا — یا پارسه در پارسی باستان — هنوز بصورت فارسستان و فارس مانده است ، چه این نام در جای کهن خود ، یعنی در تعریف ولایتی که برکناره خلیج پارس افتاده و پایتختش شیراز است ، بکار می‌رود . ایران نام بومی همه کشور است .

۲ — نگاه کنید به واژه *Ἀχαϊμενία* در Stephanus Byzantinus
 ۳ — نگاه کنید به نام *Ἀχαϊμενής* در *Etymologicum Mag.*

4 Herodotus, VII, 11.

۵ — ستون یکم ، بند ۲ .

6 Herodotus, I, 125.

۷ — گواهی نیکلائوس در مأخذی که در شماره ۳ نشان داده‌ایم ، یاد شده است .

۸ — نگاه کنید به Sir H. Rawlinson's *Bebistun Memoires*, Vol. I,
 صفحات زیر : ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۴۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۷
 [برای مراجع نوین ، نگاه کنید به :

R. G. Kent, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*,² (1953), 212.]

9 *Transl. of Herodotus* Vol. I, p. 211, n. 2.

۱۰ — ستون یکم ، بند ۲ .

11 Herodotus, VII, 11.

12 Rawlinson's note 3 on Herodotus, VII, ch. 11.

13 Photius, *Bibliotheca*, p. 1158 (ed. Hoschel, Rouen, 1653).

14 *Loc. cit.*

15 Aput Photius, *loc. cit.*

۱۶ — کورش بزرگ همزمان داریوش بود ، هرچند که دومی البته خیلی جوانتر از اولی بود (هرودتوس ، کتاب یکم ، بند ۹ و ۲۰) . چون کمبوجیه دختر هوتنه را به همسری گرفت (هرودتوس ، کتاب سوم ، بند ۸۶) ، این آزاده ناگزیر همسال کورش بزرگ بایست شمرده شود .

۱۷ — سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بند ۴ ؛ و بسنجید با یادداشت Sir H. Rawlinson بر کتاب یکم هرودتوس ، بند ۱۲۵ (یادداشت ۲ تا آخر) .

18 Herodotus, I, 111.

19 *Ibid.*, I, 107 f.

20 *Cyropaedia*, I, 2:1.

۲۱ — بالاتر ، جلد یکم این ترجمه ، ص ۲۰۰ ، یادداشت ۹ ، را ببینید .

۲۲ — سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بند ۱۰ .

۲۳ — بالاتر ، جلد یکم این ترجمه ، ص ۲۸۲ ، یادداشت ۶ ، را ببینید .

۲۴ — سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بند ۱۰ .

25 *Mag. Syntax.*, V, 14.

26 Fragments 14 & 15 in Muller's *Fr. Hist. Gr.*, Vol. II.

27 *Persae*, 764.

۲۸ — یک ذکر بسیار جالب از این نام ، در ضمن وحی موصوف در اشعیا (باب چهل و چهار ، بند ۲۸ و باب چهل و پنجم ، بند ۱) می‌باشد ، که از وی در موردی یاد شده است که زماناً یکصد سال پیش از خودش روی می‌بایست داده باشد . فقراتی که وی در آنها بصورت تاریخی یادگشته است ، عبارتند از :

سفره وقایع ، باب سی و شش ، بندهای ۲۴ و ۲۳ ؛ هزارا ، باب یکم ، بندهای ۱ تا ۸ ؛ باب سوم ، بند ۷ ؛ باب چهارم ، بند ۵ و غیره ؛ ودانیال ، باب یکم ، بند ۲۱ ؛ باب چهارم ، بند ۲۸ ؛ و باب دهم ، بند ۱ .

- ۲۹ — سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بندهای ۱۰ و ۱۱ .
- 30 Manetho, fragments 68 & 69 in *Muller's Fr. Hist. Gr.*, Vol. II.
- ۳۱ — بسنجید با بالاتر ، جلد سوم سوم همین ترجمه ، ص ۳۲۷ .
- 32 *Persae*, 769.
- ۳۳ — عزرا ، باب چهارم ، آیه ۶ . [جرج روالینسن در اینجا یادداشت مفصلی برای رد کردن این عقیده که مقصود از احشوروش همان خشیارشات و از ارتخشیر و داریوش ، اردشیر یکم و داریوش دوم ، می آورد ، که چون چندان فایده ای برای موضوع دودمان هخامنشی نداشت ، از ترجمه اش چشم پوشیدیم] .
- ۳۴ — سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بند ۱۰ .
- 35 *Persica*, Exc. 8.
- ۳۶ — بسنجید با بالاتر ، جلد سوم همین ترجمه ، ص ۴۵۴ .
- 37 Herodotus, III, 30.
- 38 *Ibid.*, III, 68, 88, 133, 134; VII, 3 ff.; Aeschylus, *Pers.*, 157 ff.
- ۳۹ — ظاهراً کتزیاس وی را از قلم انداخته است . آن آتوسا (هئوتسه) که هلانیکیوس (فقرات ۱۶۳ — الف و ۱۶۳ ب) یاد کرده ، زن داریوش بزرگ نیست ، بلکه آن شاهبانوی آشوری ویا بابلی است که دیگران سمیرامیس خوانده اند ، و ظاهراً زن پول بوده است و مادر (؟) نبونصره (بالاتر ، صفحات ۳۸۲ و ۴۱۱ از جلد یکم همین ترجمه را به بینید . همچنین بسنجید با :
- Paschal Chronicle*, p. 68 (ed. Du Fresne, Paris, 1688);
- Photius, *Bibliotheca*, pp. 427 & 428.
- 40 Aspasius ad Aristotle's *Ethics* (ed. Tchnitz, Leipzig, 1831), p. 171.
- 41 Herodotus, III, 88.
- 42 *Ibid.*, VII, 69 & 72.
- 43 *Ibid.*, VII, 69.
- 44 *Ibid.*, III, 31 & 32.
- 45 *Ibid.*, III, 31 ad init.
- 46 *Ibid.*, III, 88.
- 47 *Ibid.*, VII, 78.
- ۴۸ — سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بند ۲ .
- 49 Herodotus, VII, 11.
- 50 *Ibid.*, I, 209.
- 51 Sir H. Rawlinson, *Memories on the Cuneiform Inscriptions*, Vol. I, p. 342;
- [Kent, *op. cit.*, 156.
- 52 Herodotus, I, 209; VII, 11;
- و بسنجید با سنگنبشته بغستان ، ستون یکم ، بند ۲ .
- ۵۳ — سنگنبشته بغستان ، ستون دوم ، بند ۳۵ ؛ ستون سوم ، بند ۳۶ .
- 54 *Persica*, Exc. 15.
- ۵۵ — بالاتر — جلد دوم این ترجمه ، ص ۳۹۸ ، یادداشت ۸ ، را به بینید .
- 56 Herodotus, I, 209.
- 57 Aput Photius, *Bibliotheca*, p. 1158.
- 58 Herodotus, III, 68.

- ۵۹ — سنگنبشته بغستان، ستون چهارم، سطر ۸۳. در این مورد روایات بابلی و عیلامی هم، یکسانند، نگاه کنید به :
- H. Rawlinson's additional note on the Behistun Inscription, in *Asiatic Society Journal*, Vol. XII, pt. 2, p. xiv.
- 60 Herodotus, III, 68-84.
- ۶۱ — در سنگنبشته بغستان، ستون چهارم، سطر ۸۳، ویندفرنه (ایتنافرنیس یونانیان) در سرآزادگان شش گانه (بغیر از داریوش) یاد شده است.
- 62 Herodotus, III, 84.
- 63 *Ibid.*, III, 141.
- 64 *Ibid.*, VII, 61.
- 65 *Ibid.*;
- میتوان پذیرفت که کتزیاس در این مورد همداستان بوده است، اگرچه وی در *Persica*, Exc. 20 آمیستریس را دختر انوفس می‌داند، چون که وی هم بمانند دیودوروس، همست داریوش را انوفس (= انافس) می‌خواند.
- 66 *Asiatic Soc. Jour.*, XII. pt. 2, notes added to pp. xiii & xiv.
- ۶۷ — در سال ۴۸۰ ق.م، که خشیارشا به یونان لشکر کشید، لازم نبود هوتنه بیش از هشتاد ساله باشد، وهمانطور که ج. و. بلیکسلی در J. W. Blakesley, *Herodotus with Notes*, London (1854), VII, 61
- یادآور شده است، مقام فرماندهی او تقریباً اسمی می‌بوده. هرگاه کمیوجیه مثلاً در ۵۲۰ ق.م. با قدیما، دختر هوتنه زناشویی کرده بوده باشد، و در آن موقع همسرش را چهارده ساله بگیریم (که در مشرق زمین سن کمی بشمار نمی‌رفت) الزامی نداشته است که ازدواج پدر قدیما پیش از سال ۴۸۱ ق.م. انجام شده بوده باشد، و در این صورت تولدش را میتوان پس از ۵۰ ق.م. دانست، یعنی در ۴۸۰ ق.م. درست هشتاد ساله بوده؛ شاید دختری در سن شصت سالگی یافته، و وی برای بهم‌سری درآمدن خشیارشا بخوبی جوان می‌بوده است.
- 68 Herodotus, III, 68 & 88.
- 69 By Von Hammer, quoted in Bahr's note to Book III, ch. 88.
- 70 Herodotus, VII, 61.
- 71 *Persica*, Exc. 20.
- 72 *Ibid.*, 40-43.
- 73 Herodotus, VII, 114; IX, 112.
- ۷۴ — البته این احتمال منوطست به یکی بودن خشیارشا و احشوروش (شماره ۲۸ را به بینید).
- 75 Ctesias, *Persica*, Exc. Exc. 43 ff.
- 76 Herodotus, VII, 40.
- ۷۷ — هوتنه پسر سی‌سمنس (هرودتوس، کتاب پنجم، بند ۲)، و هوتنه برادر داریوش بزرگ، (هرودتوس، کتاب هفتم، بند ۸۲).
- 78 Herodotus, VII, 62.
- 79 Sir H. Rawlinson, *Memoire on the Cuneiform Inscriptions*, I, pp. 271-318;
- در مورد ستون نبشته دارسونز، نگاه کنید به بالاتر، جلد دوم همین ترجمه، ص ۲۱۶، یادداشت ۳ [و برای مراجع تازه‌تر، نگاه کنید به :
- Kent, *Old Persian*, 111.]
- 80 Herodotus, IV, 87, 91.
- ۸۱ — بالاتر، یادداشت را به بینید.
- ۸۲ — عزرا، باب چهارم، آیه ۵ و ۴؛ باب پنجم، آیه‌های ۵ تا ۷؛ باب ششم، آیه‌های ۱ تا ۱۴. اما «داریوش مادی» مذکور در کتاب دانیال، شخص دیگریست، و داریوش یاد شده در کتاب *تحمّا* (باب چهل و دوم، آیه ۲۲) نیز نفر دیگری؛ این آخری داریوش سوم است.

83 Fragments 68 & 69.

84 *Persae*, 677-838.

85 Fragment 113.

86 Fragment 166.

87 Fragment 8 f.

88 Justinus, II, 10.

89 Plutarchus, *de Frat. Am.*, II, p. 488 D.

۹۰ — پلوتارخ و ژوستن این داستان را بسیار روایاتی می‌کنند و مجادله را مربوط به عهد بعد از داریوش دانسته، برآنند که حکمت با ارتبانه، عموی دو برادر، افتاد و وی آندورا آشتی داد؛ حقیقت را هرودتوس گفته است:

Herodotus, VII, 3

91 Herodotus, VII, 97.

92 *Ibid.*, VII, 89; Plut., *Themistocles*, 14; Diodorus, XI, 18.

93 H. Rawlinson, *op. cit.*, II, 319 339.

94 *Persae*, passim.

95 Fragments 68 & 69.

۹۶ — عبریان حرف عاریتی را همواره پیش از «خ + ش» پارسی می‌گذازدند، و جایجائی حروف «ی» و «و» که با هم شباهت دارند، نیز یک رسم بین الهجه‌ها می‌باشد [این یادداشت از سرهنری راولینسن می‌باشد].

Heeren, *Manual of Ancient History*, 103

۹۷ — نگاه کنید به:

98 Herodotus, VII, 64.

99 Thucyd., I, 115.

100 Herodotus, VII, 97.

101 *Ibid.*, VII, 7.

102 *Ibid.*, VII, 97.

103 *Ibid.*, III, 12; V, 7.

104 *Ibid.*, VII, 82.

105 *Ibid.*, IX, 113.

106 *Ibid.*, VI, 43.

107 *Ibid.*, VII, 88.

این شخص بشواری میتواند همان اریه بردیه (اریه مردوس) باشد که بگفته آشیل (۳۷ و ۳۸) فرماندار ناحیه تبس در مصر بود، و در نبرد سالامیس کشته شد (بیت ۹۴۶).

108 Herodotus, VII, 69.

109 *Persae*, 36, 37.

110 *Ibid.*, 310.

111 Herodotus, VII, 72.

112 *Ibid.*, VII, 224.

113 *Ibid.*, VII, 68;

با این یکی، نام دوازده پسر داریوش بما آگاهی داده شده است، اما هلانیکوس تنها یازده پسر از وی می‌شناخته:

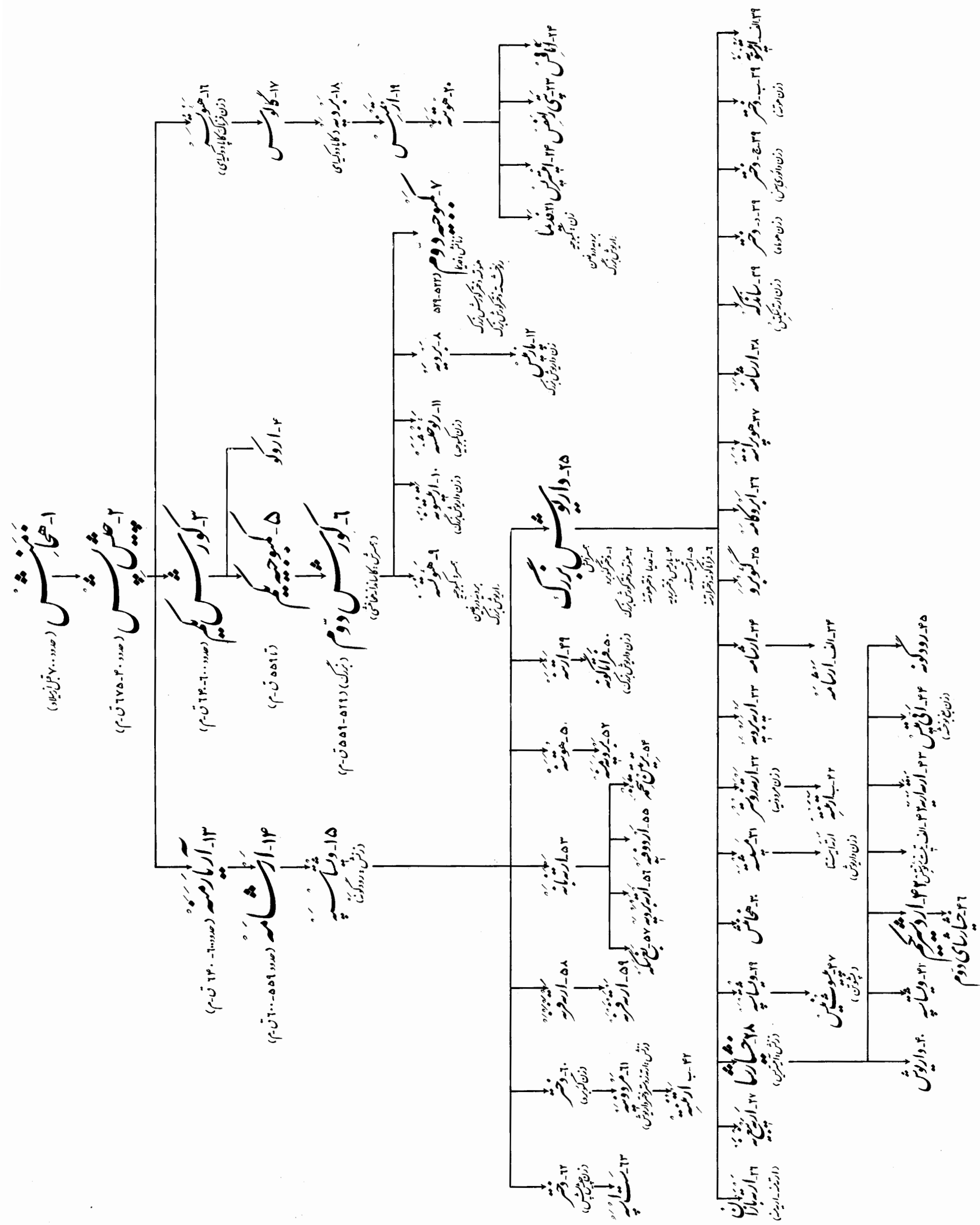
Hellanicus, Fragment 166.

114 Herodotus, V, 116.

- ۱۱۵ — بسنجید با روایتی که پلوتارخ آورده است و اعتراف دارد که از فانیاس ارسوسی گرفته است :
Plutarchus, *Themistocles*, ۱۳.
- ارته ایکسی مذکور در اینجا لابد همان کسی است که هرودتوس فرماندار سستوس دانسته است :
Herodotus, IX, ۱۱۶.
- ۱۱۶ *Persica*, Exc. ۲۰.
- ۱۱۷ Herodotus, IX, ۱۰۸.
- ۱۱۸ Ctesias, *Persica*, Exc. ۲۹.
- ۱۱۹ Ctesias, *loc. cit.*, and ۲۰;
- Diodorus Siculus, XI, ۶۹.
- ۱۲۰ Ctesias, *Persica*, Exc. ۲۰, ۲۹. اما بگفته دیگری، وی سومین پسر خشایارشا بود :
- ۱۲۱ *Ibid.*, ۲۹, ۳۰; Justinus, III, ۱; Diodorus, *loc. cit.*
- ۱۲۲ Clinton, *Fast Hellenici*, Oxford (۱۸۳۰-۴۱), II, p. ۳۸۰.
- ۱۲۳ Ctesias, *Persica*, Exc. ۴۴.
- ۱۲۴ Herodotus, VI, ۹۸.
- ۱۲۵ Thucydides, I, ۱۰۴, ۱۲۷; II, ۶۷; IV, ۵۰.
- ۲۴ — هزرا، باب هفتم، آیه ۱ و غیره؛ نحمیا، باب دوم، آیه های ۱ تا ۸. « هفته های مذکور در دانیال، بهرگونه که شمارش شوند، تنها به دوره پادشاهی این پادشاه — که « فرمان باز ساختن اورشلیم، خیابان و دیوارش را داد » — مربوط توانست بود (بسنجید با نحمیا، باب دوم، آیه ۸ و دانیال، باب نهم، آیه ۲۵).
- ۱۲۷ Aput Photius, *Bibliotheca*, pp. ۱۱۵-۲۴.
- ۱۲۸ *Ibid.*, ۱۲۱.
- ۱۲۹ *Ibid.*, ۱۱۵.
- ۱۲۹ *Ibid.*, ۱۱۷ & ۱۲۴; Dinon, Fragment ۲۱.
- ۱۳۰ Photius, *Ibid.*, ۱۱۵.
- ۱۳۱ *Ibid.*, ۱۲۴.
- ۱۳۲ Diodorus Siculus, XII, ۷۱; Manetho, Fragments, 68 & 69.
- ۱۳۳ Thucydides, I, ۱۱۵.
- ۱۳۵ *Ibid.*, III, ۳۱. . .
- ۱۳۶ Herodotus, IX, ۱۰۸.
- ۱۳۷ *Ibid.*, IX, ۱۱۲, ۱۱۳.
- ۱۳۸ *Ibid.*, VII, ۲۲۴.
- ۱۳۹ *Ibid.*, *loc. cit.*
- ۱۴۰ *Ibid.*, VII, ۸۲.
- ۱۴۱ *Ibid.*, and VII, ۱۲۱.
- ۱۴۲ *Ibid.*, IV, ۸۳.
- ۱۴۳ *Ibid.*, VII, ۱۰-۱۸, ۴۶-۵۲.
- ۱۴۴ — نگاه کنید به شماره های ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷ و ۵۸.
- ۱۴۵ Herodotus, VII, ۸۲, ۱۲۱.
- ۱۴۶ — معهذرا در یادداشت دوم بریند ۱۹۲ کتاب یکم، غیرمحمّل بودن این حدس پیروی شده است .
- ۱۴۷ Herodotus, VII, 66.

- 148 *Ibid.*, VII, 67.
149 *Ibid.*, VII, 75.
150 *Ibid.*, V, 25.
151 *Ibid.*, VI, 42.
152 *Ibid.*, VI, 49.
153 *Ibid.*, VII, 5.
154 *Ibid.*, VI, 43.
155 *Ibid.*, VII. 5, 9; etc., VIII, 67-69, 107, etc.
156 *Ibid.*, VI, 43.
157 *Persica*, Exc. 25, 26.
158 *Ibid.*, IV, 43.

148 *Ibid.*, VII, 67.
149 *Ibid.*, VII, 75.
150 *Ibid.*, V, 25.
151 *Ibid.*, VI, 42.
152 *Ibid.*, VI, 49.
153 *Ibid.*, VII, 5.
154 *Ibid.*, VI, 43.
155 *Ibid.*, VII, 5, 9, etc.
156 *Ibid.*, VI, 43.
157 *Persica*, Exc. 25, 26
158 *Ibid.*, IV, 43.



دو — سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی
اثر ر. ن. فرای
مأخوذ از،

R. N. Frye:
"The Institutions"

Zeitschrift für alte Geschichte, Einzelschriften. Heft 18: Beiträge zur Achamenidengeschichte, Herausgegeben von Gerold Walser, Weisbaden (1972), 83-93.

سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی

هرگونه کوششی برای بحث در باب سازمانهای هخامنشیان ناگزیر جنبه موقتی دارد، زیرا نبودن منابع نمیگذارد تصویری روشن و کامل از دولت و جامعه هخامنشی عرضه کنیم. بعلاوه، از همین هم که در دست است، با نهایت احتیاط استفاده باید کرد، چون در یک شاهنشاهی بدان پهناوری که هخامنشیان داشتند، تنوعی که از این سرزمین تا آن بوم و بر و از این ایالت تا آن استان پیدا میشود، هر بررسی کلی را تقریباً ناشدنی میسازد. با اینهمه میتوان نظر داد که دست کم سه عامل در ساختمان دولت و جامعه هخامنشی کار کرد: یکی میراث خاور نزدیک باستانی، دوم مرده ریگ نیاکان هند و اروپائی، و سوم نبوغ آفریننده شاهان بزرگ و زیردستانشان در نوآوری حکومتی و سازمانی. مثلاً بسیاری از مظاهر سلطنتی — چنانکه از مقاوله نامه القاب برمی آید — بوسیله فرمانروایان هخامنشی از اصول خاور نزدیک کهن گرفته شد، درحالیکه سازمان اجتماعی دوده شاهی و مقام آن در جامعه، بدانگونه که در یکی از سنگنبشته های داریوش بزبان پارسی باستان (داریوش، نقش رستم، بنشان (آ) و یا در جای دیگر، آمده است، دنباله عرف باستانی هند و اروپائی بود.^۱ بالاخره، ضرب داریوشی (به یونانی داریکوس، داریک)، سکه زرین بلند آوازه داریوش، بی گمان اقدامی بود که خود شاه بزرگ باندیشه اش افتاد. بدینسان سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی از سه آبشخوری که هم اکنون یاد کردیم، پدید آمد و یا وضع گشت.

دو منبع اطلاعاتی داریم که تا این تاریخ* هنوز انتشار نیافته اند، و در نتیجه تا زمانیکه آگاهیهای بیشتری از طریق آنها بدسترسمان نگذارده شود، از تخمین و داوری دست نگاه باید داشت. این دو منبع خشت نبشته های عیلامی تخت جمشید، و — از جنبه کلی که حساب کنیم — نوشته های گلین اکدی متعلق به دوره هخامنشی می باشند. از این ها که بگذریم، سرچشمه های آگاهیمان از سازمانهای ایران شهر هخامنشی عبارتند از: سندها و نبشته های آرامی از گوشه و کنار شاهنشاهی، نوشته های هرودتوس و اشارات منابع یونانی دیگر، منجمله سنگنبشته های یونانی، و بالاخره واژه ها و یا فقرات کوتاه اخباری در انواع زبانهای متأخر خاور نزدیک مانند ارمنی، سغدی و فارسی میانه، که به نحوی پرتوی بر شاهنشاهی باستانی تواند افکند. البته خوشه چینی از این منابع هم کم بار است، و هم باید با نهایت دوراندیشی باشد، زیرا بعقب بردن پیشینه سازمانی بصرف وجود واژه و یا اصطلاحی در زبانی متأخر، مخاطره آمیز است. اما از اینگونه مواد بخاطر کمی منابعمان برخورداری باید یافت، منتهی این استفاده باید با بیشترین ملاحظه کاریها انجام پذیرد. پیدا است که در یک مقاله کوتاه، تنها به چند نکته مورد اختلاف اشاره میتوان کرد، و اگر کسی سر آن داشته باشد که کل مسایل سازمانهای شاهنشاهی

[* این مقاله در ۱۹۶۸ نوشته شده، و البته در آن زمان هنوز شاهکار بزرگ استاد هالک بنام الواح باروی تخت جمشید (شیکاگو ۱۹۶۹)، انتشار نیافته بود. مترجم.]

هخامنشی را بر بنیاد حقایقی چند بررسی کند، حتی ارائه آن اشارات کوتاه هم پژوهش و مطالعه فراوان نیاز دارد.

هنگامیکه مادها قبیله‌هایشان را گرد هم آوردند و یک شهریاری درست کردند، پارسیان از یک زمینه قبیله‌ای و چادرنشینی چندان فاصله‌ای نگرفته بودند. در باب سازمانهای اجتماعی پارسیان در آن روزگار، سرچشمه آگاهی در دست نداریم، ولی روشن است که آنان شیوه زندگی چادرنشینی و قبیله‌ای را می‌بایست پیروی کرده باشند تا بتوانند در حدود سده‌های نهم یا هشتم ق. م. محتملاً از راه شمال به ایالت فارس امروزی رسیده باشند. پارسیان در سده هفتم ق. م. دیگر در این سامان مستقر گشته، و با بومیانی در آمیختند که اگر هم عیلامی نبودند باری دست کم زیر نفوذ فرهنگ عیلامی بودند. محتملاً ساختمان اجتماعی این پارسیان و ایرانیان دیگر تفاوتی نداشته است و از خانواده گسترده و بزرگ، که در اوستا *نمانه خوانده شده*، آغاز میگشته؛ و این واژه احتمالاً معادل اصطلاح *تثومنه* (= تخمه)، خاندان خانواده) مذکور در سنگنبشته‌های پارسی باستان می‌بوده است. چند خاندان وابسته، یک تیره (طایفه) درست میکرد که در اوستا *ویس* و در فارسی باستان *ویث* خوانده میشد. هنگامیکه داریوش، و یا هر فرمانروای دیگری، ادعاییکرد که «یک هخامنشی» است، احتمالاً مقصودش آن بود که تیره (ویس) وی، طایفه هخامنشی می‌باشد. «قبیله» سازمان بزرگتری بود، و از چند تیره درست میشد، و آن را در اوستائی *زئه* می‌خواندند و در پارسی باستان هم (والا باید توقع داشت که آن در پارسی باستان *دنه* بوده باشد). یکی از قبیله‌های پارسی، «پاسارگادی» بود، که معمولاً در نوشته دست دوم این دوره «تیره پاسارگادی» نامیده میشود. برای قوم یا مردم «پارسه»، و یا «مردم پارسی» [*کاره پارسه*] «بکار میرفت، که در سرزمین یا *دهیو* [= ده، بمعنی کشور] پارس می‌زیست، درست بهمانگونه «مردم مادی» [*کاره ماد*]» در «ماد» می‌زیستند. بالاخره، نژاد یا اصطلاح کلی مربوط به همه مردمان ایرانی زبان، «آریائی» بود، و این اصطلاح را آنان و برادران هندویشان بکار می‌بردند تا هند و اروپائیان نورسیده را از باشندگان بومی سوا نمایند.^۲

ایرانیان همچنانکه خرد خرد اسکان می‌یافتند، طبعاً زیر تأثیر مردمانی که پیش از ایشان مستقر شده بودند، عقایدشان در باب حکمرانی و جامعه دیگرگون میگشت، و این تحول بویژه در ایران باختری تندتر روی می‌داد، زیرا در آنجا سده‌ها پیش از آنکه مادها و سپس پارسیان پای گیرند، اورارتیان در شمال، مانئی‌ها در ناحیه ماد بعدی، و عیلامیان در جنوب، پادشاهی‌هایی با ستته‌ها و انواع دولت و جامعه مخصوص بخود برقرار کرده بودند. آهسته آهسته اهمیت «قبیله» کاهش گرفت، و وابستگی و پیمان‌داری بیشتر بر «تیره» و «خاندان» — یعنی سرچشمه اصلی جامعه — اتکاء یافت، و آنگاه «شاهنشاهی» هم جا و مقام ممتاز «نژاد» را در پذیرفت. البته این تحول بدان معنی نبود که اعتقاد به وابستگی قبیله‌ای و یا علاقه نژادی یکسره برچیده شده باشد، چون داریوش بزرگ بدان می‌بالد که خود را «آریائی» بخواند؛ اما چنان می‌نماید که در اندیشه پارسیان فرمانروای عهد هخامنشی، «شاهنشاهی» یا «دولت بزرگ»، جای نژاد را بعنوان برترین کانون وابستگی و هم‌پیمانی و یا فرمانبرداری و وفاسازی گرفته بوده است. احتمالاً این میراث از مادها به پارسیان رسیده بود، چه آنان هنگام آن را نیافتند تا سازمانهای شاهنشاهی‌شان را به تشکیلاتی کاملاً متفاوت از دوره پیش از تاریخی آریائی خویش تبدیل سازند. ممکنست چنین

پنداست که در میان مادها سیر ادغام و آمیختگی ایرانیان با بومیان اسکان یافته، تندتر از جایهای دیگر انجام پذیرفت، بدین دلیل ساده که آنان زودتر از همه ایرانیان، یکاگیر شدند تا دولتی بر پا کنند. بیگمان مادها در سازمان دادن دولتشان و برقراری تشکیلاتشان الهام زیادی از مانئی‌ها و اورارتیان گرفتند، اما در اینجا بر آن نیستیم که اقتباسات مادها از فرهنگهای پیشین را بررسییم. بعلاوه، تعین اینکه اصولی دولتی یا حکومتی در چه زمانی و از چه منبعی اخذ شده، بسیار دشوار است. مثلاً، مادها عنوان «شاهشاهان» را محتملاً از اورارتو اقتباس کردند، و سپس پارسیان آنرا از مادها گرفتند — زیرا ریخت فارسی باستان «شاهنشاه»، یعنی *خشایشی-یَه خشایشی* آنام در ترکیب، مادی می‌باشد — ولی ارائه دلیل قاطع برای اثبات این احتمال، امر دشوار جداگانه‌ایست. خیلی طبیعی است که گمان کنیم پارسیان بسیاری از سازمانهایشان را از مادها یا از عیلامیان گرفتند؛ دیگر بیش از این به کندوکاو در اصل و ریشه آنها نیازی نداریم.

منابع اطلاعات در باب سازمانهای هخامنشیان بیشتر مربوط به دوره داریوش بزرگ و جانشینانش میشود زیرا سازمان دهنده بزرگ شاهنشاهی هخامنشی داریوش بود. بیشتر اصلاحات و نوآفرینی‌ها در شاهنشاهی نیز به دوره شهریاری وی تعلق دارد؛ از این روی باید هم خود را بیشتر مصروف داریوش و عهد او کنیم، اگرچه تفاوت میان «اصلاحات» نوین، و تغییرات ساده طبیعی در سازمانهای کهن شاهنشاهی هخامنشی را بدشواری معین میتوان کرد. بهتر است از جامعه آغاز کنیم و به دولت و سپاه پردازیم، و بررسی سازمانهای اقتصادی و تاریخ سیاسی را برعهده دیگران بگذاریم.

جامعه ایران هخامنشی بر پایه «پدرسالاری» استوار بود، درحالیکه جامعه باستانی عیلام، دست کم در سطح خاندان شاهیش — مبنای «مادرسالاری» داشت. ممکنست زناشوئی با خویشان نزدیک (محارم) که دردین زرتشتی بسیار ستوده است، اثری از عقیده بسیار کهن «نگهداری پاکی خون در یک تخمه» باشد که در میان بومیان مستقر در ایران باختری رایج بوده است. چنان مینماید که جامعه ایرانی به چهار طبقه «پیشوایان دینی»، «رزمیان»، «کشاورزان و پیشه‌وران» و «بندگان» تقسیم می‌شده است. اینکه تقسیم طبقاتی جامعه تا چه اندازه یک زمینه و پیشینه هند و اروپائی را مینموده است، مورد نظر ما نیست، ولی مطمئناً طبقه‌بندی اجتماعی بدان سختی و قشریتی که بعداً در هند می‌یابیم، نبوده است.^۳ هیچ دلیلی مبنی بر اینکه طبقات یا قشرهای جامعه زمان هخامنشیان بصورت سازمان یافته درآمده بوده‌اند، و هر یک کانونی دینی و یا یک آتشکده ویژه، بدانسان که در روزگار ساسانیان می‌یابیم، داشته‌اند، در دست نداریم.^۴ برعکس، هرودتوس (کتاب یکم، بند ۱۳۱) می‌گوید که پارسیان معبد یا مراکز پرستش نداشتند، و هرگاه به نیایش و پرستش برمی‌خاستند، این کار را زیر آسمان باز و بالای تپه‌ها و کوه‌ها انجام می‌دادند. آن تقسیم طبقاتی که اکنون یاد کردیم، چنان طبیعی و گسترده بوده است، که در بابش به بحث تفصیلی نیازی نمی‌بینیم.

ناروشنی تقسیمات اجتماعی دوره هخامنشی در منابع ما بازتاب یافته است، زیرا در آنها میان «بنده» و «کارگر آزاد»، که مثلاً در تخت جمشید کار می‌کرده‌اند، تمایز مشخصی نمی‌باشد. برده‌داری هخامنشیان بهیچ وجه روشن نیست، و این مسئله مایه اختلاف نظر فراوان شده است؛ زیرا در منابع ما واژه‌هایی که مربوط

به بردگان است، از ابهام خالی نیست. یک اصطلاح کلی، «**بَنده کَه**» (بنده، یعنی بند شده) بود؛ اما این واژه گاهی از دشواریمان نمیگشاید، ظاهراً یک اصطلاح عام بوده است، و برای هر کسی که بنحوی فرمانبردار و وابسته دیگری می‌بوده — از پائین‌ترین افراد اجتماعی گرفته تا شاهزادگانی که در دربار بر سر می‌بردند — بکار میرفته است. شاید بتوان **بند که** را «رعیت» معنی کرد، ولی این واژه اخیر در رابطه با **ملوک الطوائفی** اروپائی، معنی بسیار محدودی یافته است. واژه دیگر ***گَرده** بود، که در آکدی بصورت **گَرْدُو** یافت شده است و در آرامی به ریخت **گَرْد**، و احتمالاً ریشه هندواروپائی دارد، و با **گَرَهه** (= خانه) در سانسکریت و **گَرده** در اوستائی از یک بنیاد است.^۵ احتمال می‌رود که این واژه در اصل معنی «پیشکار خانگی» می‌داشته و سپس بمعنی گسترده «کارگر» بکار گرفته شده است. مثلاً در تخت جمشید، در نبشته‌های عیلامی، ریخت عیلامی آن، یعنی **کورتش** بارها یاد شده است. در بسیاری از نبشته‌های عیلامی، انواع کورتش مذکور افتاده‌اند. در خشت نبشته‌های عیلامی با روی تخت جمشید مورخ به سالهای ۱۴ تا ۲۸ شهریاری داریوش، «فرماندهان کارگران»، **کورتش بتیش**، به تکرار یادگشته‌اند، و وظیفه عمده‌شان آن است که کارها را به این و آن تقسیم کنند، درحالیکه کارفرمایان دیگری، جیره کارگران را معین می‌سازند.^۶ بخاطر نبودن اطلاعاتی مأخوذ از منابع اصیل، هر تلاشی برای شناختن تمایز میان «بندگان خانگی»، «بردگانی که زندانی جنگی بوده‌اند»، و انواع دیگر، به دشواری بسیار بر می‌خورد. بیشک گروه‌های مختلفی از بندگان وجود داشتند، ولی در شمار طبقات جامعه پارسی شمرده نمیشدند، درست بهمانگونه که در هند، آنانکه بهیچ یک از سه قشر ثابت اجتماعی وابسته نبودند، جزو **سَوَره** — یعنی پائین‌ترین طبقه — دانسته میشدند. بهرحال، برده‌داری در شاهنشاهی هخامنشی رواج داشت.

برای رساندن مفهوم کل مردم پارسی، واژه **کاره** را می‌یابیم که با **هر** **heer** آلمانی هم‌ریشه است. از آنجا که این واژه در روایت آکدی سنگنبشته‌های پارسی باستان هم بصورت **اومناثه** — یعنی «سربازان، سپاه» آمده است و هم بصورت **نسی** — یعنی «مردم»، و یا حتی بصورت علامتی **او کوه** «نظامیان، میتوان استنتاج کرد که کاره بمعنی پارسیانی که توانائی کشیدن جنک‌افزار را در کارزار دارند، می‌بوده است. اینکه آیا **سپاده** [= | سپاه = سپاه]، یعنی نیروی جنگی، یک واژه مادی بمعنی «سپاه» بوده است و همان مفهوم «کاره» را داشته، روشن نیست؛ شاید هم آن یک واژه‌ای بوده است که تنها برای سپاه متشکل از مزدوران جنگی که اندکی پس از خشیارشا بکار گرفته شدند، و از جنبه شغلی و خبرگی هم بیشتر حالت نظامی و سپاهی داشتند — بکار میرفته. بهرحال، کاره در روزگار نخستین شاهان هخامنشی، بمفهوم عامل نظامی مردم پارسی می‌پیوندد است. محتملاً بیشتر کسانی که در کاره (سپاه) خدمت می‌کردند، از **مَریکه** — یعنی رزمآوران جوانی که ستون نیروی نظامی پارسی را تشکیل میدادند — بودند. نمیدانیم اینها چگونه سازمان می‌یافتند، یا اینکه آیا بجز سپاهیگری وظیفه دیگری هم بر عهده داشتند یا نه؛ اما می‌دانیم که اهمیتشان زیاد بود. گل سرسبد این گروه، دست کم از زمان داریوش به بعد، دسته‌ای از پیروان فرمانروا بود که محتملاً پیشتر همان سرکردگان تیره‌ها و قبیله‌های گرد سردار قوم بوده‌اند، و این پیروان را به پارسی باستان «**اَنوشپَه**» می‌خواندند، و معادل نجیب‌زادگان مرتبه دوم — یا آنچه در ایران ساسانی «آزادان» یا «دهگانان» خوانده میشد، می‌بوده‌اند.^۷

و این امر از خلط دو واژه فارسی باستان حادث شده است.^۸ یک واژه اوستائی که ظاهراً برای «آزاده» یا «نژاده» بکار میرفت، آماتَه بوده است، اگرچه محتملاً اصطلاحات دیگری هم رواج داشته. میتوان پنداشت که ساختمان اجتماعی پارسیان پیش از برپا شدن شاهنشاهی هخامنشی تا اندازه‌ای ساده و بی‌پیرایه بوده است، و بر همان مبنائی بوده که در بالا مطرح شد. ولی بیگمان پس از گسترش شاهنشاهی و گشودن سرزمینهای بسیار، روابط تازه با مردم زیر فرمان آمده، پدید آمدن تغییرات و تفصیلاتی در ساختمان جامعه پارسی را باعث گشت. اینکه تا چه اندازه این تحولات عمیق بود، مسئله‌ایست که اینک نمیتوان بدرستی شناخت، ولی مطمئناً تأسیسات اداری نوین شاهنشاهی، با آن همه کارداران و القابش، بر ساختمان اجتماعی هخامنشی اثرشدید گذارده بوده است. معهذا پیش از سخن راندن در باب دولت و طبقات اداریش، باید از طبقه دینی سخن برانیم، اگرچه بررسی این مسئله را مؤلفی دیگر بعهدہ گرفته است.

از منابع پراکنده‌ای که در دست داریم، پیداست که مغان، یعنی آنها که بگفته هرودتوس یکی از قبیله‌های مادی بوده‌اند، آهسته آهسته طبقه روحانی ایران باختری را تشکیل دادند. رابطه آنها با زرتشت یا با ایران شرقی را نمیتوانیم بررسی کنیم، اما شاید بتوان پذیرفت که باشندگان بومی ایران غربی، با آن معبدها و کاهنانشان و آداب و رسوم دینشان، در بوجود آمدن طبقه مغان و کارهایشان تأثیری داشته‌اند. این حقیقت که برای واژه فارسی باستان، مگو (شی) (=مغ) — که یک عضو مهم طبقاتی در جامعه بوده — هیچ خویشاوند هند و اروپائی کاملاً مطمئنی نمیتوان شناخت، بر این حدس پیش دلالت میکند که شاید مغان، و یا دست کم بسیاری از وظائفشان، افزوده‌ای از جانب بومیان ایران باختری به جامعه مادی و سپس پارسی و دیگر ایرانیان بوده است. بر غم شورش گئوماته مغ و تلاش داریوش بر ضد مغان، آنان را اندکی بعد در تخت جمشید می‌یابیم، و میتوان قبول کرد که این روحانیان، با آن آداب و رسوم پیچیده‌شان، عنصر مهمی از جامعه ایران عهد هخامنشی بوده‌اند. معهذا هیچگونه دلیلی مبنی بر وجود طبقه‌بندی یا یک «سازمان متشکل دینی» در میان مادها در دست نداریم، و با این اشاره، مسئله را رها میکنیم تا به سازمان حکومتی بپردازیم. دولت در ایران هخامنشی بایستی بنا به منطق «پی بردن از علت به معلول»، آمیزشی از سازمانهای خاور نزدیک باستان با نمونه‌های کامل مطلوب و فرضی هند و اروپائی از تیره، قبیله و ملت را نشان دهد. پارسیان بهنگام سازمان دادن یک شاهنشاهی، ناگزیر بیشتر مؤسساتشان را از پیشینیان — مادها — می‌گرفتند، و یا شاید برخی را هم از عیلامیان اخذ می‌کردند؛ درحالیکه خود مادها مطمئناً بسیاری از ارکان و سامان حکومتی را از اورارتیان، مانئی‌ها و یا آشوریان اقتباس کرده بودند. از یک نظر، مقام بسیار بلند فرمانروا یا شاه در خاور نزدیک باستان، با قبول لقب «شاه شاهان — خشایشی یه خشایشی آنام استوارتر و پراهمیت‌تر گشت. محتملاً این عنوان توسط مادها از اورارتیان اقتباس شد، و سپس هخامنشیان همین ریخت مادی* را اخذ کردند.^۹ بدینسان، آرمان یک «شاهنشاهی»، یا حتی یک وضعیت کامل و مطلوب فرمانروائی یک پادشاه بر شهریارانی بسیار، پیش از آنکه هخامنشیان باندیشه‌اش افتند، وجود داشت. مقام بلند و با عظمت پادشاه از این جا پیدا بود که در پیش او آئین «نماز بردن» انجام میشد، و پرده‌ای

[* والا در پارسی باستان می‌بایست * خشایشی به خشایشی آنام داشته باشیم، مترجم.]

او را از زیر دستانش سوا می‌کرد، و نیز آئین‌های دیگر درباره‌اش روا می‌داشتند. التجاء به پادشاه در امور قضائی بمنزله دسترسی به «دادگاه فرجام» بود، و شهریار، سالار سپاه و رئیس مجموعه گماردگان دولتی بشمار میرفت. در عهد داریوش شش یار و همدست وی که پشتیبانیش کرده بودند، بعنوان همراهان و دوستان نزدیک فرمانروای ایران‌شهر در شاهنشاهی پایگاهی ویژه یافتند. خاندانهای آنها نیز ارج فراوان یافتند، و سنت «هفت دودمان نژاده بزرگ» در ایران روزگار اشکانیان هم پایدار ماند، و به دوره ساسانیان رسید، چنانکه نامهای دودمانهای هفتگانه — مانند سورین، کارین، و غیره — از منابع فراوان شناخته‌اند. اما نمیدانیم که آیا براستی انجمنی از هفت ریش سپید آزاده پارسی، که در قبال شاه وظایف یکنوع هیئت دولت را انجام می‌داد، و وی را راهنمائی می‌کرد و رأی نیکو پیش می‌آورد، وجود داشته است، یا اینکه عدد هفت به نحوی سنتی و فرضی بوده است. اگرچه ممکنست یک چنین انجمنی در عهد داریوش و جانشینان نزدیکش برقرار بوده، معهذا مشکل باور توان کرد که این انجمن هفت نفره، یک سازمان دائمی دولتی می‌بوده است.^{۱۰}

هیچ دلیلی مبنی براینکه داریوش یا خشایارشا یک وزیر بزرگ داشته‌اند، در دست نداریم، اگرچه بعدها ظاهراً * هزار پتیشی [- هزار بد] — لفظاً بمعنی «فرمانده هزار تن» — نیرو و اختیاراتی داشته است که به کارداری بلند پایه‌تر و مهم‌تر از یک فرمانده سپاهی یا سرکرده نگهبانان شاهی، تعلق می‌یافته است. ولی منابع ما در مورد هزار پتیشی همه به دوره بعد از هخامنشیان متعلق‌اند، و باید هشیار بود که مبادا به ناروا اوضاع متأخر را در روزگاران کهنه‌تر بکلی صادق خواند. از سوی دیگر، ممکنست نرفتن اشاره‌ای به یک سازمان نمایندگی یا یآوری به شاه بهنگامیکه وی بار نمیتوانست داد و یا وظایفش را به انجام نمیتوانست رسانید، در منابع موجود کاملاً تصادفی بوده باشد. بدیهی است که در دربار شاهنشاه بزرگ، شاهزاده هخامنشی زاد (به آرامی بریتا و به ایرانی کهن ویساپوترا و یسپوتور) و نیز نژادگان دیگر پارسی و مادی بسر می‌بردند، فرمانروایان و نجبای غیر ایرانی که دیگر جای خود داشتند. بیگمان القاب افتخاری فراوان و عناوین گوناگونی وجود داشت که توسط فرمانروا به برگزیدگانش تفویض میشد. در این مورد هم، نام و چگونگی آن القاب بما نرسیده است، اما چون بیاد بیاوریم که تمستوکلس از اردشیر یکم لقب افتخاری «دوست شاه» را یافت، میتوانیم قبول کنیم که برای بسیاری از بزرگان، مقام اجتماعیشان در دربار از پایگاهشان در مؤسسات دولتی یا سپاهی اهمیت بیشتری دارا بوده است. ممکنست «همراهان» (به آرامی هدبرین Hdbryn مأخوذ از فارسی باستان * هد بار) مذکور در کتاب دانیال (باب سوم، آیه ۲۴ و ۲۷) تنها مفهوم «دوستان شاه» را دارا بوده باشد.

مجموعه مؤسسات اداری نه تنها برای اداره دولت بلکه برای هر مقصودی که وجود اسناد را الزامی کند، مهم بود، و در جهان باستان، «دبیر» شخصیت برجسته‌ای بشمار می‌آمد. دبیر در بین النهرین کهن، طوب شرو (به فارسی باستان * دیپی بر) از یک میرزا بنویس ساده بسیار برتر بود؛ وی جامع مراتب و وظایفی بود که بعدها در دوره اسلامی برای عالم (یعنی دانشور) و کاتب (یعنی منشی) متصور بودند، و حتی شاید برخی از وظیفه‌های قاضی (دادور، داور) را هم دارا بوده است. محتمل نمینماید که برای همه ایران‌شهر هخامنشی یک «دبیر سالار»

می‌داشته‌اند، ولی مطمئناً دبیری ویژه شاهنشاه بوده است، همچنانکه مسلمانان گنجینه‌های اسناد هم وجود داشت که به پارسی باستان * *دیبی پانه* می‌گفته‌اند، و بعدها *دیوان* گشته است. احتمال می‌رود که دبیر نگهدارنده مهرشاهی بود، و این خود نشانه‌ای از فرمانروائی بشمار میرفت. اما در باب اقتدار یا قدرت عمل کارداران گوناگون، یا وضع سلسله مراتب در میان نشان، باز چیزی نمی‌دانیم، و تنها به تخمین و گمان بسنده باید کرد. در میان کارداران دیگر دولت مرکزی، یعنی ظاهراً در میان آنانکه در دربارشاهی خدمت می‌کردند، عده‌ای «خزانه‌دار» (به فارسی باستان * *گنَزَبَر*) به آرامی *گَزَب ریه* [و به فارسی گنج و ر - گنجور] بودند، که در متون آرامی و عیلامی عهد هخامنشی یاد شده‌اند، و از راه اسناد عیلامی تخت جمشید نیز آگاهیم که گنجوران طبقه دوم - کوچک مرتبه و فرعی - هم وجود داشته‌اند. بدینسان، گروه گنجوران ظاهراً سازمان یافته بوده‌اند، اما اینکه کدام دسته از کارداران دیگر هم در دربار مرکزی بودند و در استانها و مراکز ولایات خدمت می‌کردند، روشن نیست.

دوتن از کاردارانی که دانشپژوهان در بابشان بحث بسیار کرده‌اند، «چشمان» و «گوشان» شاه هخامنشی بودند، که در منابع یونانی ذکر گشته‌اند. «گوش» شاه، یا آنچنانکه در کاغذهای حصیری آرامی یافته شده در مصر آمده است، *گوشکیه*، یک نوع فرستاده و بازرس شاه بود و شاید هم یک کاردار حقوقی - مثلاً «وکیل شاه» - بشمار میرفت. اما «چشم» شاه، که از روی یک لقب متأخر یعنی *پیتی اخشیش* *ΠΙΤΙΧΣΗΣ* [= بیتخش] بصورت * *پیتی یخشیه* بازسازی شده است - بیشتر به یک «نایب السلطنه» یا سر بازرس شاه در استانها می‌مانست. ^{۱۱} هیچ تردیدی نیست که شامشاهان میکوشید حکومت را تمرکز بخشد و قدرت خود را بر فرمانروایان و کارداران ایالات اعمال کند، و «چشم» و «گوش» شاه در این راه همچون عاملان شخص وی کار می‌کردند. اینها طبعاً برای انجام وظایفشان به یاری و همراهی نیاز داشتند، و سازمان برید و منازل آن در راه شاهی و دیگر جایها گواه بازریست از شایستگی و برازندگی دستگاه‌های خبررسانی و ارتباطی هخامنشیان. یکی از کارداران بلند پایه این دستگاه‌ها * *پَت پَه بگَه* (در آرامی پت‌پ) بود که در متون عیلامی تخت جمشید یاد گشته است؛ وی راه‌پیمایان را اجازه می‌داد که در منازل میان راه جیره‌ای دریافت کنند. پیکهای شاهی - که یونانیان انگارس *ἄγγαρος* خوانده و گفته‌اند که «شب و روز و برف و سرما» هم نمیتوانست از ره‌نوردیدن بازشان دارد - بسیار نامی و شناخته‌اند؛ و قسمتهائی از راه‌های هخامنشی را باستانشناسان یافته‌اند، و اینها عقیده ستایش آمیز منابع یونانی در باب شایستگی و کفایت سازمانهای راه و برید هخامنشی را تأیید می‌کنند. ^{۱۲}

موضوع سازمان ایالات ایران شهر هخامنشی، بویژه از آنگاه که داریوش بزرگ «استان»ها را معین کرد، مشکلاتی چند پیش می‌آورد. یکی اینکه «شاهان» دست‌نشانده محلی را چگونه در سازمان «استان» بندی جای می‌داده‌اند؟ دوم آنکه تشکیلات استانی و نوع حکومتی آن تا چه اندازه در گوشه و کنار شاهنشاهی گسترش و واقعیت داشت؟ مثلاً میدانیم که «شهریاری» کی‌لی‌کیه در دوره هخامنشی، خاندان بومی شاهنش - بنام سوئین‌نسیس - را نگهداشت، چونکه مردمش پیش از تاختن کورش بزرگ به کزروس لودیائی فرمان او را گردن نهاده بودند؛ هخامنشیان دیگر، دوده شهریاری محلی را بر سر کار ماندند تا اینکه اردشیر دوم شورش را در آن سامان سرکوب کرد، و آنجا را به یک «استان» مبدل ساخت. ^{۱۳} در مورد اینکه

مقام یک «شهرباری تابع» — مثلاً کی‌لی‌کیه — تاچه اندازه با یک «استان شاهنشاهی» تفاوت داشت، آگاهی نداریم، ولی گمان می‌رود که حکومت مرکزی بوسیله «چشم» و «گوش» شاه، و بان‌شدن پادگانهای پارسی و به وسایل دیگر، نفوذ خود را بر هر دو اعمال می‌کرد. البته باید دانست که در دوره هخامنشی، مرزهای استانهای مختلف ثابت نمی‌ماند، و گاهی — بویژه پس از سرکوبی شورشی — استانی تازه درست میشد، یا یکی در دیگری ادغام میگشت. بطور کلی هرچه پایان دوره هخامنشی نزدیک شد، شماره استانها هم فزونی گرفت، و احتمالاً وسعت استانها در دوره سلوکی از عهد هخامنشیان کوچکتر گشته بود. مع هذا تشکیلات «استانی» بنیاد حکومت در ایران شهر هخامنشی بشمار میرفت، و سازمانی بود که به استوار نگهداشتن آن دولت بسیار بزرگ در زمانی چنان دراز کمک کرد.

اکنون به بینیم که چگونه استانها را سازمان می‌دادند. بسیاری از شاهزادگان هخامنشی بعنوان «استاندار» ساتراپ (به فارسی باستان *خْشَسَه پاون) برای الات مهم فرمانروائی میکردند، و دربارشان تقلیدی از دربار شامشاهان بود. «استاندار = ساتراپ» وظیفه داشت برای الات خود حکمرانند، از میان مردم محل سپاه پیروانند و برگیرد، و کارهای عمومی اداری را انجام دهد. اما خود شامشاهان هم در دربار فرمانروای استان، کاردارانی و نمایندگان می‌گماشت؛ مثلاً یک «دیرشاهی» مهر انگشتری شاه بزرگ را برای مهر کردن نامه و اسناد بکار میبرد (هرودتوس، کتاب سوم، بند ۱۲۸)؛ چنانکه مهرواره گلین بانقش مهر سلطنتی داریوش بزرگ در کاوشهای داسکی لِن — پایتخت یکی از ایالات آنا تولی غربی — بدست آمده است. ۱۴ همچنین، سالار پادگانهایی که در مراکز ولایات می‌نشانند، مستقیماً زیر فرمان شامشاهان انجام وظیفه می‌کردند، هر چند که اینها گاهی بهنگام شورشها، از وفاداری به حکومت مرکزی سر می‌پیچیدند. ۱۵ نمیدانیم که آیا واژه فَرْمَاتَر که در سنگنبشته‌های پارسی باستان — و بعدها هم در اسناد ساسانی — بعنوان لقب یک کاردار بلند پایه دولتی آمده است، در عهد هخامنشی بر «والی» دلالت می‌کرده است یا بر وزیروی، و یا بر یکی از عمال قضائی. اما فَرْتَر که نه تنها یک لقب نظامی بود، بلکه عنوان اداری یک گمارده — زیر فرمان استاندار — هم بشمار میرفت. از مفاد اسناد آرامی الفاتین، در مصر، در می‌یابیم که فَرْتَر که فرماندار یک نومی (nomè منطقه، ملت)، یعنی حکمران یک قسمت از استان مصر، بود. ۱۶ رُبْ هَئِیلا «سالار پادگان» الفاتین زیر فرمان فَرْتَر که آن سامان کار میکرد و نسبت به وی مسئولیت مستقیم داشت، ولی زیر دست خودش هم فرماندهان گروه‌های صد تائی و دسته‌های ده تائی خدمت میکردند. این حقیقت که پس از برافتادن هخامنشیان یکی از فَرْتَر که‌ها در استان پارسه (پارس امروزی) یک شهرباری مستقل برپا کرد، بر آن دلالت دارد که فَرْتَر که زیر دست «والی» هم از قدرت اداری برخوردار داشته است، و هم از قدرت نظامی. بد بخانه در باب اینکه استاندارها چگونه طبقه بندی میشدند، از منابع ایرانی چیزی نمیدانیم، ولی هرگاه تقسیمات منطقه (نوموس nomos) و ایالت (تپس Topos) معمول در مصر عهد بطالسه را، و یا منطقه بندی ایالت (ساتراپی)، ناحیه (اپارکی) و منطقه (هی پارکی) مرسوم در ایران روزگار سلوکیان را در نظر داشته باشیم، میتوانیم وجود طبقه بندی دومی را در دوره هخامنشی هم تصور کنیم، و در این صورت فَرْتَر که در دولت هخامنشی برابر بوده است با اپارک (فرماندار ناحیه) در دولت سلوکی.

اکنون به توصیف سازمان نظامی هخامنشی‌ها بپردازیم. پیش از این از نگهبانان شاهی، که نزد یونانیان به «جاویدانان» معروف بودند، یاد کرده‌ایم. در اینکه تقسیم بندی سپاه به عده‌ای هزار تائی

وصد تائی وده تائی وجود داشت، شکی نداریم، اما اینکه آیا این طبقه بندی تاجه اندازه در میان لشکریان گوناگونی که سپاه شاهنشاهی را تشکیل می دادند، یکنواخت و منظم برقرار بوده است، روشن نیست. در دوره متأخر هخامنشی، مزدوران جنگی — بویژه یونانیان تیغ زن — بیشتر از سپاهیان گرد آورده از ولایات وظایف مستقیم جنگی را بر عهده داشتند. چنانکه در پیش یاد آور شدیم، «سپاه ایالتی» زیر فرمان والی با «پادگان دولتی» در شهرهای مختلف فرق داشت، و این دومی بیشتر، ولی البته نه بکلی، از پارسیان و مادها تشکیل میشد. هنگامیکه سپاهی بزرگ — همچون لشکر داریوش یا خشایارشا که به جنگ با یونانیان گسیل شدند — گرد می خواستند آورد، از گوشه و کنار ایالات سر بازان بومی فراهم می آوردند؛ اما بهنگام صلح و آرامش، ظاهراً باید میان «سپاه دولتی» — که محتملاً بیشتر شامل نگهبانان شاه می بود — و «پادگانهای شهری» و «لشکر ایالتی» تفاوتی قایل بود. نمیدانیم که رزمیان را چگونه فراهم می آوردند؛ آیا قرعه می زدند، یا قرار می گذاشتند که فلان محله فلاقتدر جنگاور بدهد، و یا همینطوری و بدون قاعده و قانون سر بازگیری میکردند. در سپاه هخامنشی دسته های گوناگونی از جنگجویان ملل شاهنشاهی خدمت می کردند که هرودوتس توصیف رنگین و جاندار از آنها بدست داده است، اینها را میشود بر طبق ملیتشان و یا بنا بر نوع جنگ افزارهایشان رده بندی کرد، و در اینجا راه دوم را در پیش میگیریم.

لشکریان اصلی، پیادگانی بودند مسلح به نیزه، یا جنگ افزارهای بومی، و اینها را *پَستِی* (= پیاده) می خواندند. سواره نظام، که به فارسی باستان *اَسَ باوَرَه** خوانده میشد، برای هخامنشیان اهمیت بیشتری داشت، و در حقیقت نخبه سپاه بشمار میرفت. از جنبه جنگ افزار که قضاوت کنیم، نیزه و ران — به فارسی باستان *اَرُشتِگَه* یا *اَرُشتی بُر*، فراوان تر بودند، اما عده ای دیگر هم بودند که *وَسَه بُر* خوانده میشدند، و احتمالاً «تبرزین داران» بودند، معهذاتیغ کوتاه ایرانی، که یونانیان *اکی نکیز* $\alpha\kappa\iota\nu\alpha\kappa\eta\varsigma$ خوانده اند، مورد استعمال گسترده ای داشت.^{۱۷}

رزمیان اختیارات قانونی کارداران و پایوران نظامی همچنانکه در بیشتر جوامع باستانی می بینیم، نا روشن بود، و نمیتوان پاره ای از القابی را که در منابع ما آمده است با آن و یا بدین گروه وابسته دانست. همین اندازه میتوان گفت که فراوانی القاب و عناوین افتخاری و نامگذاری مناسب، ویژگی شناخته شده ای برای بیشتر دوره های تاریخی ایران بوده است، و همین خصیصه بیگمان در دوره هخامنشی هم موجود بوده است، و این وضع به دانشپژوه امروزی در مطالعه سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی و مقامات گوناگون آزادگان و ادارات، هیچگونه کمکی نمیکند.

یکی از سازمانهای مهم، دستگاه قضائی بود، زیرا ایرانیان کهن در احترام و رعایت قانون بسیار نامبردار بوده اند، و ضرب المثل «قانون مادها و پارسیان که دیگرگونی نپذیرد» برای خوانندگان کتاب مقدس بسیار آشنا می باشد (مثلاً *سفر دانیال*، باب ششم، آیه ۸، و *سفر استر*، باب یکم، آیه ۱۹). در سنگنبشته های پارسی باستان به عقایدی چون «اَرُشتا» — یعنی عدالت، داد، «اَرُتَه» — یعنی راستی، قانون و نظم درست، و *مِیثر* (فارسی باستان **میسَه*) — یعنی عهد، پیمان — و مانند آن ها، با اندازه کافی اشارت رفته است، و اگرهم اصطلاحات هم ریشه شان در اوستائی و وداها موجود نبود، باز همین ها برای دریافتن این حقیقت که یک پابندی و احترام عمیق آریائی به قانون و نظم وجود داشته است، کفایت می کند. اما با تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، محتملاً عقاید و آئین های باستانی بصورت قوانین سازمان یافته ای، بدانگونه که در خاور نزدیک کهن وجود داشت، درآمد. همچنانکه بارها نظر داده اند، سرمشقه های قوانین مدون همورابی و دیگر قانون نامه های بین النهرینی لابد بر هخامنشیان تأثیری داشته است، اما همگان بر آنند که داریوش بزرگ محرک اصلی تدوین همه قوانینی بوده است که در روزگار وی در سراسر ایران شهر گسترده هخامنشی رواج داشته. به گفته افلاطون (Epistle, VII, 332) «داد داریوشی» (قانون داریوش) شاهنشاهی را

از عهد خودش تا زمان آن نویسنده پاسبانی کرده واستواری بخشیده بود. واژه بسیار قاطع و مهمی که در آن روزگار به بسیاری از زبانهای خاور نزدیک رخنه کرد، داتَه بود که واژه فارسی باستان برای «قانون، داد» می باشد، و «آنچه داده شده» معنی می دهد؛ اما بدبختانه هیچ مجموعه ای از قوانین هخامنشی بجای نمانده است.

در مطالب کتب مقدس (مثلا عزرا، باب هفتم، آیه ۲، و استر، باب یکم، آیه ۸ و غیره) به «قانون شاه» اشاره شده است، و پس از سال ۵۱۹ ق. م. اصطلاح «بنا بر قانون شاه» در متون گلین آکدی، یک اصطلاح رسمی و بسیار رایج میشود.^{۱۸} در عهد عتیق هم آن کارداران قضائی که قانون شاهی را نگه میداشتند، یعنی داتابَر، یاد شده اند، و در همان حال واژه فارسی باستان داته به معنی قانون به زبان آرامی وارمنی رخنه کرده است. داریوش بزرگ نه تنها بخاطر قانون شاهانه خویش می کوشید، تا در سرتاسر شاهنشاهی ایران شهر رواج یابد، بلکه بخاطر نگهداری واستواری قوانین بومی و سنن و آئینهای محلی در استانهای مختلف کشور هم تلاش می کرد. وی کمی پس از ۵۱۸ ق. م. به آریانندیس، والی مصر، نوشت که خردمندان آن سرزمین را گرد آورد تا مجمع القوانين نوینی درست کنند.^{۱۹} اگرچه تدوین این قانون نامه در زمان داریوش به پایان نرسید، جانشینان وی علاقه به تدوین قانون های زیردستانشان را هیچگاه از دست ندادند، و در پرتو همین علاقه شاهانه است که شوق و تلاش عزرا (باب هفتم، آیه ۱۱) ونحمیا (باب هشتم، آیه ۱) برای تدوین مجموعه قوانین موسوی (یهودی) را — که انجامش تا پادشاهی اردشیر یکم طول کشید — تفسیر باید کرد. واژه هایی که از زبان ایرانی در آرامی راه یافته است، گواه اهمیت مقام هخامنشیان در موضوعات حقوقی و قانونی است. مثلا واژه هایی از قبیل اصطلاح شُرشی «تنبیه، کیفر»، که با سرنوشیا سنجیدنیست، ویا هَدمین «عضو، اندام» در یکی از اصطلاحات قانونی، که از ریشه ایرانی هَندامَنَه آمده است، و جز آن، به فراوانی یافت میشود.^{۲۰}

ارمنی ها هم تأثیر شدید و پایدار اصطلاحات حقوقی ایرانی را در زبانشان نشان می دهند؛ مثلا واژه هایی همچون هَرِکَرِک «دادگاه، دیوان محاکمات» از ایرانی *فَرِیاد که آمده است، یا «اَرشُخ»، یعنی ضمانت» که با اوستائی رَشَه خویشاوندی دارد، و نمونه های دیگر، گواه بوام پذیرفتن این اصطلاحات در روزگار هخامنشیان می باشند، درحالی که بعدها، در زمان اشکانیان و ساسانیان، اقتباسهای بیشتری انجام پذیرفت.

کوتاه سخن آنکه، میتوانیم بگوئیم در زمینه قانون، ایرانیان پیشاهنگان و اسلاف حقیقی رومیان بودند. اگرچه همانگونه که گفتیم، از دوره هخامنشی مجموعه قوانینی در دست نداریم، قانون نامه های بعدی سریانی و ارمنی آثاری از نفوذ بسیار کهن ایرانی را نشان میدهند. شاید بتوان گفت که تأثیر ایرانیان بر قوانین مختلف خاور نزدیک بعدها جایش را به نفوذ شدید رومیان داد، بدانسان که حق و سهم هخامنشی ها از یادها برفت. در اینجا نمیتوان داستانهای فراوانی را که در باب قضاوت و عدالت پارسی در منابع یونانی آمده است، بررسی کرد؛ برخی از آنها ستایش انگیز است، و برخی بخاطر سنگدلی و سختی مستتر در آنها — که ویژه جهان باستان بوده است — شگفتی می آورد. معهذا همین داستانها هم خود گواه حقیقت علاقه ای که هخامنشیان به قانون داشتند، و مهمتر از آن، براهمیتی که قانون و عدالت بعنوان شالوده دولت

* — این واژه است که بصورت اَس — اَسَوَاز — اَسَقَاز — سوار درآمده است.

* — این واژه همانست که داتَه بَر — داتابَر — دادبَر — دادوَر — داور شده است.

هخامنشی دارا بود، می‌باشند. امید است که درآینده نبشته‌های گلین تازه‌ای، و شاید هم کاغذهای حصیری و پوستهائی، بیابیم که اهمیت قانون در شاهنشاهی هخامنشی را بهتر و روشنتر به جهانیان نشان دهند.*

جای دریغ است که باستانشناسان در این اواخر چندان به طبقات هخامنشی روی ننموده‌اند، و در کاوشهایشان آنها را بی‌توجه می‌درند و پائین‌تر می‌روند تا به طبقات کهنتری که اغوا انگیزترند، دست یابند. زیرا باستانشناس می‌داند که در بررسی دوره‌های بی‌سند و نبشته، فرمانروای بی‌رقیب است، در حالیکه اسناد مکتوب در دوره‌های تاریخی بر هر کاری وزینه‌ای تسلط می‌یابند، و فنون دیگر هم برای خود مقامهای مهمی پیدا می‌کنند. شاید پس از انتشار اسناد عیلامی تخت جمشید و نبشته‌های آرامی آنجا، و با کاوشهای باستانشناسی تازه‌تری بتوانیم دانسته‌هایمان در باب سازمانهای هخامنشی را وسعت بیشتری بخشیم. احتمالاً اصولی که در بالا توصیف کردیم، باعتبار خود باقی خواهند ماند، اما بسیاری از خلاءها و نکات تاریک را منابع و گواهی‌های نویافته پرتواند کرد.

[* جای شگفت نیست اگر از دوره هخامنشی یک سند وستی که حقوق مدون پارسی باشد، نداریم؛ چنان سندی، یعنی یک کتاب دولتی مدون حقوقی برای عموم، نمیتوانست وجود داشته باشد، زیرا مردم وجوامع مذهبی در شاهنشاهی ایران از آزادی حقوقی و دینی و آداب ملی برخوردار داشتند، و حقوق را با دین پیوندی ناگسستی بود. پس آنچه میتوانست وجود داشته باشد، چندان «حقوق مدون جامعه» برای تعدادی جامعه مذهبی (مانند مصریان، یهودیان، مغان و بابلیان) بود که در سرتاسر ایران شهر پراکنده بودند، و این درست همان وضعی است که در حقوق هخامنشی می‌یابیم؛ در زمان هخامنشی بود که عزرای یهودی در اورشلیم بوکالت شاهنشاه، قوانین موسوی را برای ملت یهود به اسم «کتاب قانون رسمی» اعلام کرد، یعنی شناسائی قوانین موسی بصورت رسمی یکی از کارهای سیاست مذهبی پارسی است، و ه. ه. شدر می‌گوید تدوین قوانین مغان نیز از همین فکر سرچشمه میگیرد، یعنی بعقیده او چون مغان هم‌ردیف مصریان و بابلیان و یهودیان بودند، برای آنان نیز می‌بایست «قانون‌نامه» ای تدوین شود، و «مجموعه قوانین ضد دیوان»، که پاره‌ای از اوستا است و وی دیودات (به فارسی نادرست و نندیداد) خوانده میشود، همان قانون‌نامه‌ایست که برای مغان در روزگار داریوش درست شده است. مترجم]

یادداشت‌ها

- ۱ — سنگنبشته‌های فارسی باستان را بنا به ترتیب و طبقه‌بندی ر. ج. کنت مورد استفاده قرار داده‌ایم، نگاه کنید به :
R. G. Kent, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*,² (1953).
برای اشارات بیشتری در مورد خاندان، نگاه کنید به :
R. N. Frye, *The Heritage of Persia*, London (1962), 52
۲ — برای تفصیل و مراجع، نگاه کنید به :
Frye, *loc. cit.*
۳ — برای فرضیه‌هایی که ژ. دومیزیل در باب طبقات در میان هند و اروپائیان داده است، نگاه کنید به :
C. Scott Littleton, *The New Comparative Mythology* (Berkeley 1966).
۴ — در روزگار ساسانی آتش موبدان، آذر فرنیع، بنا بر سنت در ناحیه کاربان فارس فروزان بود، آتش رزمیان، آذر گشنسپ، در گنرک (گنجک، شیر، تخت سلیمان امروزی در آذربایجان)، و آتش مردم عادی، آذر برزین مهر، در ریوند، شمال‌غربی نیشابور. اینکه آیا این سنت درست بوده است، مسئله‌ایست که تنها باستان‌شناسان بدان پاسخ خواهند گفت.
۵ Cf. G. R. Driver, *Aramaic Documents*, Oxford (1957), 63,
تفاوت بیان کرده و مانیه «خانگی»، احتمالاً همچون فرق میان یک کارگر عادی با یک پیشخدمت خانگی می‌بوده است.
۶ ر. هالک مقاله‌ای در این باب در بیست و هفتمین همایش (کنگره) خاورشناسان در آن ... خواند.
R. Hallock, "The Economic Administration of Darius I".
مطالب مفصلتری در این باب در کتابی که در دست انتشار دارد، خواهد آمد [این کتاب اکنون منتشر شده است :
R. Hallock, *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago (1969)]
۷ — در روایت آرامی سنگنبشته بغستان (بیستون)، آن قسمت که با ستون یکم، سطر ۷ مطابق می‌افتد، در برابر واژه فارسی انوشیه،
هرا آمده است یعنی «پیروان»، «احرار، آزادان» و صورت اسم جمع را دارد.
8 A. Pagliaro, "Riflessi di etimologie iraniche tradizione storiografica greca",
Rendiconti Accad. Naz. dei Lincei, ser. 8, IX (1954), 147.
واژه فارسی باستان برای «جاویدان» یاد نشده است، اما لابد چیزی هم‌ریشه واژه اوستایی انوشه [انوش، همان که در سرنام خسرو دادگر — انوشه روان — آمده است] می‌بوده است.
۹ — نگاه کنید به مقاله من بعنوان :
"The Charisma of Kingship in Ancient Iran", *Iranica Antiqua*, IV (1964), 37.
۱۰ — آن ادرک‌زری یا * هَندَرزَرکَر (= اندرزکار، اندرزگر) یعنی «مشاوران»، که در کتاب دانیال (باب سوم، آیه ۳) مذکوراند،
شاید «اندرزدان» شاه باشند.
11 Pagliaro, *op. cit.*, 142.
۱۲ — کاوشهای م. نیکل در درودزن — جایگاه سد داریوش کبیر — به فارس — نزدیک تخت جمشید، موضوع جاده شاهی را با
آگاهیهای فنی روشن خواهد کرد. دریغ است که نتیجه کاوشها را بجز در یادداشت کوتاهی، در مجله ایران، سال پنجم (۱۹۶۷)،
ص ۱۳۷ و ۱۳۸، منتشر نکرده‌اند.
[نیکل حاصل کاوشهایش را در یک مقاله، بسال ۱۹۷۰، منتشر کرد :
M. B. Nickol, *Rescue Excavations near Dorûdzan*, *East and West*, Vol. XX (1970), 247-65

همچنین مراجعه کنید به مقاله آ. ب. تیلیا :

- Studies and Restorations at Persepolis and other Sites of Fars*, IsMeO, Rome (1972), 69-70]
- 13 Herodotus, I, 28, 74; A. T. Olmstead, *History of the Persian Empire*, Chicago (1948). 376.
- 14 K. Balkan, "Inscribed Bullae from Dascyleion-Ergili", *Anatolia*, IV (1959), 123-28.
- 15 Xenophon, *Cyropaedia*, VII, 6:3.
- 16 Cf. A. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.*, Oxford (1923). 59.
- 17 Cf. G. Widengren, "Über einige Probleme in der altpersischen Geschichte", *Festschrift für Leo Brandt*, Köln (1968), 524-27.
- 18 J. P. Strassmaier, *Babylonische Texte: Darius*, Leipzig (1897), no. 53, *data sa sarri*.
- 19 R. A. Parker, "Darius and his Egyptian Campaign", *J S L*, LVIII (1941), 373. and W. Spiegelberg, *Die sogenannte demotische Chronik in Paris*, Leipzig (1914), 30.
- 20 K. Rosenthal, *A Grammar of Biblical Aramaic*, Wiesbaden (1961), 58-9;

اصطلاحات غیرتوراتی (Non-Biblical) را در سنگنبشته‌ها و کاغذهای حمیری میتوان یافت .

سه- سنگنبشته داریوش بزرگ
در بغستان (بیستون)
(برگردانده از متن فارسی باستان)*

* در برگرداندن این نبشته - که ارزشمندترین سند تاریخی ایران باستان است ، رعایت اسلوب اصلی را لازم دانستیم .

ستون یکم

۱- من (هستم) داریوش شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه در پارس ، شاه کشورها ، پسر ویشتاسپه ، نوۀ ارشامه ، هخامنشی .

۲- گوید داریوش شاه : پدر من ویشتاسپه (است و) پدر ویشتاسپه ارشامه ، پدر ارشامه ، آریارمنه (بود و) پدر آریارمنه چیش پش (و) پدر چیش پش ، هخامنش .

۳- گوید داریوش شاه : ازیراما هخامنشی خوانده میشویم ، از دیرباز آزاده هستیم ، از دیرباز تخمۀ ما شاهان بودند .

۴- گوید داریوش شاه . ۸ (تَن) از دودمان من (بودند) که از پارینه شاه بودند ، من نهمین (ام) ، ۹ (تَن) دردوتیره ، ما شاهان بوده ایم .

۵- گوید داریوش شاه : به خواست اهور مزدا من شاهم ، اهور مزدا پادشاهی بمن فرا آورد .
۶- گوید داریوش شاه : اینها پند کشورهاییکه مرا پیش آمدند (از آن من شدند) ، به خواست اهور مزدا منشان شاهم : پارس ، خوزستان ، بابل ، آشور ، عربستان (اردن و فلسطین) ، مصر ، (آنها) که در دریا (ی اژه) اند ، لودیه ، یونان (آسیا) ، ماد ، ارمنستان ، کاپادوکیه ، خراسان ، زرننگ (زرنج = سیستان) ، هری (هرات) ، خوارزم ، بلخ ، سغد ، گندارا ، (سرزمین) سکا ، تته گوش (صد گاو = پنجاب) ، رخیج ، مکران ؛ بر رویهم ۲۳ کشور .

۷- گوید داریوش شاه : اینها پند کشورهایی که از آن من شدند ، به خواست اهور مزدا بندگان من بودند ، مرا باج آوردند ، آنچه شان از من گفته شدی ، چه در شب و چه به روز ، آن کرده شدی .

۸- گوید داریوش شاه : اندر این کشورها مردی که وفادار بود ، او را نیک نواختم ، آن که آریغ (بدخواه ، بی وفا) بود ، سخت بازخواست کردم . به خواست اهور مزدا اینها پند کشورهاییکه قانونهای مرا پیروی کردند ، چون نشان از من (چیزی) گفته شدی ، آنسان کرده آمدی .

۹- گوید داریوش شاه : اهور مزدا این پادشاهی بمن فرا آورد ، اهور مزدا یم پشتیبانی کرد تا این پادشاهی بدست آوردم ، به خواست اهور مزدا این پادشاهی را دارم .

۱- گوید داریوش شاه : اینست کردۀ من پس از آنکه شاه شدم :

کمبوجیه نامی ، پسر کورش ، از تخمۀ ما ، او ایدر شاه بود . آن کمبوجیه را برادری بود بردیه نام ، هم مادر (و) هم پدر کمبوجیه . پس کمبوجیه آن بردیه را کشت . چون کمبوجیه بردیه را کشت ، به مردم آگاهی نبود که بردیه کشته شده است . پس کمبوجیه به مصر شد . چون کمبوجیه بمصر شد ، پس مردم آریغ شدند ، آنگاه دروغ در کشورها زیاد شد ، هم در پارس ، هم در ماد و هم در دیگر کشورها .

۱۱- گوید داریوش شاه : آنگاه مردی مغ بود گئوماته نام ، او از پئیشیا (ه) ووادا (به شورش)

برخاست. کوهیست ارکدري نام، از آنجا؛ ۱۴ روز از ماه ويخنه گذشته بود هنگامي که برخاست. او مردم را ايدون دروغ گفت: «من برديه ام، پسر کورش، برادر کمبوجيه.» پس مردم همه مهرگسل (شورشی یا بی وفا) شدند، از کمبوجيه به سوی او رفتند، هم پارس، هم ماد (و) هم دیگر کشورها. پادشاهی را او (برای خود) بگرفت (ربود)؛ ۹ روز از ماه گرم پده گذشته بود هنگامیکه ایدو پادشاهی را (برای خود) بگرفت. پس کمبوجيه بمرگ خود بمرد.

۱۲— گوید داریوش شاه: این پادشاهی که گئوماته مغ از کمبوجيه (به زور) گرفت، این پادشاهی از پارینه از آن تخمه ما بود، پس گئوماته مغ (آن را) از کمبوجيه (به زور) بستد، هم پارس، هم ماد (و) هم دیگر کشورها را وی (برای خود) بگرفت (و) از آن خود کرد؛ او شاه شد.

۱۳— گوید داریوش شاه: نبود مردی، نی پارسى، نی مادی، نی از تخمه ما، کسی که از آن گئوماته مغ شهریاری را (به زور) گرفتن توانستی؛ مردم از او سخت می ترسیدند (که شاید) بسیاری از مردم را— که برديه را پیش از آن می شناختند — بکشد. از ایرا مردم را بکشد: «مبادا مرا بشناسند که من برديه - پسر کورش — نیستم». کسی چیزی برضد آن گئوماته مغ نیارست گفتن، تا من رسیدم. پس من (از) اهور مزدا پشتیبانی خواستم، اهور مزدا یم یاری کرد، از ماه با گیادیش. ۱ روز گذشته بود؛ هنگامیکه من با چند مرد آن گئوماته مغ و مردانی را که نزدیکترین پیروانش بودند، کشتم. سی کیهووتی نام دژی (است از) سرزمین نيسايه (نسا) در ماد، آنجایش بکشتم؛ از او پادشاهی را بستدم. به خواست اهور مزدا من شاه شدم، اهور مزدا پادشاهی بمن فراآورد.

۱۴— گوید داریوش شاه: پادشاهی را که از خاندان ما گرفته شده بود، من آن را برپای کردم، من آنرا برجای (خود) ایستادم (آوردم). چونانکه در پارینه (بود)، انسان من نیایشگاههایی را که گئوماته مغ برکنده بود (ویران کرده بود)، ساختم من به جنگاوران افزار و گله و بندگان خانگی و خانه هائی را که گئوماته مغ از ایشان گرفته بود، باز دادم. من کار آمدان قوم را به جایگاه (پیشین) خود (شان) باز آوردم، هم پارس را، هم ماد را و هم کشورهای دیگر را. چونانکه پارینه (بود) ایدون من آنچه گرفته شده بود، باز آوردم. این (ها) را من بخواست اهور مزدا کردم، من تخشائی (کوشش) کردم تادوده (ویسی) شاهي مان را برجای (خود) استوار کردم، بدانسان که (در) پارینه (بود). من تخشائی کردم، به خواست اهور مزدا، ناگئوماته مغ دودمان شاهی را که از آن ما (ست)، بُرد (نرباید، برنگیرد). ۱۵— گوید داریوش شاه: اینست آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم.

۱۶— گوید داریوش شاه: چون من گئوماته مغ را کشتم، پس مردی (بود) آسی نه نام، پور او- پدرمه، او در خوزستان (به شورش) برخاست. بمردم چنین گفت: «من در خوزستان شاه هستم.» پس خوزیان مهرگل (شورشی) شدند، به (سوی) آن آسی نه رفتند، او در خوزستان شاه شد. و مردی (بود) بابلی، نیدین توبل نام، پسر ای نئیر، او در بابل (به شورش) برخاست. مردم را ایدون (به) دروغ گفت:

«من بخت نصر هستم پسر نبونه ئید.» پس مردم بابل همه به (سوی) آن نیدین توبل شدند.

بابل مهرگسل (شورشی) شد، پادشاهی بابل را او (به زور) بگرفت.

۱۷- گوید داریوش شاه: پس من (پیکي ؟) به خوزستان فرستادم، آن آسی‌نه، بسته، به (سوی) من گسیل شد، منش کشتم.

۱۸- گوید داریوش شاه: پس من به بابل شدم به (سوی) آن نیدین توپل که خود را بخت نصر می‌گفت. سپاه نیدین توپل دجله را داشت، آنجا ایستاده بود، و در آن حدود آبراه‌ها بود. پس من جنگاوران را برمشکها افکندم، (گروهی) دیگر را سوار شتر کردم، برای دیگران اسب فراز آوردم. به خواست اهورمزدا از دجله گذشتم. آنجا آن سپاه نیدین توپل را بسی بکشتم. از ماه آسیادیه ۲۶ روز گذشته بود چون جنگ کردیم.

۱۹- گوید داریوش شاه: پس من به (سوی) بابل شدم. هنگامیکه (هنوز) به بابل درنیامده بودم، شهری (بود) زازانه‌نام، برکنار فرات؛ آن نیدین توپل که خود را بخت نصر می‌خواند، باسپاه آنجا رفت، برضد من، برای جنگ کردن. پس (آنگاه) جنگ کردیم، اهورمزدایم پشتیبانی فرآورد، به خواست اهورمزدا سپاه نیدین توپل را بسی بکشتم، دیگر (ان) به آب انداخته شد (ند)، آبشان ببرد. از ماه انامک ۲ روز گذشته بود چون جنگ کردیم.

ستون دوم

۲۰- گوید داریوش شاه: پس نیدین توپل با کمی سوار گریخت (و) به بابل شد. پس من به بابل شدم، به خواست اهورمزدا هم بابل را گرفتم و هم آن نیدین توپل را گرفتم. پس آن نیدین توپل را من در بابل کشتم.

۲۱- گوید داریوش شاه: تا من در بابل بودم، این کشورها ازم مهرگسل شدند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، خراسان، مرو، ثنه‌گوش، سکا.

۲۲- گوید داریوش شاه: مردی (بود) مرتبه نام، پسر چین چیخری. کوگنکا نام شهرست در پارس، او آنجا می‌زیست. او در خوزستان (به شورش) برخاست. مردم را چنین گفت: « من ایمنیش هستم، شاه در خوزستان ».

۲۳- گوید داریوش شاه: در آن هنگام من به خوزستان نزدیک بودم. پس خوزیان از من ترسیدند، آن مرتبه را که مَهسُت (سالار، بزرگترین) آنان بود، گرفتند، و مَنش کشتم.

۲۴- گوید داریوش شاه: مردی فروریش نام، مادی، او در ماد برخاست، مردم را چنین گفت: « من خَشْرِیْتَه هستم، از تخمه هوخشیره. پس سپاه ماد که در میهن بود، آن از من مهرگسل شد. به (سوی) آن فروریش شد، او شاه گشت در ماد.

۲۵- گوید داریوش شاه: سپاه پارس و ماد که با من بودند، آن کم بود. پس من سپاه را فرستادم،

ویدرنه نامی پارسی، بنده من، او را برایشان مهست (سالار) کردم، (و) چنین شان گفتم: « فراروید آن سپاه ماد را بشکنید که (خود را) از آن من نمی خواند. » پس آن ویدرنه با سپاه بشد، چون بماد فرا رسید، شهریست به ماد ماروش نام، آنجا او جنگ کرد با مادیها. آنکه مادیها را مهست (سرور) بود. او در آنهنگام آنجا نبود، اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاهی که از آن من (بود)، آن سپاهی را که از آن مهرگسلان (بود)، بسی بکشت، ۲۷ روز از ماه انامک رفته بود، چون با ایشان جنگ کرده (شد). پس آن لشکری که از آن من (بود)، کمپنده نام سرزمینی است در ماد، آنجا منتظر من ماند تا من به ماد رسیدم.

۲۶— گوید داریوش شاه: دادرشی نامی (بود) ارمنی، بنده من، او را من به ارمنستان فرستادم، چنینش گفتم: « پیش رو، سپاهی که مهرگسل (شورشی) (شده، خود را) از آن من نمی خواند، آن را بشکن. » پس دادرشی بشد. چون به ارمنستان رسید، پس مهرگسلان انجمن شده، برضد دادرشی رفتند (برای) جنگ کردن. دهکده ایست زوزیه نام در ارمنستان، آنجا آنان جنگ کردند، اهورمزدا مرا یاری کرد، به خواست اهورمزدا سپاهی که از آن من (بود) آن سپاه شورشی را بسی بکشت، ۸ روز از ماه ثور و اهرگدشته بود که ایدون با ایشان جنگ کرده شد.

۲۷— گوید داریوش شاه: باز دومین بار شورشیان انجمن شده، به سوی دادرشی رفتند به جنگ کردن تیگر نام دژیست در ارمنستان، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من آن سپاه شورشی را بسی بکشت. ۱۸ روز از ماه ثور و اهرگدشته بود که ایدون جنگشان کرده شد.

۲۸— گوید داریوش شاه: باز سومین بار شورشیان انجمن شده به سوی دادرشی رفتند به آورد کردن. اویم نام دژیست در ارمنستان، آنجا نبرد کردند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من، آن لشکر شورشی را بسی بکشت. از ماه ثای گرچی ۹ روز گذشته بود، چونشان پیکار کرده شد. پس دادرشی همچنان در ارمنستان برای من بماند، تا من به ماد رسیدم.

۲۹— گوید داریوش شاه: پس وهومیسه نامی، پارسی، بنده من، وی را من به ارمنستان گسیل کردم (و) چنین اش گفتم: « پیش رو سپاه شورشی (خود را) از آن من نمی خواند، آن را بشکن. » پس وهومیسه بشد. چون به ارمنستان رسید، پس مهرگسلان انجمن شده، به سوی وهومیسه رفتند به کارزار کردن. ایزلا نام سرزمینی (است) در آسورستان، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا، سپاه من لشکر شورشی را بسی بکشت. ۱۵ روز از ماه انامک گذشته بود که ایدونشان پیکار کرده شد.

۳۰— گوید داریوش شاه: باز دومین بار شورشیان انجمن شده به سوی وهومیسه پیش رفتند به نبرد کردن. ائوتیاره نام، سرزمینی (است) به ارمنستان، آنجا کارزار کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا لشکر من سپاه شورشی را بسی بکشت، در ماه ثور و اهر، به فرجامین (روز)، ایدون پیکارشان کرده شد. پس وهومیسه همچنان در ارمنستان برای من ماند، تا من به ماد رسیدم.

۳۱— گوید داریوش شاه: پس من از بابل بدرآمدم (و) به ماد شدم. چون به ماد رسیدم. کندورو نام شهری (است) در ماد، آنجا آن فرورتیش، که (خود را) «شاه درماد» می خواند، به سوی من آمد به پیکار کردن.

پس کارزار کردیم. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا برد، به خواست اهورمزدا سپاه فرورتیش را من بسی بکشم؛ ۲۵ روز از ماه ایشه گذشته بود (که) ایدون جنگ کردیم.

۳۲- گوید داریوش شاه: پس آن فرورتیش با اندکی سوارگریخت، رگا (ری) نام، سرزمینی (است) درماد، بدان سوی شد. پس من سپاه را در پی (او) فرستادم. فرورتیش گرفتار نزد من آورده شد، منش هم بینی، هم دوگوش و زبان بریدم و همش ۱ چشم برکندم، برذر (کاخ) من در بند داشته شد (تا) همه مردم او را دیدند، آنگاه او را در همدان بردار کشیدم، و مردانی که نزدیکترین یارانش بودند، آنان را در همدان، اندراگ، بدار آویختم.

۳۳- گوید داریوش شاه: مردی (بود) چیسن تخمه (چهرتهم) نام، اسه کرتیه ای؛ او از من مهرگسل شد، مردم را چنین گفت: «من شاه هستم در اسه گرته، (و) از تخمه هوخشره پس من سپاه ماد و پارس را گسیل کردم، تخم سپاده (تهم سپاه) نامی، مادی، بنده من، او را برایشان مهست (سالار) کردم؛ بدیشان چنین گفتم: «فراروید (و) سپاه شورشی را- که خود را از آن من نمی خواند، او را بشکنید. پس تخم سپاده بارزم- آوران روانه شد، با چیسن تخمه جنگ کرد، اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من آن سپاه مهرگسل را بشکست و چیسن تخمه را گرفت و نزد من فرستاد. پس من او را هم بینی، هم دوگوش بریدم و همش ۱ چشم برکندم، برذر (کاخ) من در بند داشته شد (تا) همه مردم او را دیدند؛ آنگاه در اردیبل بردارش کردم.

۳۴- گوید داریوش شاه: اینست کرده من درماد.

۳۵- گوید داریوش شاه: خراسان و گرگان از من مهرگسل شدند، (خود را) از آن فرورتیش خواندند. ویشتاسپه پدر من- او در خراسان بود. مردم او را رها کردند، (و) مهرگسل شدند. سپس ویشتاسپه روان شد بالشکری که بدو وفادار (مانده) بود؛ ویشپوژتی نام شهری (است) در خراسان، آنجا جنگ آوردند با خراسانیان. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا ویشتاسپه آن سپاه شورشی را بسی بکشت. ۲۲ روز از ماه وایخنه گذشته بود که ایدون جنگشان کرده شد.

ستون سوم

۳۶- گوید داریوش شاه: آنگاه من سپاه پارس را از رگا (ری) به سوی ویشتاسپه فرستادم. چون آن لشکر به ویشتاسپه رسید، پس ویشتاسپه آن سپاه را برگرفت و بشد. پتی گربنه نام شهری (است) در خراسان، آنجا با شورشیان پیکار کرد. اهورمزدایم پشتیبانی فرایرد، به خواست اهورمزدا ویشتاسپه آن لشکر شورشی را بسی بکشت، ۱ روز از ماه گرم پده گذشته بود (که) ایدون جنگشان کرده شد.

۳۷- گوید داریوش شاه: پس آن سامان از آن من شد. اینست کرده من در خراسان (پارثو).

۳۸- گوید داریوش شاه: سرزمینی (است) مرو نام، آن از من مهرگسل شد. ۱ مردی (بود) فراده نام، مروزی، او رامهست (سالار) خودشان کردند. پس من دادرشی نامی، پارسی، بنده من، فرماندار باختر (بلخ) را به سوی او فرستادم، (و) چنین اش گفتم: «برو آن سپاه را بشکن که (خود را) از آن من نمی خواند». سپس دادرشی با لشکر برفت، با مروزیان نبرد کرد. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا

لشکر من آن سپاه مهرگسل را بسی بکشت، از ماه آسی یادیه ۲۳ روز گذشته بود (که) ایدون پیکارشان کرده شد.

۳۹—گوید داریوش شاه: آنگاه آن سرزمین از آن من شد. اینست کرده من به بلخ.

۴۰—گوید داریوش شاه: ۱ مردی (بود) وه یزداته نام، شهری (است) تاروانام، (از) سرزمینی یوتی (یثوتیا) نام، در پارس، آنجا می زیست. او، دومین بار، (به شورش) برخاست، در پارس. مردم را ایدون گفت: «من بردیه ام، پسر کورش». آنگاه لشکر پاری که در میهن (پارس) بود، از هرجائی (که) پیشتر بود، آن از من مهرگسل (شورشی) شد، به سوی آن وه یزداته برفت، وی شاه شد در پارس.

۴۱—گوید داریوش شاه: آنگاه من سپاه پاری و مادی را که با (همپای، هوادار) من بود، فرستادم. ارته وردیه نامی، پاری، بنده من، او را مهستان (سالارشان) کردم. سپاه دیگر پاری، (از) پس من به ماد شد. پس ارته وردیه با سپاه به پارس رفت. چون به پارس رسید رخا نام شهری (است) در پارس، آنجا آن وه یزداته که خود را بردیه می خواند، با سپاه پیش آمد به سوی ارته وردیه برای پیکار کردن. آنگاه جنگ کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا لشکر من سپاه وه یزداته را بسی بکشت. ۲ روز از ماه ثور و اهرگدشته بود (که) ایدون کارزارشان کرده شد.

۴۲—گوید داریوش شاه: آنگاه آن وه یزداته با اندکی سوارگریخت، به پیشیا (ه) وواد رفت، از آنجا سپاهی برگرفت. پس از آن به سوی ارته وردیه آمد به جنگ کردن. پرگه نام کوهی (است)، آنجا پیکار ساختند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر وه یزداته را بسی بکشت؛ ۵ روز از ماه گرم پده گذشته بود (که) ایدونشان کارزار کرده شد و آن وه یزداته را گرفتند و مردانی را کش نزدیکیترین فرمانبرداران بودند، گرفتند.

۴۳—گوید داریوش شاه: پس من آن وه یزداته را، و مردانی را کش نخستین پیروان بودند او و دی چیه نام شهری (است) در پارس، آنجا برادرشان کردم.

۴۴—گوید داریوش شاه: اینست کرده من در پارس.

۴۵—گوید داریوش شاه: آن وه یزداته که خود را بردیه می خواند، او سپاهی به رخج فرستاد و یوانه نامی (بود) پاری، بنده من، فرماندار در رخج به ضداو (فرستاد)، ویرایشان امردی را مهست (سالار) کرد، (و) بدیشان چنین گفت: «بروید و یوانه را بشکنید و (هم) آن سپاهی که خود را از آن داریوش شاه می خواند. آنگاه آن سپاه که وه یزداته فرستاد برفت، به سوی یوانه به جنگ کردن. کاپیشکانی نام دژی (است)، آنجا جنگ کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر شورشی را بسی بکشت. ۳ روز از ماه انامک گذشته بود (که) ایدون نبردشان کرده شد.

۴۶—گوید داریوش شاه: باز پس از آن شورشیان انجمن شده به ضد و یوانه پیش رفتند به جنگ کردن. سرزمینی (است) گندوتوه نام، آنجا جنگ کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر مهرگسل را بسی بکشت. ۷ روز از ماه ویخنه گذشته بود (که) ایدونشان نبرد کرده شد.

۴۷—گوید داریوش شاه: آنگاه آن مردی که آن سپاه را مهست (سالار) بود که وه یزداته بر ضد و یوانه فرستاد او گریخت، با اندکی سوار بشدارشاده نام دژی (است) در رخج. در آن نزدیکی پیامد. آنگاه و یوانه

باسپاه در پی اش رفت. آنجا او را بگرفت و مردانی کش نزدیکترین پیروان بودند، (و) بکشت.

۴۸- گوید داریوش شاه: پس آن سرزمین از آن من شد. اینست کرده من به رخیج.

۴۹- گوید داریوش شاه: تامن در پارس و ماد بودم، باز، دومین بار، بابلیان از من مهرگسل (شورشی) شدند. مردی (بود) ارخه نام، ارمنی، پسر هالیدته (خالدی)، او در بابل (به شورش) برخاست. دوباله نام سرزمینی (است)، از آنجا (برخاست). او به مردم ایدون دروغ گفت: «من بخت نصرام پسر نبونه ئید». آنگاه مردم بابل از من مهرگسل شدند، به سوی آن ارخه رفتند. او بابل را گرفت، او در بابل شاه شد.

۵۰- گوید داریوش شاه: آنگاه من سپاهی به بابل فرستادم. وینده فرنه (فریاب) نامی (بود) پارسی، بنده من، او را مهستشان (سالارشان) کردم (و) چنین شان گفتم: «بروید آن سپاه بابل را بشکنید که خود را از آن من نمی خواند». پس وینده فرنه با سپاه به بابل شد. اهور مزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهور مزدا وینده فرنه بابلیان را بشکست (یا) بسته بفرستاد. ۲۲ روز از ماه ور که زنه گذشته بود، چون آن ارخه - که خود را بدروغ بخت نصر می خواند - و مردانی را کش نزدیکترین پیروان بودند، گرفت، بفرمودم آن ارخه را با مردانی که نخستین یارانش بودند، در بابل بردار کردند.

ستون چهارم

۵۱- گوید داریوش شاه: اینست کرده من در بابل.

۵۲- گوید داریوش شاه: اینست آنچه من کردم، به خواست اهور مزدا، در یکسال پس از آنکه پادشاه شدم. ۱۹ نبرد کردم، به خواست اهور مزدا منشان شکستم و ۹ شاه را بگرفتم: یکی گئوماته مغ بود، او دروغ زد، چنین گفت: «من بردیه ام پسر کورش». وی پارس را مهرگسل (شورشی) کرد؛ یکی آسی نه نام خوزی (بود)، او دروغ زد، چنین گفت: «من در خوزستان شاهم» او خوزستان را شورشی کرد بر من؛ یکی نیدین توبل نام (بود) بابلی، او دروغ زد، چنین گفت: «من بخت نصرم، پسر نبونه ئید». وی بابل را شورشی کرد؛ یکی مرتیه نامی (بود) پارسی، او دروغ زد، ایدون گفت: «من ایمنیش ام پادشاه در خوزستان». وی خوزستان را شورشی کرد؛ یکی، فرورتیش نام، مادی (بود)، او دروغ زد، ایدون گفت: «من خشتریه ام از تخمه هوخشژه»، وی ماد را شورشی کرد؛ یکی، چیسن تخمه نام، اسه گرتیه ای (بود)، او دروغ زد، ایدون گفت: «من در اسه گرتیه پادشاهم، از تخمه هوخشژه (ام)». «وی اسه گرتیه را شورشی کرد؛ یکی، فراده نام مروزی (بود)، او دروغ زد، ایدون گفت: «من در مروشاهم»، او مروزا شورشی کرد؛ یکی وهیزداته نام، پارسی (بود)، وی دروغ زد، ایدون گفت: «من بردیه ام، پسر کورش»، وی پارس را شورشی کرد؛ یکی ارخه نام، ارمنی (بود)، وی دروغ زد، ایدون گفت: «من بخت نصرم پسر نبونه ئید». وی بابل را شورشی کرد.

۵۳- گوید داریوش شاه: این ۹ شاه را من در این نبردها بگرفتم.

۵۴- گوید داریوش شاه: این کشورها که مهرگسل شدند، دروغ آنها را شورشی کرد، از برای آنکه اینها (این شاهان) به مردم دروغ گفتند، پس اهور مزدا بدست منشان انداخت، چونانکه کامم بود، بدانان بدانسان کردم.

۵۵- گوید داریوش شاه: تو که از این پس شاه باشی! از دروغ خود را سخت دوردار (سخت به پرهیز)،

مردی که دروغ‌زن باشد، اورا سخت بازخواست کن، اگر اینسان اندیشی: «میهنم درست باد».

۵۶- گوید داریوش شاه: آنچه من کردم به خواست اهورمزدا در یکسال کردم. تو که از این پس این نپشته بخوانی، آنچه بردست من رفته است، باورت باد، ترامباد که دروغ (اش) گمان کنی (پنداری).
۵۷- گوید داریوش شاه: به اهورمزدا سوگند یاد می‌کنم که این را من به راستی نه دروغ- در یکسال کردم.

۵۸- گوید داریوش شاه: به خواست اهورمزدا- وهنوزم کرده‌های دیگر بسی است که در این نپشته نوشته نشده. از برای این نوشته نیامده (است) مبادا آنکواز این پس این نپشته را بخواند، برای او آنچه بردست من رفته است، زیاد نماید، این (نپشته) اورا خشنود (متقاعد) نکند، (و) او آن را دروغ پندارد.
۵۹- گوید داریوش شاه: آن شاهان پیشین، تا آنگاه که زیستند، آنهمه بردست آنان رفت که به خواست اهورمزدا بردست من رفت در یکسال.

۶۰- گوید داریوش شاه: اکنون بگذار آنچه بردست من رفته است، ترا قانع (متقاعد) کند، پس (آن) را برای مردم پوشیده مدار! اگر تو این نپشته (سند) را پنهان نداری، (اگر) تو به مردم بازش گوئی، اهورمزدا دوست باد، و تخمه تو بسیار باد، و دیربزی!

۶۱- گوید داریوش شاه: اگر این نپشته (سند) را تو پوشیده داری، (اگر) به مردم بازش نگوئی، اهورمزدا ترا زنده باد، و ترا تخمه‌ای مباد!

۶۲- گوید داریوش شاه: این که من در یک سال کردم، به خواست اهورمزدا کردم. اهورمزدایم پشتیبانی فراآورد و دیگر ایزدان (بغانی) که هستند.

۶۳- گوید داریوش شاه: از برای آن اهورمزدا مرا پشتیبانی فرابرد و دیگر بغانی که هستند، چونکه نه آریغ بودم، نه دروغ‌زن بودم، نه زورگر (زورگوی، ستمکاره) بودم، نه من و نه تخمه‌ام. بر (راه) راستی رفتم (از روی داد رفتار کردم)، نه ناتوان (و) نه توانا را ستم کردم. مردیکه باخاندان شاهی من همکاری کرد، او را نیک برکشیدم، آنکه گزند رسانید (فرمان نبرد)، وی را سخت بازخواست کردم.

۶۴- گوید داریوش شاه: تو که از این پس شاه باشی! مردی که دروغ‌زن باشد، یا آنکو زورگر (ستمکار) باشد، اینها را دوست مباش، سخت بازخواستشان کن!

۶۵- گوید داریوش شاه: تو که از این پس این نپشته را - که من نوشتم - یا این پیکره‌ها (نقشهای برجسته) را، به بینی، مبادا آنها را برکنی (تباہ سازی)؛ تا هنگامیکه توانا باشی، تا آن هنگام آنها را نگاه دار!

۶۶- گوید داریوش شاه: اگر این نپشته را، یا این پیکره‌ها را، به بینی (و) آنها را نکنی (تباہ سازی)، و تا آنجا که ترا تهم (توان، نیرو) باشد، نگهشان داری، اهورمزدا ترا دوست باد، و ترا تخمه بسی باد و دیربزی! و آنچه کنی اهورمزدا برایت هژیر (نیکو) کناد!

۶۷- گوید داریوش شاه: اگر این نپشته را، یا این پیکره‌ها را، به بینی، (و) آنها را بکنی (تباہ سازی)، و تا آنجا که ترا تهم بود، نگهشان نداری، اهورمزدا ترا زنده باد، و ترا تخمه مباد، و آنچه

بکنی، آنرا اهور مزدا برایت برکنند (تباہ سازد، براندازد) !

۶۸ — گوید داریوش شاه: اینها ایند مردانی که آنجا بودند، چون من گئوماته مغ را کشتم — که خود را بردیه می خواند —، در آئنهنگام این مردان با من همکاری کردند بمانند پیروان من: ویندفرنه نامی، پسر وایسپار، پارسی؛ هوتانه نامی، پور ثوخره (سوخر، سرخه)، پارسی؛ گئوپرو نامی، پسر مردونیه، پارسی؛ ویدرنه نامی، پسر بغایغ نه، پارسی؛ بگه بوخشه نامی، پسر داتووهیه، پارسی؛ اردومنیس نامی، پسر وهئوکه، پارسی.

۶۹ — گوید داریوش شاه: تو که از این شاه باشی، تخمه (دودمان) این مردان را نیک نگهدار!
۷۰ — گوید داریوش شاه: بخواست اهور مزدا، این (است) نوشته ام که من پرداختم. بعلاوه آن به (زبان) آریائی بود، ویرپوست (درخت، پاپیروس؟) ویرچرم و خشت بود؛ بعلاوه پیکره (نقش برجسته) ام را ساختم، بعلاوه دودمان نامه ام را نوشتم. و آن نوشته آمد، ویشم خوانده شد؛ آنگاه من این نپشته را به همه جا فرستادم — اندر کشورها — مردم. یک دل بر آن کار کردند.

ستون پنجم

۷۱ — گوید داریوش شاه: اینست آنچه من کردم در دومین و سومین سال پس از آنکه پادشاه شدم. سرزمینی (است) خوزستان نام، این مهرگسل (شورشی) شد. مردی (بود) اتمه میته — یک ایلامی، او را مهست (سالار) کردند. پس از آن من سپاهی (بدانسوی) فرستادم. مردی (است) گئوپرو نام، بنده من، پارسی، وی را مهستشان کردم. پس از آن، گئوپرو با سپاه به ایلام شد، با ایلامیان جنگ کرد، آنگاه گئوپرو ایلامیان را بزد و یکشت، و سالارشان را گرفتار کرد و نزد من فرستاد، و من بکشتمش. پس از آن، (آن) سرزمین از آن من گشت.

۷۲ — گوید داریوش شاه: آن ایلامیها آریغ (بی وفا، بی دین، دشمن) بودند، و اهورامزدا بوسیله آنها پرستش نمیشد. من اهورامزدا را پرستیدم، به خواست اهورامزدا چونانکه کامم بود، با آنان بدانسان کردم.

۷۳ — گوید داریوش شاه: او که اهورمزدا را پرستد، برکت ایزدی بر او خواهد رسید هم (بهنگامیکه) زنده است و هم (آنگاه که) مرده.

۷۴ — گوید داریوش شاه: آنگاه با سپاهی من به (سرزمین) سکا شدم، در پی آن سکاهائی که خود نیز دارند (می پوشند). این سکاها از من دور می رفتند، چون به دریا (آمودریا یا سیر دریا؟) رسیدم، با همه لشکریانم از آن بدان ور گذر کردم. آنگاه من سکاها را بسختی شکستم، (سرداری) دیگر را گرفتم، این یک دربند بنزد من فرستاده شد، کشتمش؛ مهست (سالار) آنان، سکونخه نام، او را گرفتند و پیش من فرستادند. آنگاه من دیگری را مهستشان کردم، چنانکه کامم بود. پس از آن، آن سرزمین از آن من شد.

۷۵ — گوید داریوش شاه: آن سکاها آریغ بودند، بوسیله آنان اهورمزدا پرستیده نمیشد. من اهورمزدا را پرستیدم، به خواست اهورمزدا چونانکه کامم بود، با آنان بدانسان کردم.

۷۶ — گوید داریوش شاه: او که اهورمزدا را پرستد، برکت ایزدی بر او خواهد رسید، هم (آنگاه که) زنده است، و هم (بهنگامی که) مرده.

چهار – شماره ناوها و لشکریان ایرانی

یادداشت مترجم:

از زمان کورش بزرگ، رقابتهای سیاسی و اقتصادی عمیقی میان ایران شهره خا منشی و دولتهای یونانی، بویژه آتن، پدید آمد، که به نبرد ماراتن در زمان داریوش انجامید. سپاه ایرانی در برابر لشکر سنگین اسلحه و آزموده یونانی کاری از پیش نبرد و شکست خورد، و به تلافی این ناکامی، داریوش سپاهی تازه گرد آورد تا بر یونان تازد، اما دست مرگ گریباننش را گرفت، و جنگ با یونان چون میراثی به پسرش خشیارشا رسید. خشیارشا زیبا و هنردوست و ظریف طبع بود، و از جنگ پرهیز داشت، و برای همین شش سال در برابر شاهین ها و سپهبدان جنگجوییش ایستادگی کرد، ولی سرانجام ناچار به لشکرکشی به یونان تن در داد، و در ۴۸۰ ق.م. سپاهی بزرگ به یونانزمین کشید، و پس از ناکامی در نبرد دریائی سالامیس به ایران بازگشت. یونانیان پس از پیروزیشان، برای بزرگتر کردن کامیابیهای خود، شماره جنگیان دشمن را بسیار بیشتر از آنچه حقیقت داشت، اعلام کردند، و این اخبار نادرست به مورخانی چون هرودتوس رسید و از آن زمان، لشکر خشیارشا را بزرگترین سپاه جهان کهن خوانده اند. هرودتوس همه همراهان خشیارشا را ۲۲۰/۸۳/۵ نفر نوشته است، و سیمیندس ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ و کتزیاس نزدیک ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ در دوسده اخیر بسیاری از دانشپژوهان این تخمین های گزافه را بدور ریخته و بر آن شدند تا شماره تقریبی جنگاوران خشیارشا را با توجه به شرائط و امکانات زمانی و مکانی معین کنند، و کم کم به ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر رسیدند، و برخی تا ۵ هزارتن پائین آمدند. بدون تردید بهترین کتابی که در باب جنگهای خشیارشا با یونانیان نوشته شده، **لشکرکشی خشیارشاه یونان** اثر هیگنت^۱ است که شهرت جهانی دارد، و مقاله زیر بحث عالمانه ایست که وی درباره شماره سپاهیان و ناوگان ایرانی پیش کشیده و نتیجه گرفته است که نیروی ایرانی بسیار کمتر از آن بوده است که همواره گمان کرده اند.^۲

1 C. Hignett, *Xerxes' Invasion of Greece*, Oxford (1963).

2 *Ibid.*, App. I: "The Numbers of the Persian Fleet and Army", 344-55.

الف - نیروی دریائی

نخستین سرچشمه معتبر ما، یعنی آشیل (ایسکیلوس)، ادعا می کند که میدانسته ناوگان ایرانی در نبردگاه سالامیس مشتمل بر ۱۲۰۷ کشتی بوده است. وی میگوید:

Ξέρξῃ δέ καὶ γάρ οἶδα, χιλιάς μὲν ἦν
ῶν ἦγε πλῆθος, αἱ δ' ὑπέρκομποι τάχει
ἐκκτὸν δὲς ἦσαν ἑπτὰ θ'. ὣδ' ἔχει λόγος

چنان دانم که از یکسوی باخشیارشا
یکهزار فروند (کشتی)، ناوگانی بس انبوه، بود،
وگویند که دویست و هفت ناوتندروهم (از سوئی دیگر بود)

بارها نظر داده اند^۳ که این «۲۰۷ ناوتندرو» توسط آشیل در آن ۱۰۰۰ کشتی ادغام گشته بوده است؛ اما این تعبیر غیر ممکن است، چون الفاظ μὲν = از سوئی و Σὲ = اما، بروشنی گویای تفاوتی میان آن دسته هزارتائی و این دسته ناوهای تندرو می باشد. بهمین روال، دریندپیشین^۴، که در باب ناوگان یونانی است، ΣΕΚΡΑΣ ἔκκρητος = ده فروند گزیده را از ۳۰ ناو باقیمانده سوا کرده اند، و این حقیقت را ل. ی. بلخ^۵ و ر. ماکان^۶ خوب متوجه شده اند. مع هذا برخی از نویسندگان کهن، من جمله کتزیاس^۷، شماره ناوهای ایرانی را به ۱۰۰۰ فروند تخمین زده اند.^۸

عدد ۱۲۰۷ در نوشته هرودتوس^۹ هم پیدامیشود، و آن درجائست که وی شماره «ناوهای سه رده ای» ایرانی حاضر در ننگرگاه دریسکوس را، پیش از آنکه در طوفان و نبردهای آرتیمیزیون گزند فراوان یابند، بدست می دهد. هووت بسادگی می پندارد که آمدن این عدد در نوشته هردومؤلف، یعنی آشیل و هرودتوس، مبین آنست که سرچشمه آن یک فهرست رسمی از کشتیهائی که در سان دریائی دریسکوس شرکت داشتند، بوده است.^{۱۰} ولی وی در اینجا وجایهای دیگر این دشواری را نادیده میگیرد که چرا عدد مورد بحث در نوشته آشیل درباره ناوهای که در آوردگاه سالامیس گرد آمده بودند، یاد شده است، در حالیکه پیش از آن تعداد زیادی از کشتیهای ایرانی نابود شده بودند. بیشتر احتمال میرود که ۱۲۰۷ ناو سه رده ای در متن هرودتوس اصلاً از نوشته خود آشیل، و یا از یک روایت یونانی که بوسیله آشیل هم پیروی گردیده بوده، مأخوذ باشد. هرودتوس که عدد ۱۲۰۷ را به دریسکوس می کشاند، ظاهراً باز آمدنش در سالامیس را با این فرض توجیه می کند که تلفات ناوگان ایرانی ضمن دریا پیمودن از دریسکوس تا سالامیس جبران گشته بوده است.^{۱۱}

این فرض با دوفقره از مطالب خود هرودتوس ناسازگاری دارد. یکی اینکه طوفان ۴۰۰ ناو ایرانی را

در کنار مگنیزیا (مغنسیه) از میان برد،^{۱۲} و دیگر اینکه ناوگان ایرانی در طوفان کنارا ئوئیا . . . کشتی از دست داد،^{۱۳} حتی اگر تلفات دومین مورد را افسانه‌ای بگیریم، باز چنان مینماید که نزدیک یک سوم از کشتی‌های جنگی ایران در طوفان نخستین نابود گردید.^{۱۴} از این گذشته، ناوگان خشیارشا لابد دست کم ۷۰ کشتی را هم در نبردهای آرتمیزیون از کف داد، و یادشمن از آن ربود. تنها گروه کمکی که پس از رویدادن طوفان به ناوگان ایرانی پیوست، ناوهای گروهی از جزیره نشینان یونانی بود (از اینها کاریستوس، اندروس و تنوس در موردی دیگر^{۱۵} مذکور افتاده‌اند) که بهیچ وجه نمیتوانسته تلفات سنگین ایرانیان را جبران کند. درست است که خود هرودتوس معتقد بود پس از دریسکوس ناوگان ایرانی بوسیله یک نیروی دریائی متعلق به یونانیان تراکیه‌ای و جزیره‌های همسایه آن، یعنی به تخمین توسط ۱۲۰ کشتی،^{۱۶} تقویت گردید؛ اما این یک حدس بی بنیاد است.^{۱۷} بعلاوه، موقعیت این تذکار می‌رساند که فرض می‌کرده‌اند نیروی دریائی کمکی مورد بحث پیش از وقوع طوفان بزرگ به نیروی اصلی ملحق شده بوده، و هرودتوس در فقره مورد بحث به روشنی می‌گوید^{۱۸} «بگمان من ایرانیان در رسیدن به آتیکا [یعنی اندکی پیش از نبرد سالامیس] نه در دریانیرایشان از آنچه که بهنگام ورودشان به سپاس داشتند، کمتر بود، و نه در خشکی لشکرشان از آنچه که در ترموپیلی دارا بودند، اندک تر؛ و این را هم میدانیم که هرودتوس سپاس و ترموپیلی را برای محل سرشماری نیروهای ایرانی در دریا و خشکی — در آن هنگام که هنوز *ἀπαθής κακῶν* (بی‌گزندمانده) بودند،^{۱۹} برگزیده بوده است.

تلاش و.و. تارن^{۲۰} در موجه نمودن گفته هرودتوس با توسل بدین فرض که وی به کشتی‌ها و سرنشینان اشاره نمیکرده است، بلکه مقصودش تعداد مردان جنگی، و منجمله ناویان رزمآور، بوده است، با تمایل کلی این فصل از کتاب تاریخ هرودتوس — که با شمارش نیروهای ایرانی در کتاب هفتم رابطه نزدیک دارد^{۲۱} — مغایر می‌باشد. هرآینه ناوگان ایرانی یک سوم کشتیهایش را از هنگام بادبان گشودن از ثرما از دست داده بوده، لابد بهمان نسبت از رزمجویان کشتی نشین هم از کف رفته بوده‌اند. در نتیجه، این فصل از تاریخ هرودتوس را بهمان گونه که ظاهرش می‌رساند، تعبیر باید کرد، و گزافه بودن حسابش را باید موروث شوق آن نویسنده در سازگار کردن روایت خویش با شماره کلی که آشیل برای ناوگان ایرانی در سالامیس داده است، شناخت. در حقیقت ۱۲۰ کشتی تراکیه‌ایها که بگفته وی به ناوگان ایرانی پیوست، قاعده^{۲۲} می‌بایست شماره کل نیروی آنها را به ۱۳۲۷ ناو (= ۱۲۰ + ۱۲۰۷) برساند، اما ظاهراً تا رسیدن به کتاب هشتم، وجود آنان را هم از یاد برده بود.

هرودتوس پس از اینکه عدد کلی ۱۲۰۷ ناوسه رده‌ای را برای نیروی دریائی ایرانی در رسیدنش به دریسکوس متذکر میشود، نیروی هر ملتی را بشرح زیر یکی یکی برمی‌شمارد:^{۲۳}

فنیقیه‌ایها	۳۰۰	ناو،
مصریان	۲۰۰	»
قبرسیان	۱۵۰	»
کی‌لی‌کیه‌ایها	۱۰۰	»

»	۳۰	پامفی لیه ایها
»	۵۰	لیسیه ایها
»	۳۰	درین های آسیا
»	۷۰	کاریه ایها
»	۱۰۰	ایونیه ایها
»	۱۷	جزیره نشینان ^{۲۲}
	۶۰	اثولیها

جمع ۱/۲۰۷ ناو

دیودروس^{۲۳} می گوید که شماره ناوهای سهرده ای از ۱۲۰۰ فراتر میرفت، اما وقتی که شماره گروه ها را سوا سوا بدست می دهد، تعدادشان درست ۱۲۰۰ فرزند میشود. وی در مورد سه فقره نخستین با هرودتوس همداستان است، اما اعداد دیگر را پائین می آورد، و فهرستش را با ۵۰ فرزند متعلق به جزیره نشینان و ۴۰ از آن اثولیان و ۸۰ از هلسپونتیان پایان می دهد. دیودروس هم بمانند هرودتوس نیروی دریائی شاهنشاهی را دارای ۳۰۰۰ کشتی دیگر «سوی ناوهای سهرده ای» می داند، اما وی همه را از نوع سی پاروئی می خواند، در حالیکه هرودتوس کشتی های پنجاه پاروئی و بارکش ها را — که برای حمل و نقل اسبها بکار برده می شد — و بلمها را هم در جمع کل ادغام کرده است.^{۲۴}

برخی از نویسندگان تازه،^{۲۵} عدد ۱۲۰۷ را بعنوان شماره کشتیهای جنگی ایران در دریسکوس پذیرفته اند. ولی یک اشاره بسیار روشن در نوشته خود هرودتوس داریم^{۲۶} که می رساند در نبرد سالامیس شماره ناوگان ایرانی تنها اندکی از ناوگان یونانی برتری بود. اگر این تذکار هرودتوس حقیقت داشته است، ناوگان ایرانی در دریسکوس به دشواری بیشتر از ۱۰۰۰ ناو میتواند داشته باشد، و در نتیجه عدد ۱۲۰۷، که پیش از وی در نوشته آشیل هم آمده، می بایست اختراعی بوده باشد، و در این صورت، طبعاً شماره های هرودتوس برای نیروی دریائی هر یک از ملتها نیز ساختگی مینماید. این امر که افوروس (یعنی سرچشمه ای که دیودروس زیر دست داشت) اگر چه چهار فقره را پذیرفت، دست خودش را در تغییر دادن بقیه اعداد آزاد گذاشت، اهمیت کامل دارد. احتمال می رود عدد سنتی ۱۲۰۷ موروث این تمایل بوده است که خشیارشا را شایسته خداوندی ناوگانی برتر و مفصلتر از آنکه آگاممنون اسپارتی برضد تروا بسیج کرده بود، دانسته باشند. در نسخی که از دومین کتاب ایلپاد در دست داریم، شماره هایی که برای کشتیهای اقوام مختلف یونانی داده اند، سرب ۱۱۸۶ فرزند میزند، و اگر چه در روزگار باستان برای برخی از آن دسته ها رقمهای دیگری آورده بوده اند، احتمال می رود که اینگونه تحریفات در شماره کل ناوگان (که توسیدیدیس ۱۲۰۰

کشتی آورده است^{۲۷}) تغییری بیار نمی‌توانستند آورد.

در جایهای دیگری از کتاب هرودتوس، شماره کل کشتیهای جنگی ایران در موارد متعدد . . . فروند ذکر شده است، و گروندی^{۲۸} سخن از «نیروی دریائی که معمولاً شامل . . . ناو می‌شد» پیش میکشد، و می‌پندارد که همین رقم رسمی و عادی، در کوشش ویژه‌ای که در ۴۸۰ ق. م. کردند، دو برابر شد اما همین ذکر مکرر نیروی . . . ناوی در تاریخ هرودتوس، اصالت موضوع را مورد تردید قرار میدهد، چون ناوگانهای که یاد شده‌اند، از جنبه سازمان و ترکیب بسیار متفاوت بوده‌اند. ناوگانی که داریوش بزرگ را در لشکرکشی‌اش بر سر سکاها همراهی می‌کرد، تنها مشتمل بود بر یونانیان آسیائی: ایونیه‌ایها، اثولی‌ها و هلسپونتی‌ها^{۲۹}؛ اما بهنگام نبرد لاده، این مردمان شورش کرده و از فرمان شاهنشاهی ایران سر پیچیده بودند، و در نیروی دریائی . . . ناوی که از گروه‌های فنیقیه‌ای، قبرسی، کی‌لی‌کیه‌ای و مصری ترکیب شده بود، از آنان نشانی نبود.^{۳۰} می‌گویند ناوگانی که زیر فرمان داتیس در سال ۴۹۰ ق. م. بود، پیش از رسیدن به ایونیه از . . . فروند کشتی جنگی تشکیل می‌شد.^{۳۱} اما اشاره ضمنی هرودتوس مبنی بر اینکه از ایونیه‌ایها در این لشکرکشی استفاده‌ای نشد، غیر محتمل است، چون آنان سه سال پیشتر، بزرگ‌ترین ناوگان در آن زمان بودند. از میان این تخمینها، فقره نخستین از همه ناپذیرفتنی‌تر می‌نماید. ایونیه‌ایها و اثولی‌ها حتی در سخت‌ترین روزهای تلاش برای تعیین سرنوشتشان، یعنی بهنگام نبرد لاده، هم نتوانستند بیش از ۳۵۳ کشتی گردآورند،^{۳۲} و احتمالاً نیروی معمولیشان . . . ۲ فروند می‌بوده است، یعنی بانداژه همان ناوگانی که ارته‌فرنه در ۴۹۹ ق. م. از میان آنان فراهم آورد.^{۳۳} دومین فقره . . . ناوی^{۳۴} نیز غیر محتمل مینماید، زیرا رفتار دریاسالار ایرانیان در نبرد لاده سخت مبین آنست که وی بر ۳۵۳ کشتی دشمن، برتری عددی چندانی نداشته است. بالاخره، بنظر محتمل نمی‌آید که ایرانیان در ۴۹۰ ق. م. برای ستیزه با اِریْثْرِیه و آتن . . . ناو گسیل داشته بوده باشند، چه برای درهم کوفتن هر نوع مقاومتی که ممکن بود در پهنه دریا پیش آید، . . . ۲ کشتی جنگی کاملاً بسنده بود.^{۳۵} از همه این بحثها، چنین برمی‌آید که «ناوگان . . . فروندی» مذکور در خلال نوشته‌های مورخین، بهمانگونه که تارن فرض کرده است،^{۳۶} چیزی نیست مگر یک سنت ثابت و یکنواخت شده‌ای برای توصیف «یک ناوگان بزرگ» ایرانی، بدون آنکه ترکیب آن اصلاً مورد نظر بوده باشد، و این وسوسه بسیار شدید است که با تارن همدستان گشته، معتقد شویم که . . . ، شماره کشتیهای بزرگترین ناوگانی که شاهنشاهی ایران توانست فراهم آورد — یعنی ناوگانی که در ۴۸۰ ق. م. بوسیله خشایارشا بسیج گردید — بوده است و یادش همانطور در خاطره‌ها مانده.

اگرچه تخمین تارن در مورد شماره ناوگان ایرانی [یعنی . . . فروند] معقول است و احتمال فراوان دارد که درست باشد، مع هذا تلاش وی برای بیرون کشیدن این رقم از روی سازمان ناوگان مذکور، بمانند کوششهای پژوهندگان دیگری که به نتایج کاملاً متفاوتی رسیده‌اند، برپایه‌ای استوار گذاشته نشده

است. هرودتوس میگوید^{۳۷} که ناوگان ایرانی را چهار دریا سالار رهبری میکردند: هخامنش، برادر تنی خشیارشا، گروه مصری را فرمان می داد؛ اریه بیغ نه، برادر دیگر خشیارشا، ایونیه ایها و کاریه ایها را فرماناری میکرد؛ و بقیه (که به گفته هرودتوس به ۸۳۷ ناو بالغ میشد) زیر فرمان پرکس اسپه و بیغ بازو (مگابازوس) بود. ماکان با اندکی تردید از این گواهی نتیجه گرفت که در نیروی دریائی ایران چهار ناوگان، هریک با ۳۰۰ کشتی، وجود داشته است. مونرو^{۳۸} نخست فرض کرد که چهار ناوگان، هر کدام مرکب از ۲۰۰ کشتی، گرد آمده بوده اند، زیرا این رقم، اندازه نیروی مصری زیر فرمان هخامنش بوده است،^{۳۹} و ناوگان اریه بیغ نه هم، اگر بهمانگونه که محتمل می نماید، شامل ۳۰۰ کشتی درین های آسیائی نیز میشده، همین تعداد را داشته است. اینگونه زیرکیها و تردستیهادر بررسی ارقام مذکور در تاریخ هرودتوس روا نیست. آیا مونرو بر مبنی چه دلیلی جمع کلی را که هرودتوس برای کشتیهای مصری، ایونیه ای، کاریه ای و درینی بدست می دهد، بعنوان «باور کردنی» می پذیرد، ولی شماره همه گروه های دیگر را به نیم کاهش می دهد (چون برای رسانیدن ۸۰۷ کشتی به ۴۰۰، باید بهمین شیوه توسل جوید)؟ از اشاره مونرو به ۲۰۰ کشتی که گفته اند ایرانیان برای دور زدن اثوبیا فرستادند، و به ۲۰۰ ناوی که پیش از نبرد سالامیس برای بستن تنگه مگارا گسیل داشتند، هیچ سودی نمیتوان برد، زیرا ناوگان اولی محتملا غیر تاریخی است^{۴۰}، و دومی بنیاد معتبری ندارد، و درواقع مأخوذ از نوشته پلوتارخ است.^{۴۱} افوروس^{۴۲} فقط می گوید خشیارشا برای بستن تنگه مگارا ناوگان مصری را فرستاد، و احتمالا خود شخص وی به پیروی از هرودتوس شماره کشتیهای مصری را در آغاز مهاجمه به یونان ۲۰۰ فروند می دانسته است؛ و در نتیجه ظن بسیار قوی میرود که «ناوگان ۲۰۰ فروندی» مذکور در نوشته پلوتارخ اصلا از عددی که هرودتوس برای کشتیهای مصری داده است، اخذ گشته. در اینصورت چه دلیلی داریم تا این رقم هرودتوسی را از ۳۰۰ فروندی که خود وی برای یک ناوگان دیگر، یعنی فنیقیه ای، آورده است، معتبرتر بشماریم؟

بنابراین جای شگفتی نیست که مونرو بعدها این «بازسازی» را رها کرد، و یکی دیگر ارائه داد که از فرضیه تارن الگو پذیرفته بود، اما با دستکاریهای نامتقاعد کننده چندی که شماره کل ناوگان خشیارشا را به ۷۳۰ کشتی جنگی میرسانید.^{۴۴} در مورد طریقه اخیر وی، تنها بررسی یک نکته بعنوان «مشت نمونه خروار» کفایت می کند. بعقیده وی ناوگان فنیقیه ای ۲۱۰ کشتی داشته است، و به سه گروه ۶۰ فروندی تقسیم میشده، و بهر دسته ۱۰ رزما و (که وی اشاره ای بدانها در فقره ای از نوشته هرودتوس^{۴۵} می یابد) وابسته بوده است. کشتیهای فنیقیه ای همان «۲۰۷ ناو تندرو»ی بوده اند که آشیل یاد کرده است. مونرو ادعا می کند دلیل اینکه رقمشان ۲۰۷ ذکر شده، آنستکه سه فروند از آنها پیشتر بر روی صخره میرمگس درهم شکسته بوده اند. این ادعا متکی بر ترجمه ناروائی از فقره مورد بحث تاریخ هرودتوس^{۴۶} است،^{۴۷} و توجهی به تلفاتی که ناوگان فنیقیه ای در نبردهای ارتیمیزیون می بایست داده بوده باشد، ندارد.

محتملا تخمین تارن مبنی بر اینکه ناوگان خشیارشا در دریسکوس به ۶۰۰ فروند میرسید، روا و درست است، اما کوششهای او برای بیرون کشیدن این رقم از لابلای سازمان فرضی نیروی دریائی

ایران، اگرچه زیرکانه و با استادی انجام شده است، برشالوده‌هائی سست، استوار گشته ^{۴۸} وی پس از اثبات اینکه بعدها ناوگانهای کارتاژی در ستونهای ۶ فروندی سازمان می‌یافتند، نتیجه می‌گیرد که:

الف — این تقسیم‌بندی مأخوذ از فنیقه بوده است،

ب — محتملاً ناوگان فنیقه‌ای خشیارشا ۱۲ کشتی — در دو ستون ۶ فروندی داشت، و

ج — پس از ادغام فنیقه در شاهنشاهی ایران، این تقسیم‌بندی در همه بخشهای ناوگان ایران رواج عام یافت.

بخوبی ممکنست دو استنتاج نخستین تارن درست باشد، اما این احتمال نمیتواند سومین نتیجه‌گیری وی را موجه نماید، چون معنی طبیعی این سخن هرودتوس ^{۴۹} $\pi\acute{\alpha}\varsigma \acute{\epsilon}\kappa \phi\acute{o}\iota\nu\acute{\iota}\kappa\omega\nu \eta\pi\tau\eta\tau\omicron$ (همه اعتماد و پستتیبانی وی [کمبوجیه] بر نیروی دریائی فنیقه‌ایها استوار بود) با آن سازگاری ندارد. تارن به وجود ۵ ناوگان مربوط به پنج منطقه شاهنشاهی، که هریک از ۱۲ کشتی مشکل بودند، قایل است، ولی عدد ۱۲، که آنهمه برای بازسازی وی اهمیت دارد، در هیچ جای فهرست هرودتوس از گروه‌های مختلفی که در دریسکوس گرد آمده بودند، دیده نمیشود. معمولاً وجود ۱۲ ناو ادعائی یونانیان تراکیه را، که فرض شده است بعدها به نیروی دریائی خشیارشا پیوسته بودند،^{۵۰} با شک و تردید تلقی می‌کنند. اگر هم یونانیان تراکیه‌ای ناوگانی داشتند، قطعاً شماره کشتیهایش به ۱۲ فروند نمیرسید.^{۵۱} تارن «ناوگان شمالی» خود فرض کرده‌اش را در نوشته دیودوروس^{۵۲} می‌جوید، بدینگونه که ناوهای ایولیها و یونانیان هلسپونت را که وی به ترتیب ۴ و ۸ یاد کرده است، باهم جمع می‌کند؛ اما هیچ دلیل موجهی نداریم که این دوشماره را — که هرودتوس بجایشان ۶ و ۱ آورده است) معتبرتر از ارقام دیگری انگاریم که خود دیودوروس بما داده است (توسل به این فرضیه که این دو عدد بوسیله افوروس از روایات موثق محلی در کیمه (!) گرفته شده بوده، ناپختگی است)، و بهر حال باور کردنی نیست که ناوهای این دو گروه یک پنجم مجموع کشتیهای جنگی ایران را شامل میشده است. تارن چون ناگزیر است پنج دریا سالار برای پنج ناوگان مفروض بیابد [و حال آنکه هرودتوس چهار تن را بیشتر نمی‌شناسد]، چنین می‌پندارد که مهمترین آنان — یعنی ناوگان فنیقه‌ای — زیر فرمان شخص خشیارشا بوده است، ولی بیگمان هیچ مقامی بجز پایه «فرماندهی کل نیروی دریائی [دریابدی]» درخور شأن شاه بزرگ نمیتوانسته است بود. تارن مطمئناً حق دارد استدلال کند که یک ناوگان ۶ فروندی بصورت یک واحد دریائی غیر قابل اداره می‌بوده است، و لازم می‌آمده که به چند ستون تقسیم گردد، ولی بهیچ وجه مطمئن نمیتوان بود که همه آن ناوگانها، ستونهای یک اندازه بوده‌اند. هرگاه هرودتوس در باب چهار دریا سالار محق باشد، احتمال اینکه خشیارشا را چهار ناوگان، هر یک مشتمل بر ۱۵ کشتی، بوده است، ممکن می‌گردد، اما چگونه می‌توانیم این موضوع را بدانیم؟

ظاهراً بهتر است از هرگونه تلاشی برای یافتن شماره هریک از گروه‌های دریائی ناوگان خشیارشا دست بشوئیم؛ مع هذا تخمین تارن را مبنی بر اینکه ایرانیان در دریسکوس رویهم ۶ ناو گرد آورده بودند، میشود پذیرفت. اگرچه جزئیات رقمهای هرودتوس اطمینان بخش نیست، روایت

وی از جنگ بزرگ تنها با این تصور قابل فهم میشود که چه در ارتمیزیون و چه در سالامیس ناوگان ایرانی برتری عددی چندانی بر نیروی یونانی نداشت. خود هرودتوس در سخنی بسیار مهم،^{۵۳} که اعتقاد همیشگیش دائر برتفوق عددی هنگفت کشتیهای ایرانی بر ناوگان یونانی را نقض می کند، می گوید خواست خدایان چنان بود که طوفان بفرستند تا ناوگان ایرانیان را نابود کند [بدانسان که بهنگام نبرد سالامیس شمار کشتیهایشان تنها اندکی از ناوهای یونانی افزونتر باشد]. چون انجام نشدن خواست خدایان تصورپذیر نیست، و احتمالاً یک سوم ناوگان ایران در طوفان از میان رفت،^{۵۴} نتیجه میتوان گرفت که برای شماره کشتیهای ایرانی در آغاز کارسازی حمله به یونان، ۶۰۰ فروند یک رقم معقول می باشد. [هیگنت در متن کتاب، ص ۲۰۹، استدلال می کند که خشیارشا اصلاً در حدود ۶۰۰ ناو داشت که یک سوم آن در طوفان بزرگ کنار مگنیزیا از میان رفت و حدود ۷۰ فروندش در نبردهای ارتمیزیون نابود شد، و در نتیجه بهنگام نبرد سالامیس، در حدود ۴۴۰ کشتی بیشتر نداشت، و می افزاید که کشتیهای یونانیان بگفته آشیل ۳۱۰ فروند میشد؛ یعنی درحقیقت، خشیارشا ده بیست کشتی از یونانیان زیادتر داشت، و آنهمه گرافه گوئی درباره تعداد ناوهایش، تبلیغات دشمنانه بوده است.]

ب - نیروی زمینی

یونانیان از همان روزهای نخستین، شماره سپاهیان را که خشیارشا در ۴۸۰ ق.م. بر سرشان کشید، به گرافه بسیار بالا بردند. سیمیندس سخسرا در قطعه ای بیادبود کشتگان پلوپنروسی نبرد ترموپیلی، تعداد رزمجویان ایرانی را سیصد بیور (= سه میلیون) تن دانسته است.^{۵۵} هرودتوس میگوید پیادگانی که خشیارشا از آسیا با خود آورده بود، پس از رسیدن به اروپا نخست در دریسکوس شمارش شدند، و به یکمیلیون و هفتصد هزار تن بالغ آمدند.^{۵۶} بگفته وی بعداً جنگاورانی به شماره تخمینی ۳۰۰ هزار تن از مناطق اروپائی تابع شاهنشاهی، منجمله مقدونیان و یونانیان «ایران خواه»،* به سپاهیان خشیارشا پیوستند؛ وی اعتراف دارد که این تخمین بر حدس و فرض استوار است.^{۵۷} سواران آسیائی ۸۰ هزار نفر دانسته شده اند،^{۵۸} و هرودتوس گردونه رانانی را که لیبی ها و هندوان فرستاده بودند، و یک نیروی شترسوار را که عربها داده بودند، نیز بر آنها می افزاید؛ ولی بروشنی بسیار می گوید که این گروه های اضافی — که سپس به ۲۰ هزار تن تخمین زده میشوند،^{۵۹} مشمول شماره داده شده برای سواره نظام نبوده اند،

^{۵۹} و بنابراین جمع کل مردان جنگی آسیائی به یکمیلیون و هشتصد هزار نفر (۱/۷۰۰/۰۰۰ + ۸۰/۰۰۰ + ۲۰/۰۰۰) می رسیده است.

به وضوح وقاطعیت پیداست که این رقم کل به دلایل مربوط به کارسازی و انجام امور، پذیرفتنی نتواند بود. همچنانکه ما کان گفته است^{۶۰}: «واپسین جمع هرودتوس می رساند که وی چگونه با یک قوه انتقادی بسیار ناچیز و درك و تصور سست با مسایل مربوط به زمان و مکان، جنبش و آسایش و توشه سازی و سامان دهی، که در چنین لشکرکشی هائی الزاماً پیش می آید، برخورد می کند.» در اینجا هم، بمانند موارد دیگر، سرچشمه های متأخر را برای درست کردن ارقام و روایتهای هرودتوس بکار نمیتوان گرفت. کتزیاس شماره سپاه مهاجمی را (سوی گردونه رانان) ۸۰۰/۰۰۰ تن می داند،^{۶۱} و احتمالاً این گواهی بوسیله افوروس پیروی شده بود، زیرا دیودروس می گوید که سپاه زمینی ایران بیش از ۸۰۰/۰۰۰ تن (شاید با احتساب گردونه رانان) بود.^{۶۲} ولی چنان می نماید که افوروس نزدیک ۲۰۰/۰۰۰ تن هم برای یاران خشیارشا از اهالی سرزمینهای اروپائی یونان،^{۶۳} قایل شده بوده، و در نتیجه سپاه زمینی را به «نزدیک یکمیلیون تن» بالغ میدانسته. یک تخمین دیگر از سده چهارم ق.م.، لشکر خشیارشا را

* Medizing.

۷۰۰/۰۰۰ نفر می‌شمرده است،^{۶۴} و شاید این عدد اصلاً مأخوذ بوده است از رقمی که هرودتوس برای سپاه داریوش بهنگام لشکرکشی بر سرسکا آورده است [یعنی ۷۰۰/۰۰۰ تن] و گفته که از میان همه ملل شاهنشاهی بسیج شده بودند.^{۶۵} این رقم در نوشته جستینوس (ژوستن) بازیافت می‌شود،^{۶۶} ولی منبع وی آنرا با ۳۰۰/۰۰۰ نفر کمکی اروپائی خشیارشا جمع بسته، بدینسان به عدد یکمیلیون مذکور بوسیله افوروس نزدیک‌گشته است.

برای آنکه از هرودتوس حقی ضایع نشده باشد، لازم است یادآور شویم که اعداد اغراق‌آمیز برای سپاهیان ایران در نوشته‌های مورخینی هم که با اوضاع جنگی آشنائی تجربی داشته‌اند و خود در نبردهائی که توصیف کرده‌اند حاضر می‌بوده‌اند، یافت می‌شود. آریان شماره لشکریان داریوش سوم در نبرد ایسوس را ۶۰۰/۰۰۰ تن می‌نویسد،^{۶۷} و در نبرد اریل ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر،^{۶۸} و تقریباً یقین داریم که این تخمینها هردو مأخوذ است از بطلمیوس، که خودش در آن دو نبرد شرکت داشت. البته ممکنست که وقایع نویس درباری اسکندر— که شاید بطلمیوس این ارقام را از وی گرفته بوده، عمداً در تعداد دشمنان گزافه‌گوئی کرده بوده است،^{۶۹} ولی گزنفن که در نبرد کوناکسا میان رده‌های یونانی تیغ می‌زد، هرگز یکچنین دلیلی برای بالا بردن لشکریان اردشیر یکم تا مرز ۹۰۰/۰۰۰ نفر^{۷۰} نمیتوانسته است داشت. از این گذشته، رقم مذکور در نوشته هرودتوس برای سپاهی که داریوش بر سرسکاها کشید [یعنی ۷۰۰ هزار نفر]، ممکنست از سندی سرچشمه گرفته باشد که خود آن شاه در باب لشکریانش بر روی دو ستون، یکی به خط میخی و دیگری به یونانی، نقر کرده، و در نزدیک شهر بیزانتیوم برپا ساخته بود.^{۷۱} یکی از دانشوران دانشگاه اکسفورد نزد من اظهار نظر کرده است که شاید برخی از این ارقام گزاف، موروث یک خطای معصومانه و غیر عمدی بوده باشد، یعنی تواند بود که در مواردی واحد شمارش در ایران «هزار» بوده که پیشینیان بد دریافته، و «بیور= ده هزار» دانسته‌اند، و بهمین جهت هر شماره‌ای که از اسناد رسمی ایرانی اخذ میگردیده، یکراست ده برابر میشده است. این توضیح، ارقام مذکور توسط آریان و گزنفن را تا مرز قابل قبول بودن کاهش می‌دهد، و تعداد سپاهیان را که داریوش بر سرسکاها برد تا ۷۰۰/۰۰۰ نفر پائین می‌آورد، اما تنها بصورت یک «فرضیه» باید بشمار آید. اگر سپاه خشیارشا را هم برپایه همین فرضیه محاسبه کنیم، به مرز ۱۷۰/۰۰۰ پیاده رزمی و ۸۰۰ سواره میرسیم، که بطرزی شگفت‌آور با جمع کلی که مونرو برای لشکر مهاجم ایران پیشنهاد کرده است، یعنی ۱۸۰/۰۰۰ نفر، همساز می‌افتد، اگرچه وی نسبت سواران به پیادگان را بسیار بیشتر میگیرد.

مونرو ادعا می‌کرد^{۷۲} که استنتاجاتش را از مطالعه آگاهیهای که هرودتوس بدست داده است، بویژه آنچه که در باب سازمان پیادگان ایرانی گفته،^{۷۳} بدست آورده است، و اینک ناچار به بررسی این مواد باید پرداخت. هرودتوس^{۷۴} پس از یاد کردن جمع کل گروه‌های جنگی آسیائی در سپاه خشیارشا، و چگونگی روش شمارش آنها، بمانند هومر در ایلید، فهرستی از چهل و شش ملتی که سپاه بزرگ از آنان گردآمده بود، بدست می‌دهد، و جنگ افزارها و جامه هر قومی را توصیف می‌کند، و اینجا و آنجا توضیحاتی در باب تاریخ و داستانهای اقوامی که نام می‌برد، می‌افزاید. از این چهل و شش قوم، چهارده تا سرکردگانی* ویژه خویش داشتند، و سی و دوتای دیگر در پانزده دسته زیر فرمان پانزده سرکرده گردآمده بودند، بنابراین رویهمرفته بیست و نه دسته سپاهی بوجود آورده بودند. هرودتوس در پایان این فهرست می‌نویسد^{۷۵} سرکردگان — که همه بنام یاد شده‌اند و همه پارسی و بلند پایه

* Archon

بودند — فرماندهی سپاه را بعهده داشتند ، و مسئولیت سازمان دادن و شمردن جنگیان با آنان بود ، و همانها بودند که سرداران «هزاره» * و «ده هزارگان» ** را تعیین کردند ، و سرداران «ده هزارگان» هم بنوبه خود ، رهبران گروه های یکصدتائی و ده تائی را برگزیدند . پس از آن گفته شده است که سرکردگان بیست و نه گانه ، خود زیر دست شش سپهبد بودند بنامهای مردونیه ، تُریتُنْ تَخْمَهْ ، بَرْدِیَه مَنَهْ ، مَسِیْشْتَهْ ، گِرْگِیَهْ وَ بَغْ بُوَحْشَهْ . ولی هرودتوس در یکجای دیگر ^{۷۶} یادآور میشود که گروه نخبه ده هزار نفری ، یعنی «جاویدانان» ، که از سرزمین پارس گردآورده شده و زیر فرمان ویدرنه بودند ، از سازمان مورد بحث سوا بشمار میرفتند ، و زیر فرمان سپهبدان شش گانه نبوده اند ؛ ویدرنه را از این لحاظ با آن بیست و نه سرکرده دیگر فرقی روشن و بارز می بوده است .

مونرو فرضیه ای را که ظاهراً بوسیله کنت دوگوبینو بنیاد گرفته بوده ،^{۷۷} و بنابر آن سرکردگان بیست و نه گانه درواقع با سرداران «ده هزارگان» یکسان می بوده اند ، بازپروید ، و آنگاه اظهار عقیده کرد که سرکرده سی امین ویدرنه ، فرمانده ده هزار تن جاویدانان بوده است ، و بدینسان شماره ۳۰۰۰۰ / تن را برای جنگیان آسیائی خشیارشا بدست آورد . وی و نیز ما کان ^{۷۸} رقمی را که هرودتوس برای سواره نظام آورده ، یعنی ۸۰۰۰۰ / نفر ، مردود شناختند و آن را به ۶۰۰۰۰ / تن کاهش دادند . پس از آن ، مونرو چنین پنداشت که این تعداد ، نمایشگر نیروی کلیه ایالات شاهنشاهی (سواى مناطق اروپائیش) می بوده است ، و همه آن را در شش ستون ، هریک متشکل از ۵۰۰۰۰ / پیاده و ۱۰۰۰۰ / سواره ، سازمان داده و زیر فرمان شش سپهبد گذارده بوده اند ، مع هذا وی ، برخلاف ما کان ، حدس زد که تنها نیمی از این نیرو ، یعنی سه تا از شش ستون سپاهی ، در تهاجم به یونان شرکت یافتند . وی استدلال میکرد که محتملاً ۶۰۰۰۰ / نفر اندازه رسمی و معمولی یک لشکر ایرانی بشمار میرفته است ، بدلیل آنکه هرودتوس این رقم را برای جنگیان زیر فرمان ارته بازو و تیگرانه آورده است ، و چون مورخ مذکور «سرکردگان» را به اشتباه یک رتبه بالا برده ، مردان زیر فرمان هر یک از ایشان را بجای ده هزار تن ، شش برابر آن ، یعنی ۶۰۰۰۰ / نفر ، یاد کرده است ، و بالتیجه ، شماره درست کلیه سپاه را ۱ / ۸۰۰۰۰ / نفر [= ۳ × ۶۰۰۰۰ /] نوشته که شش برابر رقم حقیقی [= یک دوم ۶ × ۶۰۰۰۰ /] می بوده است .

برخلاف عقیده هووت ^{۷۹} و بلخ ^{۸۰} ، ایراد تباه کننده این فرضیه آن نیست که «سرکردگان» هرودتوسی را با سرداران «ده هزارگان» یکی می داند ، زیرا سخن هرودتوس مبنی براینکه «سرکردگان» سرداران «ده هزارگان» را برگزیدند ، باورناکردنی می نماید (مگر آنکه فرض کنیم هرودتوس یا منبع آگاهی وی «سرکردگان» را با «سپهبدان» [و نه با سرداران] اشتباه کرده بوده است) . بلکه دومین حدس مونرو است که تاب انتقاد ندارد : پنداری که بر مبنای آن ، هرودتوس اول همه جنگیان پیاده را به ۱ / ۸۰۰۰۰ / نفر تخمین زده بوده است ، و سپس تعداد (نادرست) سواره نظام ، یعنی ۸۰۰۰۰ / نفر ، و رقم (تخمینی) گردونه را نان و شترسواران — یعنی ۲۰۰۰۰ / نفر — را از آن جمع کل کاسته و

* Chiliarch

** Myriarch

۱۷۰۰/۰۰۰ نفر بدست آورده است. چرا هرودتوس می‌بایست شماره این دوگروه سواره را از رقمی که بعقیده او شماره پیاده نظام می‌بوده، کاسته باشد؟ چرا وی نمی‌بایست اینها را برآن یکی افزوده باشد؟ از اینها گذشته، هرودتوس بروشنی میگوید که ده هزار تن «جاویدانان» زیر فرمان ویدرنه از طبقه بندی سپاه و رهبری سپهبدان شش گانه و سرکردگان بیست ونه گانه سوا و ممتاز بودند: هرآینه وی اعتقاد داشت که «سرکردگان» هر کدام بر ۰/۰۰۰ ع. تن فرمان می‌راندند، ممکن نبود ویدرنه را در زمره آنان درآورد، و هرگز نمیتوانست رقم جنگیان زیر فرمانش را به ۰/۰۰۰ ع. نفر برساند. بالاخره، هرودتوس اعدادش برای پیادگان و سواران را بی‌هیچ شبهه و بیمی بدست داده است، گفتی آنها را از مأخذی گرفته که بعنوان یک سنت و روایت موثق می‌شناخته است؛ شماره‌ای که در نوشته وی برای جنگجویان اروپائی خشیارشا آمده، یعنی ۳۰۰ هزار تن، بروشنی تمام بصورت یک تخمین شخصی ارائه شده است،^{۸۱} و ۲ هزار نفر شترسوار و گردونه‌ران هم درست همین وضع را دارند.^{۸۲}

دومین رکن مهم بازسازی مونرو، این فرض است که هرستون سپاه ایرانی، لشکری بود متشکل از ۰/۰۰۰ ع. جنگجوی؛ این گمان مبتنی است بر اعدادی که هرودتوس برای لشکر ارته بازو^{۸۳} و تیگرانه^{۸۴} داده است، ولی باید پرسید چرا این رقمهای هرودتوسی را می‌بایست از آنهایی که مونرو مردود می‌شمارد، معتبرتر دانست. تیگرانه «سرکرده» مادها بود، و در نتیجه، براساس فرضیه مونرو اصلا و درحقیقت سردار «ده هزارگان» بوده است. ادعای هرودتوس مبنی بر اینکه در نبرد میکاله سپاهیان او به ۰/۰۰۰ ع. تن میرسید، با چگونگی روایت خود وی از صحنه کارزار ناسازگار است، چه از آن بروشنی برمی‌آید که ایرانیان بیش از ۰/۰۰۰ ع. نمیتوانسته‌اند بود.^{۸۵} از همه اینها سست‌تر، این تصور مونرو است^{۸۶} که از سپهبدان شش گانه، تنها شرکت سه تا — مردونیه، ارته بازو و تیگرانه — را در کارسازی و جریان رویدادهای مهاجمه به یونان پیدا و مشخص میتوان کرد. مونرو بر روی این سه ستونی بودن پیاده نظام خشیارشا در جریان رهنوردی از دریسکوس به آکاتوس تأکید بسیار دارد؛ ولی در خلال توصیف هرودتوس از این مرحله لشکرکشی،^{۸۷} باز بهمان شش سپهبدی برمی‌خوریم که پیشتر نام برده شده بودند.^{۸۸} درست است که سه تا از این سپهبدان (مردونیه، ترتین تئخمه و مسیشته) تنها در همین دومورد یادگشته‌اند، اما از میان سه تن دیگر، ترتین تئخمه باز در یک مورد دیگر نام برده شده است؛^{۸۹} در نسخه‌هایی چند این نام «تیگرانه» *Τιγράνης* ضبط شده، و ما کان و مونرو همین را می‌پذیرند، اما نسخه‌های معتبری در دست است که ترتین تئخمه *Τριτανταίχνης* آورده‌اند، و این ضبط را هود^{۹۰} و لگران^{۹۱} پذیرفته‌اند، و پاول^{۹۲} از آن دفاع کرده است. آخرین استدلال مونرو در باب اینکه خشیارشا تنها با سه سپهبد به یونان رفت، قانع کننده نیست. البته هرودتوس در یک مورد تنها سه فرمانده را نام می‌برد،^{۹۳} ولی هیچ الزامی نداریم که آنان را به پیروی از مونرو فرمانده «ده هزارگان» بشماریم، یعنی برای هر یک ۰/۰۰۰ ع. مرد جنگی قایل شویم، چون محتملا اندازه ستون زیر فرمان هر یک به اندازه سپاه اصلی وابسته بوده است.

اگر کوشش برای دریافتن اندازه سپاه خشیارشا از طریق بررسی سازمان و درجات آن پذیرفتنی نیست، پس چه راهی می‌ماند؟ برخی از پژوهندگان آلمانی، از همه مهمتر دلبروک،^{۹۴} این مشکل را با توسل به فن

انتقادی مشهور به *Sachkritik* بررسی کرده‌اند، و آن یک روش انتقاد و بررسیست که بر «واقعیتها» و «حقایق» مبتنی باشد، وحقایق وواقعیتها در این مورد بخصوص عبارتند از ملاحظات در باب زمان و مکان و ساختن و رساندن الزامات و مهمات. دریغ که این فن انتقادی به طرز ناشایسته‌ای بوسیلهٔ زیاده‌رویهای بی‌رویهٔ پاره‌ای از ارائه‌کنندگان به بی‌اعتباری کشانیده شده است، زیرا بجای خود ارزش واقعی دارد. ضعف و نارسائی آن در اینست که نتیجه‌هایش جنبهٔ منفی دارد، بخوبی می‌تواند عدم امکان واقعیت در ارقام مذکور بوسیلهٔ هرودتوس را نشان دهد، ولی اعدادی که مدعیست بجای آنها میتواند گذارد، بیشتر بخاطر استدلالهای نادرست باطل و تباه است. نمونهٔ این ارائه دلیلهای یکی آن مباحثهٔ مشهور دلبروک است که چون یک ستون ... ۳ نفری از سپاهیان پرسی بهنگام راه بریدن میان ۹ تا ۱۵ میل درازا داشت، پس یک ستون ... ۳ نفری ایرانی هم ضمن راه پیمائی همان طول را می‌بایست داشته بوده باشد.^{۹۵} وجود اساس ذهنی و خیالی در چنین حسابهایی از تخمین‌های متفاوتی که دلبروک در موارد مختلف برای اندازهٔ سپاهیان ایرانی در سالهای ۴۸۰ و ۴۷۹ ق.م. زده است، بخوبی پیدا است.

مثال جالبی از مورد استفادهٔ فن انتقادی در تعیین حد اکثر برای جنگیان خشیارشا در مقاله‌ای بقلم موریس ارائه شده است.^{۹۶} وی استدلال کرد که مسئله تهیه آب برای سپاهی بزرگ در پیمودن راهی ۱۳۴ میلی از رودسکاماندرتا دریسکوس — که خود موریس آن را کمتر از هفت منزل نمیداند —^{۹۷} بسیار مهم می‌بوده است، و پس از یک بررسی و مطالعهٔ عمیق و دقیق از مقدار آبی که در زمان مادر این ناحیه بدست میتوان آورد، حساب کرد که سپاه ایرانی نمیتوانست بیش از ... ۲۱ نفر بوده باشد، و از این عده، در حدود ... ۶ تن هم غیر رزمی و سپاهی لشکر بوده‌اند. این عدد را از جنبهٔ عملی و واقعیت که بنگریم، میتوان بعنوان یک تخمین معقول برای حد اکثر سپاه ایرانی پذیرفت، اگر چه در اینجا نیز نسبت غیر جنگیان به رزمآوران کم گرفته شده است، معهذا در رشته دلایل اقامه شده سستی‌های آشکاری موجود است. تواند بود که دیگر گونیه‌های آب و هوائی میزان آب موجود در این قسمت از راه طی شده را کم کرده باشد، و تواند بود که ستون نسبتاً بزرگی از سپاه زمینی با کشتی از آسیا به اروپا (دریسکوس) برده شده بودند. ف. موریس خود معترف است^{۹۸} که یک سپاه بزرگتر را هم از این راه خشکی به دریسکوس میتوانست برد بشرط آنکه آن را به چند ستون تقسیم میکردی و میان هر کدام چندان درنگ می‌آوردی که رودهای سکاماندر و میلان آب از دست رفته‌شان را بازمی‌یافتی، ولی این راه حل را بدلیل آنکه «آنگونه راه نوردی زمان درازی می‌گرفت»، مردود می‌داند. وی در اینجا بر سخن هرودتوس که گوید «گذشتن از هلسپونت در هفت شبانه روز انجام شد»^{۹۹}، تأکید و اعتماد زیادی می‌نماید، ولی این گفته نه تنها به نفسه تردید انگیز است، بلکه با کلام جدی خود آن مورخ که «ایرانیان برای گذشتن از آسیا به اروپا یک ماه صرف کردند»^{۱۰۰} — و این سخن در یک مورد بسیار مهم تقویم وقایع ایراد شده است — بکلی مغایر می‌باشد.^{۱۰۱}

بلخ^{۱۰۲} حل مشکل ارقام را با این فرض معقول آغاز می‌کند که سپاه مردونیه در نبرد پلاته از نیروی یونانیان (که خود بلخ آن را به ۲۵ هزار پیادهٔ سنگین زره فراخ سپر و همان اندازه هم پیادهٔ سبک اسلحه تخمین می‌زند) چندان بیشتر نبوده است، و بر این حقیقت تکیه می‌کند که ارته بازو پس از نبرد ... ۴۰ تن از بازماندگان را به آسیا بازگردانید. او هم بمانند ادوارد می‌یر^{۱۰۳} معتقد است آن سپاهی که از هلسپونت

گذشت و به اروپا پای گذارد، چندان بزرگتر از نیروی مردونیه نمیتوانسته است بود(و خودش کل سپاه آسیائی خشیارشا به ۶۰۰۰۰ تن تخمین می زند)، ولی با آنکه این فرض ممکنست براساسی برحق و درست باشد، با ثبات رساندنش در توان ما نیست، چون گواهی مورخان کهن بر خلاف آن می باشد، و این روایت سنتی که خشیارشا بیشتر سپاهیان را به آسیا بازگردانید و تنها نخبه جنگیان را برای مردونیه بجای ماند، از هشت سال پس از نبرد پلاته شناخته و پدیدار شده بود،^{۱۰۴} و با چنان قدمتی، دشوار انکارش توان کرد. ممکنست در تأیید این سنت چنین استدلال کرد که شکست در نبرد دریائی سالامیس مایه از دست رفتن تسلط ایرانیان بر دریاها شد، و تهیه خوار و بار سپاهی زمینی را بسیار دشوار ساخت، بدانسان که ناچار شدند تعداد جنگیان را بمیزان چشمگیری بکاهند. اما ارزش چنین استدلالی بدان بستگی دارد که شماره سپاه در آغاز کار چند می بوده است؟ هرگاه لشکر خشیارشا اصلاً زیاد و گزاف نمیبوده اند، دیگر از دست رفتن راه دریائی آذوقه رسانی اهمیت چندانی نمیتوانست داشت.

مورخ امروزی هرگاه بکلی زیر چتر مذهب شکا کیون—یعنی عقیده به اینکه بعلم یقین نمیتوان رسید و از اینرو داوری خود را در هر مورد باید مشکوک و معلق گذارد—پناه نبرد، تنها بدین بسنده میتواند کرد که با احتمالات و تخمین های خودش متوسل گردد. اگر شماره جنگیان مردونیه در نبرد پلاته (۴۷۹ ق. م.) بر ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر بالغ بوده، آیا تصور میتوان کرد که تعداد مردان رزمجوی خشیارشا که سال پیش از هلسپونت گذشته بودند، از دو برابر آن بیشتر نمیتوانست باشد؟ برخی از دانشپژوهان انگلیسی شماره سپاه خشیارشا در ۴۸۰۰۰ رادست کم ۱۸۰۰۰ تن نوشته اند، اما حتی این مقدار هم در نظر نویسنده کتاب حاضر بسیار گزاف می نماید، و وی استنتاج ادوارد می یو را بهتر می پسندد که تعداد جنگاوران آسیائی ایران در ۴۸۰۰۰ ق. م. را بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ تن تخمین نمیتوان و نباید زد، ولی البته آنان را ملازمانی همراهی می کرده اند که شاید از خود جنگیان هم افزونتر بوده اند.^{۱۰۵} شاید بهمانگونه که تارن گمان کرده است،^{۱۰۶} شش سپهبد خشیارشا هر کدام ۱۰۰۰۰ نفر زیر فرمان داشتند، که بر آنان ویدرنه و ده هزارتن «جاویدانانش» نیز افزوده میشدند، و جمع کل پیادگان آسیائی را به ۷۰ هزارتن میرساندند، و سواره نظام را هم به ۹۰۰۰ نفر تخمین می توان زد. یک چنین سپاه تقریباً ۸۰ هزار نفره ای—که بوسیله دسته های تراکیه ای و مقدونیه ای مفصلترش میتوانستی کرد—باندازه ای بزرگ و توانا بود که برای درهم شکستن هرگونه پایداری یونانیان در خشکی، درست در همان هنگامی که بسیاری از رزمیان یونان برای خدمت در ناوگان بسیج شده بودند، کافی و بسنده بشمار آید، و محتملاً تهیه آذوقه و ملزومات برای یک نیروی بزرگتر (که طبعاً توسط تعداد همسانی از غیر جنگیان شلوغتر و مفصلتر می گشت) باری سنگین و نا کشیدنی بردوش سازمانهای شاهنشاهی هخامنشی می گذاشت. [هیگنت در متن کتاب، ص ۹۴، می گوید: ارقامی که هرودتوس برای سپاه مهاجم ایرانی داده است باور کردنی نیست، و حتی پائین ترین تخمین نویسندگان سده چهارم را هم نمیتوان پذیرفت؛ احتمالاً جنگیان آسیائی خشیاردر ع ستون، هر یک ۱۰۰۰۰ نفر، بودند، و ۱۰۰۰۰۰ نفر از جاویدانان و ۹۰ هزار سوار هم از آنان پشتیبانی می کردند.]

یادداشتها

۱ — در این مقاله هرجا به بلخ ارجاع می‌دهیم، مربوط میشود به بحث و بررسی وی در:

- K.J. Beloch, *Griechische Geschichte*, 2nd ed., Bd. II, 2, Strassburg (1916), 61 ff.
- 2 Aeschylus, *Persae*, 341 ff.
- 3 W. W. Tarn, "The Fleet of Xerxes", *Journal of Hellenic Studies*, XXVIII (1928), 202-233, esp. 203.
- 4 *Persae*, 338 ff.
- 5 *Op. cit.*, 67.
- 6 R. Macan, *Herodotus; The Seventh, Eighth & Ninth Books*, London (1908), 150. n. 5.
- 7 *Persica*, Fragment 23.
- 8 W. W. How & J. Wells, *A Commentary On Herodotus*, 2nd ed., Oxford (1928), 365, n. 2.
- 9 Herodotus, VII, 89, 1.
- 10 A. Hauvette, *Herodote, historien des guerres médiques*, Paris (1894), 313.
- 11 Herodotus, VIII, 66.
- 12 *Ibid.*, VII, 190.
- 13 *Ibid.*, VIII, 7:1 & 13.

۱۴ — در این مورد توضیحات مفصل در متن کتاب، ص ۱۷۴ و بعد، آمده است.

- 15 Herodotus, VIII, 66:2.
- 16 *Ibid.*, VII, 185:1.
- 17 How & Wells, *loc. cit.*, and 365 n. 1.
- 18 Herodotus, VIII, 66:1.
- 19 *Ibid.*, VII, 184:1.
- 20 *Op. cit.*, 204, n. 12.
- 20s Cf. Macan, *Herodotus*, I, 2, 459.
- 21 Herodotus, VII, 89 ff.

۲۲ — اینها احتمالا از مجمع الجزایر سیکلاد بوده‌اند.

- 23 Diodorus Siculus, XI, 3:7.
- 24 Herodotus, VII, 97.
- 25 E. g., Hauvette, *loc. cit.*; G. B. Grundy, *The Great Persian War and its Preliminaries*, London (1901), 219.
- 26 Herodotus, VII, 13.
- 27 Thucydides, I, 7:4.
- 28 Grundy, *loc. cit.*
- 29 Herodotus, IV, 87:1 89:1.
- 30 *Ibid.*, VI, 6; 9:1.
- 31 *Ibid.*, VI, 95:2.
- 32 *Ibid.*, VI, 8.

- 33 *Ibid.*, V, 32.
 34 *Ibid.*, VI, 9:1.
 35 Cf. E. Meyer, *Geschichte des Altertums*, Bd. III, Stuttgart (1901), 325, 326 n.
 36 Tarn, *J H S*, Vol. XXVIII (1908), 204.
 37 Herodotus, VII, 97.
 38 J. A. Munro, "The Campaign of Xerxes", *J H S*, XXII (1902), 294-332, esp. 299.
 39 Herodotus, VIII, 89, 2.
 40 *Ibid.*, VIII, 7:1;
 برای توضیحات بیشتر در این مورد، نگاه کنید به، متن کتاب هیگنت، ص ۳۸۶ و ما بعد.
- 41 Plutarchus, *Themistocles*, 12:5.
 42 *Apud* Diodorus Siculus, XI, 17:2.
 43 *Ibid.*, XI, 3:7.
 44 J. R. A. Munro, *Cambridge Ancient History*, IV, Cambridge (1926), 273 ff.
 45 Herodotus, VII, 179.
 46 *Ibid.*, VII, 183:2.
 ۴۷ — نگاه کنید به متن کتاب هیگنت، ص ۱۶۱.
- 48 Cf. Beloch, *Griechische Geschichte*, II, 2, p. 70.
 49 Herodotus, III, 19:3.
 50 *Ibid.*, VII, 185:1.
 51 How and Wells, *A Commentary on Herodotus*, 365, n. 1.
 52 Diodorus, XI, 3:8.
 53 Herodotus, VIII, 13.
 ۵۴ — نگاه کنید به کتاب هیگنت، ص ۱۷۴.
- 55 Herodotus, VII, 228:1.
 56 *Ibid.*, VII, 60:1.
 57 *Ibid.*, VII, 185:2.
 58 *Ibid.*, VII, 87:1.
 59 *Ibid.*, VII, 184:4.
 59a *Ibid.*, VII, 86-87.
 60 Macan, *Herodotus*, II, 157.
 61 Ctesias, *Persica*, 23.
 62 Diodorus, XI, 3:7.
 63 *Ibid.*, XI, 5:2.
 64 Isocrates, VI, 100. XII, 49.
 65 Herodotus, IV, 87:1.
 66 Justinus, II, 10:18.
 67 Arrianus, *Anabasis*, II, 8:8.
 68 *Ibid.*, III, 8:6.
 69 Cf. Saesar, B. G.
 70 Xenophon, *Anabasis*, I, 7:12.

- 71—Herodotus, IV, 87.
- 72—Munro, *J H S*, XXII, 1902, 294 ff.; cf. *Cambridge Ancient History*, IV (1926), 271 ff.
- 73 Herodotus, VII, 61-83.
- 74 *Ibid.*, VII, 60.
- 75 *Ibid.*, VII, 81.
- 76 *Ibid.*, VII, 83.
- 77 Cf. Hauvette, *Herodote*, 310; Beloch, *Griechische Geschichte*, Bd II, 2, 73.
- 78—Macan, *Herodotus*. II, 162.
- 79 *Loc. cit.*
- 80 Beloch, *loc. cit.*
- 81 Herodotus, VII, 185:2.
- 82 *Ibid.*, VII, 184:4.
- 83 *Ibid.*, VIII, 126:1.
- 84 *Ibid.*, IX 96:2.

۸۵ — نگاه کنید به متن کتاب هیگنت، ص ۲۵۴.

- 86 *Cambridge Ancient History*, IV, 272.
- 87 Herodotus, VII, 121.
- 88 *Ibid.*, VII, 82.
- 89 *Ibid.*, VIII, 26:2.
- 90 Hude, Herodotus.
- 91 Ph. E. Legrand, *Herodote, Histoires*, VII, VIII, IX, Paris (1951).
- 92 J. E. Powel, *Herodotus*, edition, Cambridge (1939), 88.
- 93 Herodotus, VII, 88.
- 94 H. Delbruck, *Geschichte der Kriegskunst*, Bd. I, *Das Altertums*, 3rd ed., Berlin (1920).
- 95 Cf. Hauvette, *op. cit.*, 311 f.
- 96 F. Maurice, "The Size of the Army of Xerxes in the Invasion of Greece, 480 B. C.", *J H S*, Vol. I (1930), 210-35.
- 97 *Ibid.*, 213.
- 98 *Ibid.*, 234.
- 99 Herodotus, VII, 56:1.
- 100 *Ibid.*, VIII, 51:1.
- 101 Macan, *Herodotus*, I, 2, 436.
- 102 Beloch, *Griechische Geschichte*, Bd. II, 2, 72 f.
- 103 *Geschichte des Altertums*, Bd. III (1901), 377 n.

۱۰۴ Aeschylus, *Persae*, 803 f.

نگاه کنیده به متن کتاب هیگنت، ص ۲۶۷.

۱۰۵ *Op. cit.*, 375, 11. 2-5.

۱۰۶ Tarn, *J H S*, XXVIII (1928), 208, n. 27.

پنج—فهرست ایالات هخامنشی در سنگنبشته های
فارسی باستان
از
ر.ج. کنت

R. G. Kent:
“Old Persian Texts: The List of Provinces”, in:
Journal of the Near Eastern Studies, II (1943), 302-306.

فهرست ایالات هخامنشی در نگلبنشته های فارسی باستان

نگلبنشته های فارسی باستان پنج فهرست گوناگون از سرزمینهای که در عهد داریوش و خشایارشا به شاهنشاهی هخامنشی تعلق داشتند، بدست می دهند، علاوه بر این ها، سه فهرست دیگر هم داریم که از اهمیت جداگانه و خاصی برخوردار نیستند. هدف من از ژرف نگری در آنها، نه بررسی «استانهای ایرانی» بعنوان مناطق حکومتی است، و نه تعیین دقیق هویت سامانهای نام برده شده، بلکه سر آن دارم که از هماهنگی و تطابق میان فهرستها اندیشه روشنی بیابم تا بتوانم شماره دقیق آن سرزمینها را که گمان دارم در بابشبان خلط و پریشانی های روسی داده است، در هر یک از فهرستها بدست آورم. اینک این پنج فهرست را نقل میکنم، شماره سطور کتیبه ها را در میان ابرودان () آورده ایم، شماره سرزمینها را بوسیله اعداد کوچک بالای نامشان نشان داده ایم

۱- فهرست ایالات در نگلبنشته بغستان (میتون)؛

ستون یکم- (۱۴)؛ ۱ پارسه ۲ اُثوره ۳ باپیروش ۴-

(۱۵)؛ ۵ ثورا ۶ آربایه ۷ موذرایه ۸ تی بی دریه یا ۹ سپرو ۱۰ یئونه ۱۱ ماد

۱۲ ازفنه ۱۳ اکث -

(۱۶)؛ ۱۳ پارتو ۱۴ آزرگنه ۱۵ هراتوا ۱۶ هوارزمی ۱۷ باخترشن ۱۸ سوکوو

۱۹ آگزن دار ۲۰ -

(۱۷)؛ ۲۱ همتنه کوشش ۲۲ هرخوداتیش ۲۳ مکنه

۲- فهرست ایالات در گنبدته داریوش بزرگ بر دیوار صفت تخت جمشید (DPe):^۲

پس از آنکه از پازنه نام میبرد، این کشور بار بار بشمارد؛

س (۱۰)	۲ اَوَر	۳ مَاد	۴ بابیرو-
(۱۱)	ش	۵ آر بایه	۶ اَوَر
(۱۲)	ا	۸ آر مینه	۹ کت پونه
(۱۳)	نونا	تی تی	۱۰ اوتا
(۱۴)	سی	دزیه یا	۱۱ اوتا
(۱۵)	یا	پر دزیه	۱۲ دهنیاو
(۱۶)	نیکه	۱۷ هراپوا	۱۳ دهنیاو
(۱۷)	ارزمی	۲۱ شتیکوش	۱۴ آنه کرته
(۱۸)	ین دوش	۲۴ گن دار	۱۵ سکه
			۱۶ مکه
			۱۷ هراپوا
			۱۸ هراپوا
			۱۹ سوگود
			۲۰ اوو-
			۲۱ اَوَر
			۲۲ هراپوا
			۲۳ سوگود
			۲۴ اَوَر
			۲۵ سوگود
			۲۶ اَوَر
			۲۷ سوگود
			۲۸ اَوَر
			۲۹ سوگود
			۳۰ اَوَر
			۳۱ سوگود
			۳۲ اَوَر
			۳۳ سوگود
			۳۴ اَوَر
			۳۵ سوگود
			۳۶ اَوَر
			۳۷ سوگود
			۳۸ اَوَر
			۳۹ سوگود
			۴۰ اَوَر
			۴۱ سوگود
			۴۲ اَوَر
			۴۳ سوگود
			۴۴ اَوَر
			۴۵ سوگود
			۴۶ اَوَر
			۴۷ سوگود
			۴۸ اَوَر
			۴۹ سوگود
			۵۰ اَوَر
			۵۱ سوگود
			۵۲ اَوَر
			۵۳ سوگود
			۵۴ اَوَر
			۵۵ سوگود
			۵۶ اَوَر
			۵۷ سوگود
			۵۸ اَوَر
			۵۹ سوگود
			۶۰ اَوَر
			۶۱ سوگود
			۶۲ اَوَر
			۶۳ سوگود
			۶۴ اَوَر
			۶۵ سوگود
			۶۶ اَوَر
			۶۷ سوگود
			۶۸ اَوَر
			۶۹ سوگود
			۷۰ اَوَر
			۷۱ سوگود
			۷۲ اَوَر
			۷۳ سوگود
			۷۴ اَوَر
			۷۵ سوگود
			۷۶ اَوَر
			۷۷ سوگود
			۷۸ اَوَر
			۷۹ سوگود
			۸۰ اَوَر
			۸۱ سوگود
			۸۲ اَوَر
			۸۳ سوگود
			۸۴ اَوَر
			۸۵ سوگود
			۸۶ اَوَر
			۸۷ سوگود
			۸۸ اَوَر
			۸۹ سوگود
			۹۰ اَوَر
			۹۱ سوگود
			۹۲ اَوَر
			۹۳ سوگود
			۹۴ اَوَر
			۹۵ سوگود
			۹۶ اَوَر
			۹۷ سوگود
			۹۸ اَوَر
			۹۹ سوگود
			۱۰۰ اَوَر

۳- فهرست ایالات در بنده داریوش ارسوش (DSe):^۴

پس از آنکه از پازنه نام میبرد، این کشور بار بار بشمارد؛

س (۲۱)	۲ مَاد	۳ اَوَر	۴ پازنو	۵ هراپوا
(۲۲)	۶ باخریش	۷ سوگود	۸ هراپوا	۹ سوگود
(۲۳)	۹ زرنکه	۱۰ هراپوا	۱۱ شتیکوش	۱۲ اکی-

- (س ۲۴) یا ۱۳ گرن وار ۱۴ پندوشن ۱۵ سگنه هلمونه و -
- (۲۵) زگا ۱۶ سگنه تیکرخووا ۱۷ بابیه -
- (۲۶) وش ۱۸ اثورا ۱۹ آربایه ۲۰ مودرایه
- (۲۷) ۱۱ آرینه ۲۲ کت تیکونه ۲۳ سپرو ۲۴ یوز -
- (۲۸) ۱ - ۲۵ تی نی ورینه یا اوتا ۲۶ تی ر -
- (۲۹) نی - ۲۷ پرورینه ۲۸ پومایا
- (۳۰) ۲۹ کوشیا ۳۰ گزکا

۴- فهرست ایالات درشته آرامگاه داریوش بزرگ و نقش رستم (DNA):

- (س ۲۲) [پس از نام بردن پارسه]؛ ۲ ماد ۳ اور ۴ پازشو ۵ هرای -
- (۲۳) ۱ - ۶ بانخریش ۷ سگود ۸ هو وازر -
- (۲۴) یش ۹ زرن گنه ۱۰ هرخو وایش ۱۱ آینه کوش ۱۲ گرن -
- (۲۵) وار ۱۳ پندوشن ۱۴ سکا هلمونه و رگا ۱۵ س -
- (۲۶) گنه ۱۶ تیکرخووا ۱۷ بابیه -
- (۲۷) ۱۸ آربایه ۱۹ مودرایه ۲۰ آرینه

(۲۸) ۲۱ کَت تَوَکَ ۲۲ سَپَرَد ۲۳ سَیَوَنَ ۲۴ سَکَا تِی تِی پَر -

(۲۹) رَوَرِیَ ۲۵ سَکُوږ ۲۶ سَیَوَنَ مَکَ بَرَا ۲۷ پَوَتَا پَر -

(۳۰) ۱ - ۲۸ کوشیا ۲۹ مَچیا ۳۰ کَرکا

۵- نکلشته خیارشاز تخت جمشید (XPh):

پس از اینکه پارسه را یاد می کند، کشورهای زیر را برشمارد:

۲ ماڊ				(س ۱۹)
۷ پَارَتَو	۵ اَرَمِنَه	۴ هَرَو وَا تِش	۲ اَوَر	(۲۰)
۱۱ هَو وَا زَمِپَر -	۱۰ سَوَکَد	۹ بَاختریش	۸ هَرَانَو	(۲۱)
۱۵ سَپَرَد	۱۴ مَکَ کوش	۱۲ بَابِروش	ش -	(۲۲)
۱۸ تِی تِی دَرِیَیَ یا	۱۳ اَتورا	۱۲ سَیَوَنَا	۱۶ مودرایه	(۲۳)
۱۹ تِی تِی	۱۱ هَو وَا زَمِپَر -	اَوَتَا	رَیتی	(۲۴)
۲۱ اَرَبَايَه	۲۳ هَیډوش	۲۰ مَچیا	ی -	(۲۵)
۲۶ سَکَا هَلَوَمَه وَرکا	۲۷ سَکَا	۲۵ دَکَا	۲۴ کَت تَوَکَ	(۲۶)
۲۹ اَکُو فَچیا		۲۸ سَکُوږَا	تِی کَر خَوَدَا	(۲۷)
۳۲ کوشیا		۳۱ کَرکا	۳۰ پَوَتَا یا	(۲۸)

۶- فهرست ایالات در سنگنبشته داریوش شوش [DSm] سراسر توسط برانندشتین از روی یک قطعه مختصر از روایت آگدی منقوش بر کاشی های زنگین، بازسازی شده است؛* این کاشی با از نوع «بزرگ» هستند و بوسیله «شیل» یافت شده اند** برانندشتین این فهرست را به ترتیبی منظم کرده است، که با صورت مذکور در سنگنبشته بغستان (بسیون) سازگار افتد، تنها شماره ۲، ۲۰ و ۲۳ را انداخته است و در عوض «هندوش»، «سکودرا»، «یونانگه برا» را در پایان افزوده است. این فهرست بخاطر باز ساخته بودنش، ارزش متعلق ندارد.

۷- هفتمین فهرست «پهلونبشته» بائیت که هر یک از اوزنگ بران منقوش بر نمای آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم را نام می برد، از روی همان اندازه از این نبشته با که هنوز خوانا مانده، میتوان دریافت که نمایندگان ولایات را به ترتیبی نشان داده اند که بار دینف مذکور در سنگنبشته بزرگ آرامگاه (داریوش، نقش رستم الف، بالاتر، فهرست چهارم را بنگرید) هماهنگ افتند.

۸- بهمن روال، «پهلونبشته بائی» که اوزنگ بران منقوش بر نمای آرامگاه جنونی در تخت جمشید را - که احتمالاً آرامگاه اردشیر سوم است - به سه زبان

* Wilh. Brandenstein, in Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes, XXXIX, 55-58.

** V. Scheil, Inscriptions des Achéménides à Suse, in Mémoires de la Mission archéologique de Perse, XXI, Mission en Susiane, Paris (1929), No. 12.

نام می برند، همان بهترین فهرست را با تفاوتهای اطلاعاتی مختصری بدست می دهیم*. در بحث حاضر پنج فهرست نخستین را بررسی میکنیم و اعداد ترتیبی را برای رسانیدن جا و مقام هر یک از ایالات در آنها، بکار می بریم.

این پنج فهرست به ترتیب ۲۳، ۲۶، ۳۰ و ۳۲ شماره دارند، ولیکل اتحاد شمارههای فوق در مورد داریوش، تخت جمشید (DPe)e و داریوش شوش (DSe)e و خاشارا، تخت جمشید (XPh)h را بعداً بدست خواهیم داد. بهیچانکه در جدول یکم می بینیم، سواى اقوام مختلف ایونیه ای و سکائی، بیست نام رامی یابیم که در همه فهرستها آمده اند. تفاوتهای چندى در نوشتن نامها یافت میشود. مورد رایج «مصر» در داریوش، تخت جمشید e، بصورت مورد رایج آمده است، و این یا نام سرزمین «مصر» است بجاى مَنُش مفروضى مثل حالت مَنُش مفروض کام در بختان (ستون پنجم، س ۲۱) که در جاهای دیگر معمولاً در حالت مذکر (فاعل) سَکَه دیده میشود. و یا اینکه یک صفت جمع است بمعنی «مصریان» بهمانگونه که در یَئُوما (=ایونیه ایها) بجای یَئُونه (=ایونیه) و یا مَچیا (=مکرانیها) بجای مَکَه (مکران) می یابیم. باز در سَکَنبَشَه بزرگ داریوش در بختان (ستون ۱) و کَتیبَه داریوش،

* A. W. Davis, in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, 373-77
E. Herzfeld, *Altperische Inschriften*, 1938, 46-50, No 24.

جدول یکم - مقام ایالات هخامنشی در فهرست‌های پنجگانه

شماره	نام قوم	نام اصلی	داریوش بیستون	داریوش تخت جمید e	داریوش شوش e	داریوش نقش رستم a	خشیارشا تخت جمید h
۱	فارسین	بارسه	۱	۱	۱	۱	۱
۲	خوزیان	اَوَرَه	۲	۲	۳	۳	۳
۳	بابلیان	بابیروش	۳	۴	۱۷	۱۶	۱۲
۴	آشوریان	اَوُورا	۴	۶	۱۸	۱۷	۱۳
۵	عربهای ناحیه اردون	آربایه	۵	۵	۱۹	۱۸	۲۱
۶	مصریان	موردایه	۶	۷	۲۰	۱۹	۱۶
۷	لودیان	شیرود	۸	۱۰	۲۳	۲۲	۱۵
۸	مادی	ماد	۱۰	۳	۲	۲	۲
۹	ارمنیان	ارمنه	۱۱	۸	۲۱	۲۰	۵
۱۰	کاپادوکیه ایها	کت شکوه	۱۲	۹	۲۲	۲۱	۲۴
۱۱	پارتیان	پارتو	۱۳	۱۵	۴	۴	۷
۱۲	زرنگیان-سیستانیان	زرنگ کنه	۱۴	۱۶	۹	۹	۶
۱۳	هراتیان	هراویا	۱۵	۱۷	۵	۵	۸
۱۴	خوارزمیان	هودا ازرمی	۱۶	۲۰	۸	۸	۱۱
۱۵	بنجیان	باختریش	۱۷	۱۸	۶	۶	۹
۱۶	سغدیان	سوکود	۱۸	۱۹	۷	۷	۱۰
۱۷	گنداریان	گن دار	۱۹	۲۴	۱۳	۱۲	۲۲
۱۸	بشته کودیان	بشته کوش	۲۱	۲۱	۱۱	۱۱	۱۴
۱۹	رجبسان	هرخودایش	۲۲	۲۲	۱۰	۱۰	۴
۲۰	مکراتیان	مکته	۲۳	۲۶	۱۲	۲۹	۲۰

تخت جمشید، e، ه و وارز می^۱ داریم، ولی در داریوش نقش رستم، a و خیارشا، تخت جمشید، h
ه و وارز می^۲، یا اُوَر (او-و-ر) در داریوش، بیتون، داریوش، تخت جمشید، e و
داریوش، نقش رستم، a داریم، اما اُوَر (او-ر) در خیارشا، تخت جمشید، h، و نیز
سولود (س-او-گ-او-د) در داریوش، بیتون و داریوش، نقش رستم، a آمده است، ولی
در یکجای داریوش نقش رستم، a، سوک و (س-او-گ-د) داریم، و در جایی دیگر خیارشا
تخت جمشید، h - [همینطور هم در داریوش تخت جمشید، h، س و داریوش همدان، س ه] سوک و
(س-او-گ-د) بهین روال، کلمه مذکور در داریوش، بیتون، و داریوش، تخت جمشید
e، جایش را به مَچیا در داریوش، نقش رستم، a، و خیارشا، تخت جمشید، h
داده است.

ایونیه ایها و سکاها را در جدول دوم نام برده ایم، ولی باید یاد داشته باشیم که متن فارسی
باستان داریوش، شوش، e، یکسره از روی روایت اکدی بازسازی شده است و در باب
جزئیاتش مطمئن نمیتوان بود.

جدول دوم نکاتی چند را روشن میازد. مثلاً، یوننه (ایونیه) مذکور در داریوش
بیتون، و داریوش، نقش رستم، a، در داریوش تخت جمشید، e بصورت «ایونیه ایها»
که از آن خشکی [آسیا] هستند تبدیل شده است.

و در داریوش، شوش، e و خیارشا، تخت جمشید h بگونه یوننا (= ایونیان) همچنین
سکا (= سکانیه) مذکور در داریوش بیتون، و داریوش، تخت جمشید، e بصورت
سکا (= سکاها) در آمده است و در فهرستهای بعدی بگونه «سکاها» ی دو تیره یا

جدول دوم - گروه بندی قبایل اونیته ای و کلانی

خیارشا تخت جمید h	داریوش نقش رستم a	داریوش، شوش e،	داریوش تخت جمید e،	داریوش بستیون
۱۲- یونا	۲۳- یونه	۲۴- یونا	۱۱- یونانی تی اوشکینا	۹- یونه
۱۸- تی پی دیرسا داری	۲۶- یونه شک برا	۲۵- تی پی دیرینه	۱۲- اوتا تی پی دیرینه	۲- تی پی دیرینه
۱۹- اوتامی پی برودنه داری	۲۴- سکانی پی برودنه	۲۶- اوتامی پی برودنه	۱۳- اوتامی و تیا برودنه	
۲۶- سکا هومو درگا	۱۴- سکا هومو درگا	۱۵- سکا هومو درگا	۲۵- سکا	۲۰- سکا
۲۲- سکا تیکر خودا	۱۵- سکا تیکر خودا	۱۶- سکا تیکر خودا		

دو گانه" «سرزمینائی که آنور دریا (نید) مذکور در داریوش، تخت جمشید e [= تی پی پروریه یا]، در داریوش، شوش، e، تماماً بصورت «آنور دریائیان» [تی پی پروریه] درآمده است. و در داریوش نقش رستم a، قطعاً بگونه «سکا بائیکه آنور دریا (نید)، [سکا تی پی پروریه] و درخیارشا، تخت جمشید h، شکل «آنالکه آنور دریایمی زیند» [تی پی پروریه داریسی] «آنالکه بر دریایند» [تی پی وریه یا] در داریوش، بیتون، داریوش، تخت جمشید e، و داریوش، شوش، e هم دوباره پیدایمی شود، اما در داریوش، نقش رستم a، مبدل میشود به «ایونییه ایهای تپاسوس وار*» [نیونالکه برا] و درخیارشا، تخت جمشید h، به «آنالکه بر دریایمی زیند» [تی پی وریه یا داریسی]. بدینسان، وضعیت اکنون روشن شده است، بنیمفی که: سه فقره مذکور در داریوش بیتون همه در فهرستهای دیگر آمده اند، اما سکه (سکائی) بعداً به دو قسمت تقسیم شده است و هر بخش بر قومی سکائی اطلاق گشته. «سرزمینائی که آنور دریا (نید)» نخستین بار در داریوش تخت جمشید e، آمده است و اصطلاحی ناروشن است و برای این بکار رفته که در آن هنگام هنوز آن سرزمینها، نویافته و مازده کشوده می بوده اند، و سازمان نیافته؛ همین فقره را به آسانی در فهرستهای دیگر میتوانیم شناخت، هر چند که نامش تا اندازه ای دیگرگون گشته. از همه

[* تپاسوس کلاه خودی بود لبه دار که همچون سپری سر و کلاه را از آفتاب هم مصون می داشت و بیشتر مردم تراکیه بسر می گذاشتند از همین جهت به این مردم در روایت آلدی داریوش تخت جمشید e، «دومین گروه یونانی، آنالکه سپر برشان می پوشانند» نام داده شده است، نگاه کنید به پائین تر یادداشت ۱۵، مترجم]

دشوارتر فقره «آنالکه بردریاسند» مذکور در داریوش بیستون، می باشد، چون باتوجه به محتوای کلام درخشا، تحت جمشید h، یعنی «یونانی تی دزیه یا داریتی» (= آنالکه بردریاسی زیند) و همچنین فقره باز ساخته شده مشابهی که در داریوش، شوش، e، می بایم، مملکت باثروهندگان پیشین همادارشد که در اینجا (یعنی در داریوش، بیستون) «ایونیه ایهای آسیائی» از قلم افتاده اند، و تنها «ایونیه ایهاییکه بردریاسی زیند» یادگشته^{۱۲} ولی نحوه تذکار دو فقره مورد بحث، وضع را بطور قاطع روشن می کند، چون که در این متن، «آنالکه بردریاسند [تی تی دزیه یا]» درست پیش از «یونیه [=ایونیه]» نیامده است تا با آن یکپارچه دانسته شود، بلکه بوسیله یک نام دیگر، یعنی «سپرو [=لودی]» از آن جدا شده است، و در نتیجه، چگونه وابستگی دستوری با «ایونیه» ندارد.^{۱۴}

در فهرستهای بعدی، تمایلی به گروه بندیهای جغرافیائی مشخص است، مثلاً

- ۱- «ایونیه» یا «ایونیه ایهای آسیائی» را داریم،
- ۲- «آنالکه بردریاسند» یا «آنالکه بردریاسی زیند» به روشنی «ایونیه ای» خوانده نشده اند، اما از اسناد دیگر میدانیم که به حقیقت چنان بوده اند^{۱۵}
- ۳- «آنالکه آنوردریاسند» یا «آنالکه آنوردریاسی زیند» در داریوش نقش رستم a، سکائی خوانده شده اند.

این گروه بندی بروشنی میرساند که از «آنالکه آنوردریاسند» مردم سرزمینهای آنورسنگ های بوسفور و هلیسپونت اراده می شده است، اما آمدن واژه دهمیا و (سرزمینها) در فقره ۱۳ نبشته

داریوش تخت جمشید e مملکت دال برآن باشد که در اینجا «شکوور» را هم شامل کرده بودند، چون شکوور در همین گروه بندی در داریوش، نقش رستم a، و داریوش، شوش e آمده است ۱۲ و ظاهراً بر منطقه تراکیه و مقدونیه، یا بخشی از آن ناحیه، اطلاق می شده است، هرگاه واژه دَهْمِیا و رابد به صورت تفسیر کنیم، علت آمدنش به صورت «جمع» روشن و عادی می نماید. باید توجه داشت که دو گروه دیگر سکائی را همواره در بخش کاملاً جداگانه ای از فهرستهای یاد کرده اند، و این باز که «سکائی که آنور سخند» در نوشته های داریوش در تخت جمشید h و کشف از بهدان سازگاری دارد. ۱۸

هشت نام دیگر ایالاتی داریم که در داریوش به ستون یاد شده اند، ولی در فهرستهای بعدی آمده اند آنها را در جدول سوم مرتب کرده ایم.

چنان می نماید که ساگارتیا (- آسه کوتیه) را بعنوان یک ناحیه اداری مستقل از ایالت ماد جدا کرده بوده اند، ولی باز آنرا بر جای نخستین نشانیده اند، و در ماد ادغام کرده. شکوور مملکت بهمانگونه که در پیش یاد آور شدیم، در جزو دَهْمِیا و تِی پَر دَرِیَه (= سرزمینائی که آنور دریاندا) مذکور در داریوش، تخت جمشید (e) مفهوم می نموده، و بنابراین تمام مناسبش در متن آن فهرست را دارا می بوده است. به قطعیت معین نمیتوان کرد که اَکُوفِجِیا «مردم اَکُوفِجِیه» (- کوه نشینان، کوهیان) کجا می زیسته اند، چون بسی از نواحی ایران شهر خفاشی کوهستانی بود، و در اسناد متأخر بواژه «کوهستان» بعنوان نام خاص مکان، بسیار بر می خوریم. فقرات دیگر این فهرست، هشتگانه ظاهراً نتیجه کشورگشائیهای بوده است که مرزهای شاهنشاهی را فراگرفته اند.

جدول سوم - ایالاتی که در بشته بیستون نیامده اند.

نام ایالت	موقعیت	داریوش بزرگ ^a	داریوش دوم ^e	داریوش سوم ^e	خشاثرشاهی ^h
آنه گرنه	ساگارتیا	...	۱۴	...	...
هندوش	ناحیه سند	...	۱۳	۱۴	۲۳
وها	داهه [دِهستان]	...	...	...	۲۵
سکودر	ترکیه و مقدونیه	...	...	۲۲	۲۵
آکوچیا	کوهیان، در؟	...	...	...	۲۹
پوتامایا	لیبی	...	...	۲۸	۲۲
کوشیا	حبشه	...	...	۲۹	۲۸
کروکا	کاریه ^{۲۰}	...	...	۳۰	۳۰

مناطق دیگری هست که شاید بایندیشیم شایستگی آمدن در این فهرست‌ها را دارا می‌بوده‌اند، اما در حقیقت هر یک جزوی و یا منطقه‌ای تابعی از یک استان بزرگ مذکور در فهرست‌های مورد بحث بشمار می‌رفته‌اند. مثلاً «وَکَانَ» (کرگان) هر چند با حروف ربط «و» (و) با «پَارَتُو» خراسان بگلی دارد، اما مسلماً بصورت یک جزو تابع از این ایالت حساب می‌شده است. همچنین «مَرگُوش» (= مرو)، یکی از سرزمین‌های [= دَهیا و] «شورشی» (سنگل‌بسته، بیتون، ستون دوم، س ۲، ستون سوم، س ۱۱)، بخشی از ایالت باختریش (بلخ) بشمار می‌آمده است (بیتون ستون سوم، س ۲ و ۲۱). مناطق کوچ‌تری که یک «دَهیا نو» (= سرزمین) خوانده شده‌اند، اما در حقیقت خود پاره‌ای از یک «دَهیا نو» بزرگ‌تری بوده‌اند، عبارتند از:

نِسایه* ، سرزمینی در ایالت ماد (بیتون، ستون یکم، س ۵۸)،
 کَمَپَرَتُو (= کمپنده) در ایالت ماد** (بیتون، ستون دوم، س ۲۲)،
 رَخا*** در ایالت ماد (داریوش، بیتون، ستون دوم، س ۲۱ و ۲۲)،
 ای‌دالا ، در آسورستان (بیتون، ستون دوم، س ۵۳)
 اَلوتیار ، ناحیه‌ای در ایالت ارمنستان (بیتون، ستون دوم، س ۵۸ و ۵۹)

* سرزمین نسا = نسا = دشت شاه آباد کنونی در کردستان، نگاه کنید به شرویش استادان

۱. پورداود، فرهنگ ایران باستان، ج ۱، تهران (۱۳۲۶)، ص ۲۸۰ و مابعد.

** به یونانی کمبندیس، مأخوذ از نام کوه‌های کامپاندوس - کوهستان غربی کنکاور.

*** رَگَنه = ری، ناحیه ری قرون وسطی.

نیوتیا ، ناحیه ای از ایالت فارس (بستون، ستون سوم، س ۳۳) ،
 گدوتو ، ناحیه ای (متملاً) در ایالت رج (بستون، ستون سوم، س ۶۶) ،
 دوباله ، ناحیه ای (متملاً) در بابل زمین (بستون، ستون سوم، س ۲۹) .
 بیرون از آنچه در سنگنبشته بستون آمده است ، تنها نام منطقه دیگری که در یک
 نوشته فارسی باستان می شناسیم ، کرمانه (= کرمان) ^{۲۱} می باشد ، که پرورشگاه یک نوع چوب
 تزئینی* بوده است که برای ساختمان کاخ داریوش بزرگ در شوش می فرستاده اند
 (داریوش، شوش f ، س ۳۵) ، احتمال می رود که این ناحیه از نظر اداری تابع ایالت
 پارس ^{۲۲} که در غرب آن افتاده - می بوده است .

بررسی و نجش حاضر از پنج فهرست ایالات ایرانی مذکور در سنگنبشته های پاری
 باستان متعلق به داریوش بزرگ و خیارشا ، دو نکته را بر روشنی باز نموده است :

- ۱- اصطلاحات «یونانی تی دریهیا داریتی» [ایونیه ایها] که بر
 دریامی زیند [یاد شده و در نوشته خیارشا در تخت جمشید h ، «یونا
 تی تی دریه یا» (= ایونیه ایها که بر دریایند) در نوشته داریوش در
 شوش e ، دو ایالت جداگانه را توصیف می کنند ؛
 یکی «یوننه [= ایونیه]» و دیگری «آنانکه بر دریایند [تی تی دریه
 یا]» و یا «آنانکه بر دریامی زیند [تی تی دریهیا داریتی]» .

۲- اصطلاح «دهیایوتی یا پردریه» مذکور در نوشته داریوش، تحت جمشید e، در فهرستهای بعدی بصورت «سکاهائی (یا آنهائی)» که آنور دریا نید (ایمی زیند) در می آید، در اینجا واژه سرزمین را بصورت جمع (= دهیایو) آورده اند، چون اصطلاح مورد بحث بغیر از اشتال بر سکاهائی که برکناره دریای سیاه می زیستند، مختلا شامل ناحیه سکودر مذکور در فهرستهای بعدی هم میشده است.

افزوده مترجم

ایران شهر روزگار خفانشیان تقیبات بسیار مشکل اداری، نظامی، سیاسی و اقتصادی داشت. و این تقیبات را داریوش بزرگ سامان داده بود. در آخدا، یعنی نگنوشته های خفانشی و مطالب منقول در تاریخ هرودوتوس، اختلافاتی در حدود و شماره ولایات خفانشی دیده میشود که موضوع سخن و گفتگوهای بسیار بوده است و نوشته کنت تنهایکی از این گونه برسیها است، و مانیرجشی داشته ایم که چکیده اش چنین میشود: در ایران شهر «مردم» گوناگون می زیستند که هر یک آداب و رسوم خاص خود داشتند و هر کدام در یک «سرزمین» محدود، بسر می بردند. از این جهت ایران خفانشی دارای مینوع تقیم بندی خاص سیاسی - اجتماعی بود که بنا بر آن سراسر کشور به «سرزمین های» تقیم می شد که در هر یک «مردم» مشخص می زیستند مثلاً در سرزمین پارس، پارسیان، و در سرزمین سغد، سغدیان و الخ... این تقیم بندی همانست که در «نوشته ها» و «نقوش» خفانشی انعکاس پیدا کرده است، یعنی در هر خفانشی یک نفر سغدی، نماینده «سرزمین» و «مردم» سغد بشمار میرود، و غیره، و در نوشته های شاهنشاهان

«ماد» و یا «بلخ»، «سرزمین ماد» و «سرزمین بلخ» و نیز «مادها» و «بلخیان» را می‌رسانیده است. بهمین جهت در سخن از شورش‌های خوانیم؛ «مادنام سرزمینی، آن بر من بشورید» یا خراسان و کرگان از من مهر گسل شدند، و (خود را) از آن فروزیش خوانند... و همانند آنها که در همه جا مقصود از سرزمین، قوم ساکن آن سامانست. در نتیجه یک نوع تقسیم‌بندی شاهنشاهی مبتنی بود بر «اقوام» تابع، و تعداد این «اقوام» تابع در آغاز پادشاهی داریوش ۲۳ بود، که در ۲۳ «سرزمین» بزرگ می‌زیستند، و با گسترش مرزهای شاهنشاهی، و یا تغییر پایگاه و وضع اقوام، این شماره به ۳۰ و ۳۲ هم رسید.

«اقوام» شاهنشاهی هخامنشی که در «سرزمینهای» متعدد می‌زیستند، بنابر سنگنبشته آرامگاه داریوش بزرگ (DNa) بدینگونه بودند:

- ۱- پارسه، سرزمین پارسیان، تقریباً فارس امروزی.
- ۲- ماد، بوم مادها، سرزمینهای میان شهری ورود و جله در غرب ایران،
- ۳- اَوَرَّ (خَوَر-خَوَرستان)، سرزمین خَوَرها [-خَوَر+ستان]
- ۴- پارثو، سرزمین پارثوها، خراسان و کرگان امروزی.
- ۵- هَراویا، هَری [در هری رودمانده]، ناحیه هرات.
- ۶- باخترش، بلخ، سرزمین بلخیان، از دامنه‌های شمالی هندوکش تا کنار رود آمویه.
- ۷- سوگوود، سغد، سرزمین سغدیان، میان سپهر شته آمویه و سیردریا.
- ۸- هووارمی، خوارزم، مکن خوارزمیان، در پائین رود آمویه.
- ۹- زَرَنگه، زرنج، سیستان باستانی، در شرق و پائین رود هیرمند.

- ۱۰- هَرخودائش، رنج، دره رود هیرمند در جنوب کوه هندوکش
- ۱۱- تَشَه‌گوش [صدگو، ناحیه صدگاو]، پنجاب
- ۱۲- گذار، قندمارکن، دره کابل و پیرامون غرین تا برسد به رود سند.
- ۱۳- هِنْدوش، هند شمالی، دره شرقی و بطور کلی حوضه رود سند.
- ۱۴- سکا تیکرخودا - سکا های تیر خود، که در آسیای میانه می زیستند.
- ۱۵- سکا هَنومَه و رگه، سکا های هوم پرست، همایکان سکا های تیر خود.
- ۱۶- بابیروش، بابل زمین، بین النهرین جنوبی و مسکن بابلیان
- ۱۷- آثورا، آسورستان، بین النهرین شمالی، سوای سرزمین شرقی رود دجله و
پیرامون اردبیل که از آن ماد بود.
- ۱۸- آَرَبایَه، عربستان (سرزمین اردن و سوریه)،
- ۱۹- مودرایه، مصر.
- ۲۰- ارمنیه، سرزمین ارمنی با در مغرب ماد.
- ۲۱- کت تپوکه، کاپادوکیه، آسیای کوچک مرکزی
- ۲۲- شِپَرْد، ساردیس (= لودی)، سرزمین لودیان.
- ۲۳- یُونَه، کناره های غربی آسیای کوچک، سرزمین یونانیان آسیا-
که گاهی آنان را یُونَه تی یی او شکها یعنی «یونانیان خشکی» نیز می خوانند.
- ۲۴- سکا پَرَدَیه، سکا های آنور دریا (ای اژه و سیاه)، سکا های اروپائی.
- ۲۵- سَکُوْدَر، تراکیه و مقدونیه.

۲۶- یُونَنَگَه بَرَا، یونانیانی که کلاه سپردار داشتند، تالیان .

۲۷- پوتامایا، سرزمین لیبی در غرب مصر .

۲۸- کوشیا، حبشه، در جنوب مصر .

۲۹- مچیا، مکه، مکران، در شمال دریای عمان

۳۰- کرکا، کاریه، در آسیای کوچک .

یک گونه تقسیم بندی دیگری که سیاسی - اقتصادی می توان نامید، نیز موجود بود که بنا بر آن سراسر ایران شهر به ۲۰ ناحیه مالیاتی و سیاسی تقسیم می شد که هر ناحیه ۱۰ خَشَرَه (= شتره - شهر) می خواندند که ایالت یا « کشور » معنی می داد، و آن را به فرمان یک والی می گذاردند که پاسته آن باشد، و وی را « خَشَر پاون » می گفتند و همین واژه است که در یونانی [و از آنجا به زبانهای اروپائی] رفته است و ساتراپی و ساتراپ را درست کرده است . هر دو توس با استفاده از یک فهرست دولتی ایرانی، ساتراپهای هخامنشی را بر شمرده است، و تصریح کرده که سازمان دادن آنها کار داریوش بزرگ بوده است . برای مطالبی که در این باب داشت آوریم، مراجعه فرمائید به : ع . شاپور شهبازی، جهان داری داریوش بزرگ، شیراز (دانشگاه پهلوی، شماره ۲۶) ۱۳۵۰، ص ۸۲ و پس از آن .

یادداشتها

۱ — در این مورد، نگاه کنید به :

E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, I (1928), 79-118; Oscar Leuze, *Die Satrapeneinteilung in Syrien und Zweistrumlande von 529-320*, in *Schriften der Königsberger Gelehrten Gesellschaft. Geisteswissenschaftliche Klasse*, 11 Jahr, Heft 4 (1935).

۲ — شماره ۹ را پثونه باید خواند، همچنانکه بنویست رأی داده :

Millet - Benveniste, *Gram. de vieux - Perse*, 348.

نه آنگونه که روالینسن و کینگ — تاسون نظر داده اند : یثونا.

۳ — شماره ۱۳، پردریه ضبط درست نبسته است که کامرون بتازگی از روی خود سنگ بیستون خوانده است، نگاه کنید به :

J N E S, II (1943), 307-13.

۴ — همه این فهرست از روی متن آکدی که تقریباً کامل است، ترجمه شده است : امکان دارد که تغییرات جزئی در این نامها راه یافته بوده اما تنها تغییر مهمی که احتمال آن را نادیده نمیشود گرفت، اینست که بجای پوتایا یا کوشیا شاید چیزی اصلاً نبوده است، چه در اینجا لوحه آکدی بکلی شکسته است و آن محل از میان رفته کوچک می نماید، بطوریکه دو نام مذکور را تنها با زحمت بسیار میتوانستند بر آن بنویسند. [در مورد این سنگنبشته، نگاه کنید به :

Scheil, *Mission arch. en Susiane*, XXIV, 116-25; Kent, *J A O S*, LIV, 40-50; LVIII, 112-21; Weissbach, *ZfA*, XLIV, 150-69.

۵ — علت آمدن آدر آخر سکودر و کوشیه (شماره های ۲۸ و ۳۲) آنست که در اصل نسخه خواسته بوده اند سکودر... کوشیه را به به سکودر... کوشیا تبدیل کنند، اما حرف آخر کوشیا بجای حرف آخر سکودر هم نشسته است، و این لغزش پیش آمده.

۶ — [در این یادداشت کنت اصول طبقه بندی و ارجاع به علامات اختصاری نبشته های پارسی باستان را متذکر میشود، که چون موردی نداشت، ترجمه نشد.]

۷ — در مورد وضع املائی داریوش، شوش، سخنی در اینجا بمیان نمیتوان آورد، چونکه این نبشته صرفاً «باز ساخته» شده است، چنان می نماید که تمایل رسم الخط و شیوه نویسنده آن گاهی به داریوش، نقش رستم، مشابهت می یافته است و گاهی به خشایارشا تخت جمشید.

۸ — [توضیحی درباره تغییرات احتمالی املائی این نام بود، که حذف شد.]

۹ — مکه ممکنست مکران یا مکران، در بلوچستان جنوبی، بوده باشد، یا سرزمین مکیا در عربستان، جنوب خلیج عمان، نگاه کنید به نوشته من در.

J A O S, LVI, 217-18.

۱۰ — احتمالاً مذکر جمع باشد، برغم آنکه در داریوش، بیستون، ستون پنجم، س ۲۱ و ۲۲ سکام در حالت مفعولی و صیغه مؤنث مفرد داریم.

۱۱ — بگفته پوزنر، در فهرستی که در کتیبه ای به خط تصویری برستونی در تل المسخوطه (نزدیک کانال سوئز) در مصر یافته اند، به جای سکا تیگر خنودا (سکا های تیز خود)، س ل پ خ یعنی «سکا های ناحیه مردابی» آمده است و بجای سکا هتومورگا (سکا های [هوم پرست])، س ل ت، یعنی سکا های دشتی، نگاه کنید به :

G. Posener, *La premiere domination perse en Egypt*, Cairo (1936), 54, 184-85.

۱۲ — حالت مکانی دریاه یا [لفظاً : در دریا] را باید بصورت «بر [یعنی کنار، بر کنار] دریا» معنی کرد، چونکه این ایالات بروشنی همان است که پایتختش داسکی لین بوده، در فاصله اندکی درون خشکی از ساحل پروپنتس، درست بهمانگونه که پیوسته امستد قبول داشته است، مثلاً نگاه کنید به :

Olmstead, *C P*, XXXIV, 1939, 307.

و این موضوع را مدتها پیش ی. پراشک متوجه شده بوده :

Preasek, *Geschichte der Meder und Perser*, II, 53.

اما این حقیقت را معمولاً فراموش کرده اند، و نام مورد بحث را مربوط به ایونیه ایهای جزیره نشین دانسته اند.

۱۳ - [یادداشتی است که کنت دربارهٔ مراجعی پیشین برای مربوط دانستن یثونه‌تی‌بی دریه‌یا با «یونانیان جزیره‌نشین» آورده است که بموضوع ما ربطی نمی‌یابد.]

۱۴ - [یادداشتی است دربارهٔ موردی دستوری، که حذف شد.]

۱۵ - در داریوش، نقش رستم، روایت آکدی بجای «یثونه‌تکه‌برا» دارد: یثونه‌های دومین، که سپر بر سر می‌پوشند.

۱۶ - یادداشت شماره ۳ را به‌بینید.

۱۷ - اما در پشت یک گروه دیگری از سکاها در نبشته خشیارشا از تخت جمشید، آمده است.

۱۸ - لشکرکشی داریوش بر علیه سکاهاى شورشی، که در ستون پنجم سنگنبشته بیستون توصیف گشته است، بر علیه سکاهاى تیز خود دشتهای شرقی بوده است، البته داریوش از یک دریه [دریا] گذشت، اما این دریا، رابطه‌ای با آنکه در پردریه مقصود است، نداشته.

۱۹ - برای اثبات این موضوع که پاتایا همان لیبی بوده است، نگاه کنید به:

Cameron, *J N E S*, II (1943), 309.

۲۰ - برای دلیل قاطع در اثبات این تعیین هویت، نگاه کنید به:

Eilers, *O L Z*, XXXVIII (1935), 201-13

۲۱ - اما بدون استعمال واژه دهیانوش (سرزمین)، هیچکدام از سرزمینهایی که برای کاخ شوش شیئی فرستاده بوده با این اسم عام یاد شده است. اما متن می‌گوید: **هیاگندارا ابری یه اوتا هیا کرمانا** (یعنی ازگنداروا از کرمان)، که نشان می‌دهد حداقل از جنبهٔ جغرافیائی، یا با اشاره به قومشان (در حالت جمع) یا بصورت نام قومی (مانند **کاره‌هی یه‌ائوریه**، یعنی قومی که آشوری‌اند) یاد شده‌اند.

۲۲ - از استاد ج. کامرون که با سخاوتمندی پیشنهادات مفیدی در مورد چند نکته بمن ارائه داد، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم، با استفاده از این نظریات، مقاله حاضر بهره‌مندی فراوان یافته است.

شش — توصیف و تفسیر تندیس داریوش
از
د. استروناخ

D. Stronach:
“Description and comment” *Journal asiatique*,
1972, pp. 241-46.

توصیف و تفسیر

کاوشهای «هیئت باستانشناسی فرانسه در ایران» در نیمه دوم دسامبر ۱۹۷۲ در شوش کشف چشمگیری بسیار آورد، و آن یک تندیس سنگی نوشته دارو بزرگتر از اندازه طبیعی از داریوش بزرگ بود که از کناره زیرین سینه به پائین بالنسبه دست نخورده مانده است. این پیکره — گذشته از جالبیت کتیبه هایش — نخستین قطعه درست و حسابی از یک مجسمه تمام نمای هخامنشی است که تا امروز پیدا شده؛ نمونه ایست از یک سبک «مصری وار کردن»^{*} پیکرتراشی شاهانه هخامنشی — که تا کنون ناشناس مانده بود — و سند مهم تازه ایست برای مطالعه در باب جامه پارسی. چگونگی یافتن این تندیس، و شرح نوشته هایی که به چهار زبان — مصری، فارسی باستان، ایلامی و آکدی — بر آن کنده شده، در فصول دیگری از رساله حاضر بازگوشده است.

توصیف

پیکره شاه با پایه ای مستطیلی از یک پاره سنگ تراشیده شده، و یک ستون تقریباً چهار ضلعی در پشت دارد. این سنگ نرم و خاکستری رنگ و آهکی است، و با احتمال با سنگ آهک بومی زاگرس — که در دیگر جایهای شوش دوره هخامنشی بکار رفته — یکسانست^{**}.

ثلث بالائی مجسمه شاه اینک از میان رفته است، و یک ترك سرتاسری میان تنه تندیس را از قسمت پائین ساقها و پایها سوا می کند. پایه سنگی مجسمه ۸۱ سانتیمتر بلندی دارد، و ارتفاع کنونی این اثر ۴۶/۲ متر است. این تندیس شاهانه در اصل بایستی نزدیک سه متر بلندی داشته بوده باشد.

فرمانروا در حالت روبرویی مجسم گشته است با پای چپ پیش نهاده؛ دست راست صاف و چسبیده به پهلو نگهداشته شده است، ولی دست چپ از آرنج خم گشته، و ارش برپیش تنه نهاده شده. دست راست — که خیلی گزند دیده — پک چوبدست رمزی کوتاه^{***} را در کف می فشارد، درحالیکه دست سالمتر مانده چپ بیخ گلی^(۱) را گرفته است.

جامه بلند آستین و کمردار و پرچین شاه تنگ بر سینه و باریکه عقب تندیس کشانیده شده است، چنانکه در جلوتنها بالاتر از کمربند شكن متحدالمرکز غریب می اندازد.

* ترجمه واژه Egyptianizing

** ولی بسنجید با «افزوده»، که در پایان این مقاله آمده است.

*** چوبدست رمزی کوتاه، تکه لوله مانند کوچکی — از چوب و یا فلزهای گرانبها — بود که فرمانروایان مصری بدست می گرفتند، و آن از علامات سلطنتی بشمار میرفت.

آستین خوش تراش و خمیده چپ تنها دوجین در پشت بیشتر نمی‌افکند^(۲)، در حالیکه آستین صاف راست، چهارچین دارد که دوتایش در جلو دست می‌افتد و دوتایش در پشت. هریک از آستینها بطور اریب برش خورده‌اند، و از تودارای دو نوار بلند پارچه‌ای هستند، تنها حلقه جلوی آستین چپ چیزی دارد که میتواند یک حاشیه بلند بحساب آید. از اینها گذشته، از حالت جلو و عقب مجسمه پیدا است که از بالای کمرگاه تا پای بلند آستینها، روبه تویچ خوردگی می‌یابد.

کمر بند پهن شاه در پیش تنه گره خورده است. هر یک از دو آویز ستر شده کمر بند، کتیبه‌ای به زبان مصری بنام شاه دارد، و به منگوله‌ای ختم میشود. رویه کمر در عقب صاف است، اما در قسمت جلو بشیوه تقریباً خشنی با طرح استخوان شاه ماهی و یک ردیف نقطه و خط کنده‌گری شده، آرایش یافته است.

دستبندهای باریکی — که به چیزی شبیه سرگوساله ختم میشود — مچها را زینت می‌بخشد، در حالی که خنجر با ضامن پهن و قبه هلالی شکل بطور اریب بکمر زده شده. نیام خنجر با چهارخانه‌های کنده‌گری گشته و سه ردیف گاو بالدار از سنگ درآورده شده — که شاید در اصل گوهر نشان بوده — آرایش یافته است. ته غلاف ساده است.

یک ردیف چینهای تزئینی شکنج‌دار از زیر خط کمر بند بر جلو دامن فرو می‌افتد؛ این تاها که در بالا کوچک و تنگ هم است، در پائین جامه بزرگتر و سنگینتر میشود. در هر سوی این تاها، چهار چین عمودی، که به طرحی جناغی پایان می‌گیرد، افتاده است. چهار تاه طرف چپ بلندترین کتیبه‌های پنجگانه مصری مجسمه (یعنی متن دوم) را در بردارد، در حالیکه چهار تاه قرینه سمت راست، به کتیبه میخی سه زبانی — فارسی باستان، ایلامی و اکدی — داریوش مکتوب است (تصویر ۱).

داریوش کفش چسبان و بی‌بند — بهمانگونه که در نقوش برجسته بیستون، تخت جمشید و نقش رستم می‌بینیم — پوشیده است. برجستگی حقیقی پشت پا با یک قوس کوچکتر دیگری در کنار پا هماهنگ شده، و یک برآمدگی خرد در پشت جای انگشت کوچک، تصویر غریبی به لبه خارجی کفش می‌بخشد.

پایه مستطیلی مجسمه تخته سنگ نسبتاً بزرگی است با ۴۳/۱ متر درازا و ۶۴۵٪ پهنای سطوح خارجی اش سه کتیبه به زبان مصری (متون سوم تا پنجم) در بردارد؛ تنها متن سوم — که پنج سطری است — بر سطح بالائی پایه، نزدیک پای راست، یافت میشود. متن چهارم بر دو سطح کوچک پایه کنده شده، و در هر دو قسمت با یک جفت جنی، که نمودار مصر بالا و مصر پائین اند — همراه است؛ متن پنجم شامل یک ردیف خوشکل از «دژهای بیضوی» است که نام یکایک بیست و چهار نماینده استانهای گوناگون را در بردارد. این تصاویر کوچک زانو زده، با جامه قومی خود و کلاه و آرایش موی از همدیگر متمایز گشته‌اند، و در دو گروه دوازده تائی بدانسان سوا شده‌اند که مردم ایران و شمال برطرف چپ پایه دیده میشوند و مردم غرب و جنوب برطرف راست.^(۳)

تفسیر

پیدایش این تندیس پرسشهای فراوانی پیش می‌آورد که در اینجا با شتاب پاسخ نمیتوان گفت، و تنها از بررسی کوتاهی برخوردار میتوان کرد. با توجه به کتیبه‌های مصری، تواند بود که این مجسمه نسخه دقیقی از یک تندیس رسمی که در معبد آتوم در هلیوپلیس ایستاده بود، می‌باشد که بدست هنرمندان شاغل در شوش با سنگ آهک بومی زاگرس پرداخته شده. شاید این فرضیه — که بوسیله ژ. یویوته J. Yoyotte ارائه شده تضاد ظاهری میان طبیعت سنگ و سخن انکارناپذیر دوتا از سه کتیبه میخی را، که می‌گوید:

« داریوش بفرمود تا این پیکره را در مصر بسازند »، توضیح تواند داد.*

سرازمیان رفته مجسمه هم پرسشهایی در باب تاجی که داریوش میتواند بسرداشته باشد، پیش می کشد. یویوته با توجه به اصطلاح « نایب دو تاج شمال و جنوب » مذکور در متن دوم (سطر یک) ، بر آنست که داریوش احتمالاً بصورت یک فرعون نمایش داده شده بود، و تواند بود که او را با تاج فرمانفرمائی مصر، یعنی پشنت Pschent ، نموده بوده اند. این عقیده را سکه سیمینی از اردشیر سوم — که احتمالاً پیاده بود با زگشودن آن فرمانروا مصر را — ضرب شده، تأیید می کند، زیرا اگرچه اردشیر از بهر مقامش — که شاه مصر باشد — با تاج پشنت نمایش داده شده است، ولی وی هنوز هم جامه ملی خود را بتن دارد. (۴)

شکل خط تصویری (هیروگلیفی) که برای نوشتن نام داریوش بکار رفته است، برای تاریخ مجسمه اهمیت بسیار دارد. بنا بقیده یویوته، املاي انت — ری — و — ش NT-R-Y-W-S پیش از سال بیست و چهارم پادشاهی آن فرمانروا (یعنی ۴۹۴ و ۴۹۵ ق. م.) یافت نشده است، و پس از آن پیوسته بکار برده میشود. این دلیل، با آمدن نماینده اسکودرا (مقدونیه و شمال یونان) در فهرست ملل تابع، و از آن مهمتر با یک پس و پیشی (قلب) که در سومین سطر نوشته ایلامی رخ داده و بنظر می رسد تاریخ مجسمه را به واپسین سالهای پادشاهی داریوش بیا فکند، هما هنگ است.

گذشته از اهمیتی که به کتیبه های گوناگون مصری بخشیده اند، و نفاست کننده گری آنها، در مجسمه بسی چیزهای دیگر حاکی از تأثیر هنر مصری می باشد. تندیسهای مصری از همه مجسمه های دیگر در این متمایزیند که یک تنه ستون مانند در پشت دارند، ستون بلندی که در عقب مجسمه بر پاست و تا ارتفاع سر مجسمه و یا نزدیک بلان می رسد (۵) در مجسمه سازی مصری، پایه ای مستصیل شکل، یک عضو همیشگی بشمار میرود، (۶) و یک قطعه تکیه گاه سنگی در میان پاها و در عقب پای پیش هشته نیز چنین وضعی دارد.

مجسمه داریوش از شوش بهترین حالت یک تندیس ایستاده مصری، یعنی حالتی ساکن، روبروئی و با پای چپ پیش نهاده، را نشان می دهد. (۷) چنان می نماید که حتی آوردن یک بازوی چپ بوضع خمیده (بجای دو بازوی صاف) هم یک راه حل سنتی مصری برای مواقعی که لازم بود دست چپ گلی را بگیرد، می باشد. (۸) هم چنین، این حقیقت که دست راست یک چوبدست رمزی کوتاه را می فشارد. و نیز نمایش دقیق سیمای دو تن از زانودگان بر روی جبهه چپ پایه — یعنی مصری و (شماره ۲) و همسایه نزدیکش، حبشی (شماره ۲۲) — دارای اهمیت است. (۹)

گذشته از اینها، اشارت دیگری مبین کار مصری است. از جای اسکنه (قلم) هیچ اثر متقنی، حتی آنجائیکه رویه مجسمه جلا نا یافته مانده است، یافت نمیشود، و تصور میرود که در پرداخت این اثر، به پیروی از شیوه های سنتی مصری، هیچ شیئی فلزی نوك سختی بکار نرفته است. (۱۰)

با توجه بدانهمه همانندیهایی که از هنر مصری آبخورده، شاید دیگر نا روا نماید که یادآور شویم اصل این پیکره داریوش چقدر در « پارسی » بودن کامیاب گشته است. معهذا این عقیده پا بر جاییست، چه گیرم که مجسمه داریوش با تاجی مصری هم آرایش یافته بوده و حتی با اینکه حالتش با قوانین هنر مصری جور درمی آید، باز بسیاری از خصائص آن باشکوه، متین و ساکن پیکر تراشی تخت جمشید هما هنگی دارد.

توازن و تقارن همه جا پیدا است. سبک و قواعد هنر هخامنشی از بیضی های متقارنی که در روی دوسر آویزان کمر بند حاوی نام شاه اند، گرفته، تا کتیبه های همسنگی که بر روی چینهای عمودی بهم پیوسته کننده

* ولی نگاه کنید به « افزوده » که در پایان همین مقاله آمده است.



۱- تندیس داریوش بزرگ- یافته شده درشوش
(با اجازه موزه ایران باستان)

شده‌اند، آشکار است. پوشاک شاه یکسره پارسی است، و وضع تراش چینها و دیگر جزئیات با سبک پخته هخامنشی آنچنانکه در تخت جمشید می‌یابیم — هماهنگی تقریباً کاملی نشان می‌دهد. دستبندها تزئین هخامنشی دارند، و خنجر، اگر یک نمونه پارسی نباشد، بی‌گمان خوزی است.^(۱۱)

از جمله تأثیرات پارسی، یکی تنک بستن میچ پا است، و دیگری — که نیازی بگفتن ندارد — طرح کاملاً ویژه کفشها است. از اینها گذشته، نمایندگان زانورده مردمان شاهنشاهی از بهر پیروی از حرکت مرسوم مصری در هنگام ستایش، دستانشان را در پیش صورت بداندان بالا نبرده‌اند که کفها رو به جلو باشد، بلکه — همانطور که بویوته دریافت است — کفهایشان را رو به بالا نگهداشته‌اند، چنانکه گیتی مکانی را که شاه بر آن ایستاده، نگهدارند.

نتیجه

با توجه دقیق بدانچه که این مجسمه شکوهمند درباره پیکرتراشی و جامه روزگار هخامنشی بما می‌گوید، سه نکته برجسته شایان تذکر است.^(۱۲)

۱ — آگاهیمان در باب تندیس سازی هخامنشی، که تاکنون تقریباً ناچیز بود، بکلی دیگرگون شده است. به قطعه‌ای از سر یک مجسمه گران پیکر شاهانه یافته شده در شوش — که به تخمین از تندیس بطول ۳ متر سوا شده است^(۱۳)، و پیش از اینهم به داریوش بزرگ منتسب گشته^(۱۴) — اهمیت تازه‌ای بخشیده میشود. ممکنست این قطعه از نوع چهره‌ای که تندیس ما میتوانست داشته باشد. نمونه‌ای — اگر نگوئیم نمونه‌ای دقیق — بدست می‌دهد^(۱۵) بهمینگونه، بر اهمیت هر یک از چند تا سر تندیس که — دست کم برای آزمایش — به دوره هخامنشی نسبت داده شده، بسی افزوده میشود.^(۱۶)

۲ — شاید روا باشد به سهمی که پیکر سنگی تراشان مصری در ایران داشته‌اند، اهمیت بیشتری داده شود. یک مصری چوب تراش — اگر نگوئیم سنگ تراش — درخشت نبشته‌های گلین تخت جمشید یاد شده است،^(۱۷) آمد و شد پیکر تراشان مصری میان مصر و شوش در نامه‌ای از آرشامه،* فرماندار مصر، مذکور افتاده،^(۱۸) و هنگامیکه داریوش در «فرمان بنای کاخ شوش» می‌گوید «مردانیکه دیوارها را آراستند... مادی و مصری بودند»^(۱۹)، گمان میتوان برد (برغم ندرت نسبی نقوش سنگی برجسته از شوش) که این مصریان پیکر تراش بوده‌اند.

۳ — برای نخستین بار برش و ساخت جامه پارسی را با در دست داشتن گواهی یک تندیس بزرگ میشود بر رسید. تندیس داریوش بدون از پیش برداشتن این دشواری که کندیز (ردا) پارسی، جامه‌ای یک تکه بوده یا نبوده^(۲۰)، مؤید این عقیده است که دو دسته چین در پائین قسمت جلوی جامه وجود داشت، و این چینها در واقع نزدیک به پائین جامه قرار میگرفت مگر بهنگامیکه پاها را از هم فراخ می‌گذاشتند.^(۲۱) از این گذشته، چون حالت شدید سبک گرایی* پیکر تراشی پر تجربه تخت جمشید را در این پس دسته چینهای تندیس شوش بکار برده‌اند، گمان نمیرود که تاریخ این اثر زیبا که زمانی بالاتر از ۵۰۰ ق. م. وابسته باشد، بلکه بیشتر احتمال دارد که — همانگونه که از کتیبه‌ها نیز برمی‌آید — در حدود ۴۹۰ ق. م. تراشیده شده باشد.

* آرشامه برادر خشایارشا و عمومی اردشیر یکم بود که سالها بر مصر فرمان می‌راند.

* ترجمه واژه Stylisation

(۱) گمان می‌رود این گل، نیلوفر آبی باشد، چه بر لبه بالائی سنگ، برجستگی‌ای دیده می‌شود که باقی‌مانده یکی از غنچه‌های کناری یک گل نیلوفر آبی تواند بود.

(۲) در حالیکه در آستین تنی چند از «نگهبانان خوزی» سه چین می‌یابیم، ن.ک. به: تصویر ۱۹۰ در

R. Ghirshman, *Persia from the Origins to Alexander the Great*, 1964,

و در نقوش برجسته تخت جمشید، چهارچین یافت می‌شود (مثلاً در E.F. Schmidt, *Persepolis*, I, 1953 لوحه ۱۲۱).

(۳) ویژگی‌های متمایز یکایک این افراد در این مقاله بررسی نمی‌شود؛ معه‌ذا جالبیت یک چنان مطالعه‌ای را از نمایش نوظهور نماینده پارسی (نفر شماره یکم)، با کلاه غریب و آستین‌های بخیه‌دارش (؟)، می‌توان سنجید.

(۴) ن.ک. به:

Allotte De La Füye, *MDP*, XX (1928), 65 f. and pl. 3.

۵ B. Bothmer, *Egyptian Sculpture of the late Period*, 1969, XXXIV.

۶- همان مأخذ، درجایهای فراوان.

۷- همان مأخذ، صفحات XXXV-XXXVI

۸- همان مأخذ، تصویر ۱.

۹- در باب تاریخ چویدست رمزی، بویژه ن.ک. به: همان مأخذ، ص ۱۰.

(۱۰) همان مأخذ، ص XXXVIII

(۱۱) بستجید با اشمیت، همان، تصویر ۲۸ ب (برای خنجرهایی که ضامن افقی تقریباً یکطرفه دارند و وسیله نمایندگان خوزی آورده

می‌شوند) و تصویر ۲۹ ب (برای نمونه‌ای از خنجر که تقریباً بهمان شکل پارسی است ولی ضامن دوطرفه برجسته‌ای دارد).

(۱۵) سومین سن مصری می‌رساند که شاید این مجسمه تصویری حقیقی از پیره نشان می‌داده است، نه یک تصویر خشک رسمی.

(۱۶) مثلاً بنگرید به:

L. Vanden Berghe, *Arch'ologie de l'Iran ancien*, 1959, Pl. 137 d; Ghirshman, *Persia ...*, -

figs. 180, 292 - 295; and A. Parrot, *of. cit.*, Pls. 13, 14.

17 G.G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets*, 1948, 83.

G.R. Driver, *Aramaic Documents of the Fifth century B.C.*, 1957, IX, 32.

19 G. R. Kent, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 1953, 142 ff.

(۲۰) نگاه کنید به:

G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian Period," *IRAN*, III (1965), 121 f.

(۲۱) بسنجید با:

A.B. Tilia, *Studies and Reconstructions of Persepolis and other sites of Fars*, 1972, 176

«افزوده»*

اگرچه در آغاز گمان میرفت که تندیس داریوش را از تخته‌سنگی آهکی از کوه زاگرس پرداخته‌اند، یک آزمایش تازه سنگ‌شناسی این تصور را مردود می‌سازد. در حقیقت این قطعه، تخته‌سنگ بسیار تغییر ماهیت داده‌ایست از جنسی که احتمال زیاد می‌رود از کانهای مشهور مصری دروادی همامات Hammamat در نزدیکی دریای سرخ — آمده باشد. هرگاه این آگاهی را بر اظهاریه متون میخی که «این است تندیس سنگی که داریوش شاه فرمود در مصر بسازند»، بیافزائیم، و اگر بدین واقعیت که همه جوانب تندیس را مزین و مکتوب کرده‌اند (اگرچه قسمت پشت پایه درجائی که آن در شوش برپا بود، هرگز نمیتوانست بدیده آید)، توجه کنیم، آنگاه معنی امر بکلی روشن میشود: **تندیس در مصر و بدست تندیس‌سازان مصری و برای نمایش درجائی کاملاً متفاوت از مکان کشفش در شوش ساخته شد.** براستی میتوان گمان برد که اصلاً این تندیس در معبد آتوم در شهر هلیوپولیس برپای شده بود، و خشیارشا برای بزرگداشت کارهای شگرف پدرش، چون ساختن «دروازه‌شاهی» را پایان برد، آن را به شوش آورد.

(۱) استاد ژان تریشه Jean Trichet از راه لطف این آگاهی را بمن داده‌اند.
* یادداشتی است که مؤلف در ۳ آوریل ۱۹۷۴ به مترجم فرستاده است.

هفت - مفرغهای هخامنشی از گوری مکشوف در
خرابه ایسن واقع در جلیلۀ سفلی
از
روث امیران

Ruth Amiran:
"Achaemenian Bronze Objects from a Tomb at Kh. Ibsan
in Lower Galilee", *Levant*, IV (1972), 135-38.

مفرغهای هخامنشی از گوری مکشوف در خرابه ایسن واقع در جلیله سفلی

اشیائی که بررسی خواهیم کرد، برحسب اتفاق^۱ بهنگام کند و کاو برای یافتن رگه مرمر سیاه ساختمانی در یکی از کوهپایه‌های سینه کش بلند و مرمر سیاه داری که بالای خرابه ایسن^۲ افتاده است، پیدا شد. چون جستگاه این گروه در محدوده ویرانه‌های خرابه ایسن واقع نشده است، با اطمینان خاطر میتوان پذیرفت که سه شیئی مورد بحث بخشی از وسایل تدفینی بوده است، هرچند در خود آن محل چیزی که مبین این گمان باشد، بدست نیامد. آثار دیگر گور مورد بحث، منجمله بازمانده‌های استخوانی مرده، و دیگر اشیاء تدفینی آن، همه بوسیله دستگاه‌های سنگین سنگ کنی از میان برداشته شده‌اند و تا از اشیاء ما، کاسه‌ای و بخورسوزی، دست نخورده مانده‌اند، اما از سومی، که یک پالونه (صافی، صاف کن) است، تنها دسته‌ای را باز یافته‌اند.

کاسه (شکل ۱ و تصویر یکم - الف).

این ظرف، کاسه‌ایست ژرف، نازک بدنه، و دارای یک خمیدگی ملایمی که کناره زورقی را ماند؛ بی‌نقش و نگار است، و بر دیواره‌اش شیار نکنده‌اند، و در ته آن قبه‌ای تعبیه نکرده‌اند. چون بسیار نازک دیواره ساخته شده، فرسودگی و پوسیدگی زیاد یافته است، و بخشی از آن هم شکسته. این کاسه از نوع متداولترین جامه‌های فلزی دوره هخامنشی است، و این حقیقت را نمونه‌های شناخته شده دیگر - مثلاً کاسه‌ای که در اطاق ۱۲ آپادانای تخت جمشید^۳ یافته‌اند، یا آنکه در دست یکی از باژآوران صفوف منقوش بر پلکان شرقی همان آپادا می‌بینیم^۴، و یا آن کاسه مغرغی که از گور ۷۱۸ در تل فرا (س)، در اسرائیل، بدست آمده است^۵ - تأیید می‌کند. بزودی خواهیم دید که گور آخری، شامل یک شیئی دیگری هم بوده است که با یکی دیگر از اشیاء مورد بحث ما همسنگ و برابر توان نهاد.

دسته پالونه (= صافی) (شکل ۲ و تصویر سوم، الف - ج)

از روی شکل این ظرف، و بخاطر قسمت کوچکی از لبه یک پیاله که به ته این دسته چسبیده است، میتوان دریافت که باید آن را به پالونه‌ای متعلق دانست که پیاله‌اش بواسطه نازکی زیاد و پرسوراخی، ترد شده و پوسیده است، و از میان رفته. بخش بزرگ این دسته ظریف به تسمه‌ای پهن می‌ماند که در یک سر، دو لبه‌اش را خم نرمی داده و به تیزکی‌هایی ختم کرده‌اند. از میان ایندو، سروگردن رعناى اردکی بیرون آمده است. این کله به عقب برگشته است، اما هم ترازیش با رویه

زیرین دسته را نگهداشته . سر اردك ، همانگونه كه از عكس و شكلش به روشنی پیداست ، کمی به يك سوی متمایل شده است ، و این نمایشی واقعگرایانه از حالت طبیعی سروكله این نوع از مرغان می باشد . نزدیکترین قرینه ای كه برای این شیئی در این گوشه جهان یافته ایم ، پالونه مفرغینی است كه از همان گور ۷۱۸ تل فرا (س) مذکور در بالا بدست آمده .^۶ دسته پالونه اخیر کمی بلندتر است ، و نقش و نگار دارد (تصویر چهارم - الف) .

بخورسوز (شکل ۴ و تصویر دوم - الف - ج)

اصطلاح «بخورسوز» را در اینجا تنها از جنبه توصیفی بکار می بریم ، چون شیئی مورد بحث درواقع پیاله كم عمق و دراز دسته ای بیش نیست . بیگمان این یکی ، مهمترین شیئی گروه مورد بحث ما است ، و تنها مجوزیست كه انتشار این بازیافته تصادفی را روا می سازد .

این ظرف گذشته از ریخت و پرداخت هنریش ، از نظر اینکه وضع بسیار سالمی دارد ، شایان توجه می باشد ، و احتمالاً این وضعیت تا اندازه ای موروث سنگینی و ستبری لبه هایش می باشد . سطح زیرین این شیئی یکسره ساده و بی نقش است ، و این امر در مورد دسته مزینش شگفت انگیز می نماید .

«پیاله» یا ظرف كم عمق و هموار كف این «بخورسوز» دیواره ای کوتاه و پرنشیب دارد ، و این دیواره را لبه ایست صاف و پهن كه خود به كناره ای تیز و عمودی و برگشته ختم میشود (شکل ۴ برش آن را نشان می دهد) . دسته «بخورسوز» در مقایسه با قطر طولی نسبتاً كوچك «پیاله» (اگر لبه هایش را هم حساب كنیم) ، بلند می نماید ، و به حدود دو برابر آن میرسد ، و این امر ، به شیئی مورد بحث حالتی باوقار و رعنا می بخشد .

دسته «بخورسوز» از سه بخش درست شده است : قلمه ، و دوسر آراسته ، و هر قسمتی را «بندی» یا «حلقه ای» نيك ساخته و ستبر ، از دیگری جدا می كند ، و یا درست بگوئیم ، بدان می پیوندند . این بندها ظاهراً تقلید یست از حلقه های استوار كننده ای كه به دسته های چوبی و یا استخوانی اشیاء می بسته اند . مقطع قلمه دسته ، مستطیلی شكل است و دوپخ بر سطح زیرین آن كنده اند ، بطوریکه ذوزنقه وارگشته است . «بندها» مستطیلی هستند ، و قسمت میانیشان برآمده یا گوز است ، و دولبه شان تراش و ضخامتی نسبی دارند . عكس و طرحها نشان می دهد كه این لبه ها را درست و خوب نپرداخته اند . «بند» آخرین در عین حال تکیه گاه و مبدأ یست برای تكه آخر و تزئین شده «بخورسوز» ، و از جنبه فنی كه بنگریم ، مقصود از آن تعبیه وسیله ای بوده است كه بتواند قلمه مستطیل - ذوزنقه ای مقطع را با همواری و ظرافت به تكه آخر شیئی ، كه مقطعی دایره ای خش است ، انتقال دهد . این تكه آخر ، سروكله ارد کی را می نماید ؛ سر به عقب خم گشته است ، و نوک مرغ بر روی گردنش چسبیده ، و در نتیجه حلقه ای برای آویختن درست کرده است .

سر اردك را به نحوی بسیار طبیعی و واقعگرایانه درست ساخته اند ، و همه اعضا آن با طبیعت سازگاری كامل دارد ، چنانكه حتی مردمك چشم را هم نموده اند ، و سر را هم ، بهمانگونه كه در طبیعت این نوع مرغان است ، اند کی به یکسوی خم داده اند .

استفاده از سرو کله اردک به عنوان یک موضوع تزئینی، از متداولترین و مطلوبترین موضوعات هنری هخامنشی است، و هم در اشیاء مفرغی بکار رفته است^۶ (چنانکه در بالا دیدیم)، و هم در سنگتراشیها.^۷

«بند» دوم جانشین قاعده یک عضو است که در گروه اشیاء مفرغی مورد بحث از اهمیتی ویژه برخوردار است، و من برای آن قرینه‌ای دقیقی پیدا نتوانسته‌ام کرد. پیش از آنکه به تفصیل بپردازیم، باید بگوئیم که نقش روی آن قسمت در نظر اول ما را بیاد «حلقه بالدار» معروف دوره هخامنشی* می‌اندازد، مع هذا اگر هم دلایلی اقامه بتوان کرد که هنرمند، دانسته یا ناخودآگاه، آن علامت مقدس و پیشینه‌دار را منقوش ساخته، باز جالب است که بکوشیم تا آن را به چند جزء تقسیم کنیم، و مطالب زیر را دست کم به عنوان تفسیری در الگوشناسی ارائه دهیم. این عضو، یک رکن نیست، بلکه مرکب است از دو جزء: یک غنچه نیلوفر آبی، و بر فراز آن زینتی بشکل برگ خرما. ریخت این غنچه نیلوفر آبی را بقطعیت از نوع رایج در هنر هخامنشی، که مورد بحث و استدلال ایدیت پرادا بوده است^۸، باید دانست، نه از انواع پیش از هخامنشی آن. یک غنچه نیلوفر آبی خیلی نزدیک بدین را بر قسمت میان دسته و «پیاله» آبگردان (کفچه، چچمه) مزین و سیمینی نقش کرده‌اند که از گور ۵۶ در تل‌فرا (س) — همان محلی که پیشتر از آن یاد کردیم — بدست آمده است^۹ شکل ۳ و تصویر چهارم — الف. تزئین برگ خرمائی از جنبه شناخت الگوئی، هم پیچیده است و هم ناقص. پیچیده است از آن روی که تزئین برگ خرمائی ظاهراً دو رکن را در خود ادغام کرده است. و ناقص است از آن جهت که کوتاه مقطع نموده شده چنانکه گفתי سرش را زده باشند، و مقصود از این کار، یافتن راهی برای پیوند دادنش به «پیاله» آبگردان بوده است.

نزدیک‌ترین قرینه‌ای که برای عضو آمیخته و تزئین برگ خرمائی پیچیده مورد بحث می‌شناسیم، ترکیبی است که بر روی دسته عاج یک «کاسه‌آشیان پرنده‌ای»** یافته شده از نیمروود نقش کرده‌اند،^{۱۱} و آن یک درخت مقدس را نشان می‌دهد که بر فرازش آویزه‌ای از تزئین نیلوفر آبی — برگ خرما نموده شده است. این نمونه نیمروودی را میتوان الگوئی کلی برای نمونه مفرغی هخامنشی ما بشمار آورد. طرحهای زیر یک جریان احتمالی تحول این تزئین ترکیبی را نشان می‌دهد:

شکل ۵ — الف و ب، از انبوه ترکیبات نیمروودی برداشته شده است،^{۱۲} و تصویر — ف، که نقش همین شیئی مورد بحث ما است، ۵ — ب که جزئی است از یک نقش برجسته مکشوف در «خرانه تخت جمشید»^{۱۳}، و شکل — ج از گروه ترکیباتی که ا. ل. ب. تراس گرد آورده است،^{۱۴} اقتباس گشته.

گذشته از این، باید اظهار نظر کنم که جریان تحول یاد شده میان قطعه نیمروودی^{۱۵} و شیئی مورد بحث ما بهمان ترکیب تزئینی تنها پایان نمیگیرد، بلکه میتوان آنرا بمنزله گواهی گرفت برای

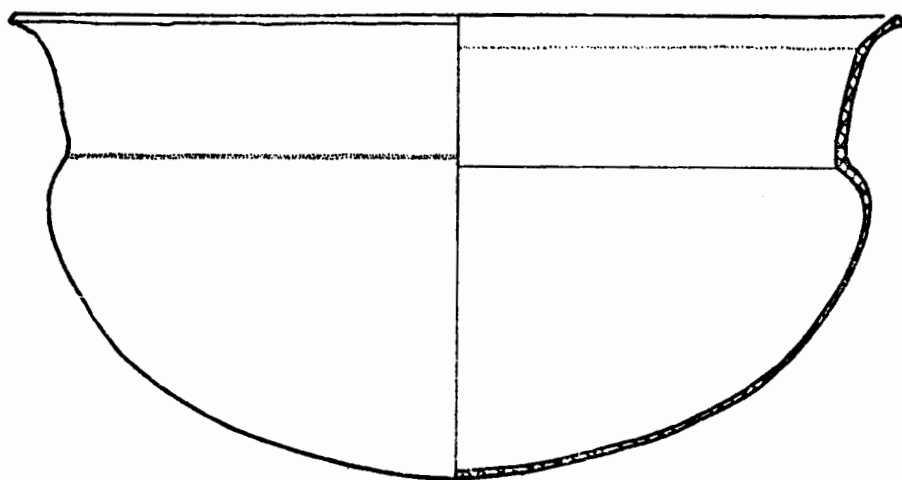
* مقصود همان حلقه (و یا انسان بالدار) است که بغلط «مظهر اهورمزدا» و یا «فروهر» می‌خوانند، و هیچ دلیل باستانشناسی و تاریخی برای این دو عقیده وجود ندارد.

** “Bird’s nest bowl”.

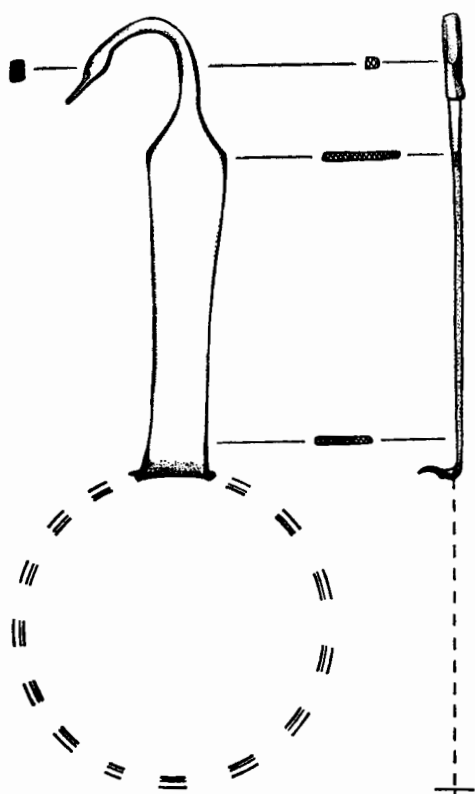
آنکه این شیئی — که ما «بخورسوز» خوانده‌ایم — نمودار نمونهٔ تکامل یافته‌ایست از آندسته از کاسه‌های دسته‌عاجی، که با رنت بعنوان «کاسهٔ آشیان پرنده‌ای» نامگذاری کرده است .

با اینهمه ، از مبحث الگوشناسی بالا چندان چیزی در باب وظیفه و مورد استعمال «بخورسوز» مورد بحث دستگیرمان نمیشود ، جز اینکه بنا بر فرضیه‌ای که اکنون خیلی مقبولیت یافته ، چنین انگاریم که «بخورسوز» مفرغی ، همانند الگوی عاجیش ، چه در کاخها و چه در بتخانه‌ها مورد استعمالی غیر رسمی و غیر تشریفاتی دارا بوده است .

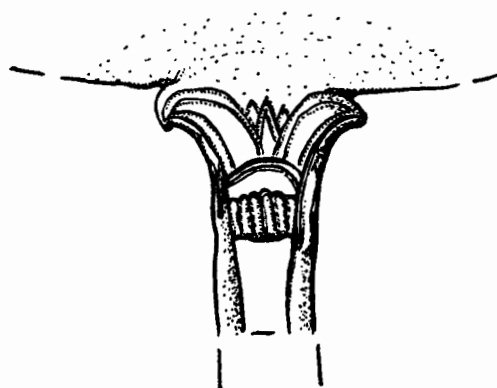
- ۱ — مایه شادمانی منست که مراتب سپاسگزاریم را به آقای ۱ . هُخْمَنُ تقدیم دارم که این اشیاء وجستگاهشان را بمن نشان داد . از آقای هخمن باید متشکر باشیم که متوجه این یادگارهای باستانی شده است ، و از چنگال بولدورسنگ کن نجاتشان داده است . این اشیاء اکنون در موزه اسرائیل بمعرض نمایش گذاشته شده‌اند .
- ۲ — خرابه ایسن در کناره غربی حوزه یاونیل ، در غرب دریاچه کین‌نرث افتاده است .
- 3 E. F. Schmidt, *Persepolis*, II, Chicago (1957), pl. 68: 1.
- ۴ — کاسه‌ای که در دست راست باژآورنده است : نگاه کنید به :
Ibid., pl. 70 A.
- 5 W. M. F. Petrie, *Beth Pelet (Tell Fara)*, I, London (1930) , pl. XLII.
- 6 *Ibid.*, pls. XXVII and XLVII.
- ۷ — از میان نمونه‌های شناخته شده سراردک بر اشیاء فلزی ، تنها قاشق سیمینی را که بتازگی در پاسارگاد یافت شده است ، یاد می‌کنیم ، نگاه کنید به :
- D. Stronach, "Excavations at Pasargadae: Third Preliminary Report", *Iran*, III (1965), 9 ff.; 31 ff.; pls. X-XIV.
- 8 Schmidt, *op. cit.*, pl. 53 and 54.
- در اینجا روستا به کاسه‌ای سنگی از قل قیطاف در دره بوشان اشاره‌ای نکنیم که ظاهراً به حدود سده هفتم ق. م. تعلق دارد ، و یا اصل «آشوری متأخر» دارد یا ریشه او رارتونی ، نگاه کنید به :
- Ruth Amiran, in *Anatolia*, II (1959), 129 ff. and pl. XIX.
- 9 Edith Porada, *The Art of Ancient Iran*, New York (1965), pp. 166 ff.
- 10 Petrie, *op. cit.*, pl. XLV.
- 11 R. D. Barnett, *The Nimrud Ivories*, London (1957), pl. LIII and fig. 1 (on p. 32).
- 12 *Ibid.*, fig. 1.
- ۱۳ — همانکه بارها چاپ شده است ، مثلاً در :
R. Ghirshman, *Perse, Proto-Iraniens, Médes, Achéménides*, Paris (1963), pl. 289.
- 14 E. L. B. Terrace, "Two Achaemenian Objects in the Boston Museum of Fine Arts", *Antike Kunst*, 1963, pp. 72 ff.; p. 75, fig. 4.



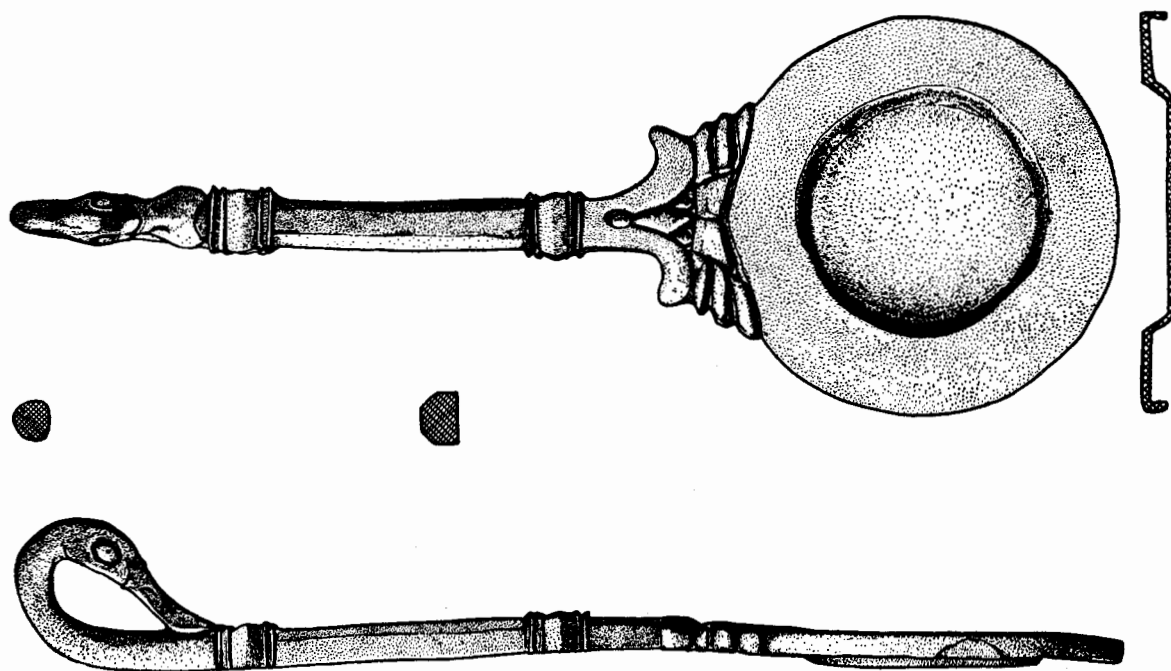
شکل ۱ - پیاله



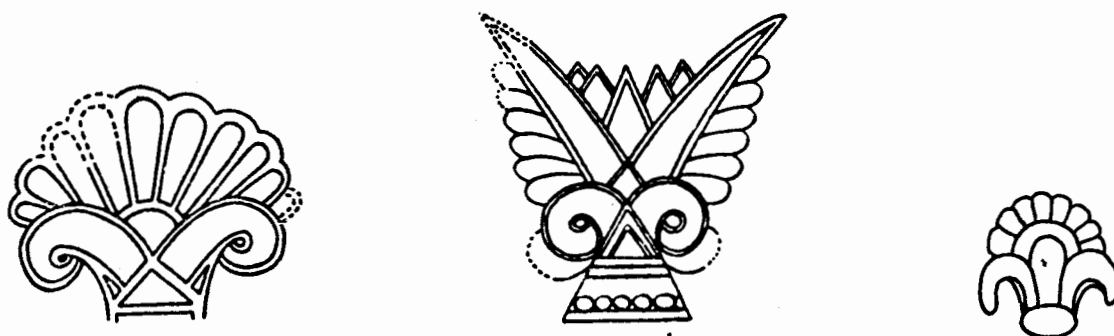
شکل ۲ - دسته پالونه



شکل ۳



شکل ۴- بخورسوز



شکل ۵:
الفوب- جزئیات تکه عاج از نیمروود، ج- نقش یک نیام خنجر از تخت جمشید

تصویر یکم



الف—کاسه مفرغی از ایسن



ج—دسته بخورسوز



ب—جزئیات نقش دسته بخورسوز

تصویر دوم



الف—قاعده بخورسوز



ب—کناره بخورسوز



ج—بالای بخورسوز

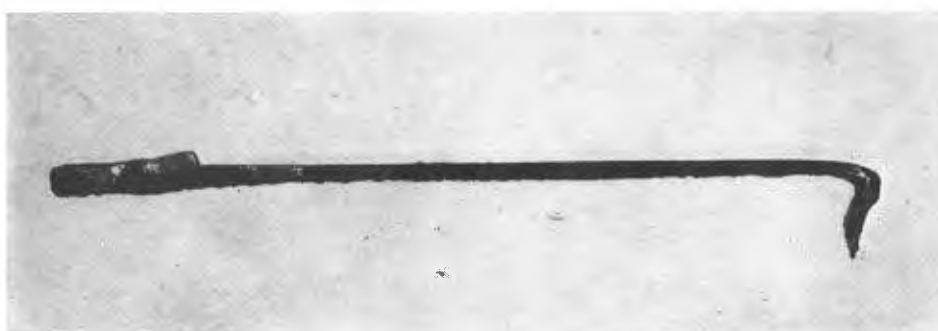
تصویر سوم



ب



الف



ج

الف-ب-ج، سه نما از پالونه

تصویر چهارم



ب- جزئیات نقش برجسته گنجینه تخت جمشید



الف- پالونه، ارتل فراس

هشت — یادداشتی درباره بازسازی
ردای هخامنشی

از
پیریابک

مأخوذ از

Pirhiya Beck:

“A note on the reconstruction of the Achaemenid robe”, *Iranica Antiqua*, 1973, 116–22.

یادداشتی درباره بازسازی ردای هخامنشی

بازسازی جامه بلند و گشادیکه هخامنشیان منقوش بر سنگتراشیهایی تخت جمشید بتن دارند، موضوعیست که توسط تنی چند از پژوهندگان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. بنظر هرتسفلد^۱ پوشاک مزبور یک جامه چین دار پارسی بود متشکل از پارچه‌ای یک تکه، که چاک‌های درمیان می‌خورد و با بندی در کمر بسته میشد. بعقیده رؤس^۲ این جامه نمایشگر ردای پیچیده و بغرنج مادهای «شکوهمند و توانگر» بود که پارسیان از پوشاک شبانی پدران خود زیباتر می‌دانستند. ردای مورد بحث در چند ریخت درست میشد که هر کدام با یک یا چند دسته چین و تا آراسته می‌گشت. بازسازی خانم رؤس بر مطالعه تندیسک* سیمینی که در موزه برلن نگهداری میشود، و در پشت سر آن خط یک درز وسطی بخوبی پیداست، متکی بود: وی وجود این درز را دال بر آن گرفت که جامه پارسی از چند تکه باریک پارچه درست میشده است «زیرا پارسیان هیبت و تأثیر شالاهای یکنواخت و همسان دوخته شده را میستودند». بر اساس طرح رؤس جامه پارسی از دو قسمت درست می‌شده است: یک دامن باریک، و یک نیمتنه آراسته. اولی را از چند تکه جداگانه می‌دوخته‌اند و چهارلای رویهم افتاده‌اش را هم با تکه‌ای دیگر بهم می‌پیوسته‌اند، و همه چینهای عمودی و مایلی را که در دامن می‌یابیم، بخیه می‌زده‌اند، و چنان مرتبشان می‌کرده‌اند که چینهای عمودی درست وسط دامن می‌افتاد.

ج. تامسون^۳ عقیده رؤس را مبنی بر دو قسمتی بودن ردای پارسی پذیرفت، ولی بگمان وی از منابع موجود نمیتوان دریافت که آیا دامن مورد بحث را یکدسته چین بوده است یا دودسته، زیرا بخوبی تواند بود که چین دولایه دامن افراد نقوش تخت جمشید تنها موروث خوگر فتگی بیک شیوه ویژه هنری بوده است. تامسون در باب تندیسک سیمین پیشتر یاد شده، که تنها وجود یک تا را می‌نماید، احتمال می‌دهد که این امر شاید «بخاطر تنگنائی بوده است که سازنده‌اش در میدان هنری بدان دچار آمده بوده، و بر چنان تندیسک کوچکی دشوار میتوانسته دولایه چین را نشان دهد، و در نتیجه ناگزیر بجای دولایه چین واقعی، تنها یک لایه را بیشتر نموده است». استنتاج تامسون آنست که «هرگونه بازسازی دامن پارسی بایستی نمایشگر تاهای گشادی باشد که به اطراف تن می‌افتاد، و بصورت یک یا چند دسته چین در می‌آمد». تامسون نوعی بازسازی جامه مورد بحث را با توجه به «ساری» هندوان ممکن می‌داند، چه در این مورد هم پارچه بدور تن پیچیده میشود، و با انبوهی چین و شکن عمودی پیش بدن می‌آویزد.^۴

چنان می‌نماید که طرح دیگری برای بازسازی ردای هخامنشی ارائه میتوان داد. این بازسازی متکی بر نکاتی است که با مطالعه ردای منقوش بر سنگتراشیهها استنتاج میتوان کرد:

- ۱ — خط عمودی متعلق به تایی وسطی را به یک «درز» تعبیر باید کرد،
- ۲ — چینهای پشت آستین درست از بالای کمر بند آغاز می‌شده است، و این موضوع از نقوش بخوبی پیداست.

* واژه تندیسک را بجای Statuette انگلیسی بکار می‌برم.

۳- برای آنکه تاها نوک تیز، یا خمیده، شود، باید آنها را از دو موضع در بالا جمع کرد (درست همانگونه که در نیمتنه بانوی یونانی می بینیم که در آن مورد، تاها نوک تیز بویژه بر روی سینه درست می شد، زیرا جمعشان کرده، و توسط سنجاقی بر روی شانه گره می زدند).

ردای پارسی تنها از یک پارچه درست می شد. هرگاه آن را، بهمانگونه که هر تسفلد و هوستن پنداشته اند،^۵ از یک تکه پارچه می دوختند که سوراخی (برای گذراندن سر) در وسط داشت، و کمربند بر میانش می بستند، تا چین بخورد، جنبش آزاد و با وقار دستان، که آنهمه در نقوش روشن و آشکار است، انجام نمیتوانست گرفت. بقیده ما، پارچه ردا بشکل مستطیلی بریده میشد که طولش دوبرابر پهنایش بود. عرض پارچه برابر بود با یک بغل، یعنی از سر این میچ تا آن میچ در موقعیکه دو بازو گشاده و باز باشد، و این مقدار معمولاً مطابق است با قد یک نفر از پائین خط گردن تا پاشنه پایش (شکل را بنگرید).

جلوردا

بر روی نقوش، قسمت بالائی ردا را آشکارا ساده و بی هیچ چینی نشان داده اند. این می رساند که در کمرگاه جامه چاکمی می بایست بوده باشد تا آستین و دستها آزاد بمانند و خوب بجند. برای بدست آوردن طول کامل آستینها، پارچه را درست درجائیکه میچ بازوی صاف به پهلو چسبانده با تهیگاه تماس می یابد، باید برید؛ پارچه را با خطی که در مرکز بسوی کمرگاه متمایل می شود، برش می دهند، و بدینوسیله طرح گرد و نیک آراسته ای به آستینها می بخشد (شکل ۲- ب). آنگاه دو جانب عمودی دامن را بهم می دوزند، و دوتای عمودی هر جانبی را هم بخیه می زنند، منتهی فقط در موضع بالا؛ این تاها خطی عمودی در میان انبوه چین های نموده شده در نقوش را توضیح می دهد. سپس دو دسته تاها عمودی را در کمر جمع می کنند، و بدینسان فاصله میان خط برش و خط کمر (شکل ۲) تقریباً برابر می افتند با فاصله تاها عمودی و لبه آن قسمت از پارچه که چینهای نوک تیز می خورد.

عقب ردا

هیچ نمای کاملی از عقب ردا بدست داده نشده است. گمان می رود که خط آستین در قسمت عقب آن خمیدگی را که در ناحیه جلوی می شناسیم، ندارد، و تواند بود که راست و مستقیم برش می خورده است، یعنی یگراست به سوی خط میان تنه بالا میرفته (شکل ۲- ب). یک خط پهن حمایل، در کمرگاه دیده میشود، و چنان می نماید که پهنایش در قسمت عقب بیشتر از جلو بوده است. هنگامیکه انبوه چینهای عمودی بسوی کمرگاه بالا کشیده، جمع گردند، باید به وسیله ای به حمایل متصل گردند تا استوار و چسبان بمانند. وقتی که قسمت پهنتر حمایل کمر، بر خط میان تنه ردا قرار داده شود، قسمت عقبی آستینها را جمع می کند، و چینهایی را می آفریند که می بینیم در پشت، درست از فراز حمایل کمر و نه بالاتر از آن، آغاز می گردند (شکل ۳- الف).

در مورد وضع «توی» آستینها، از تصویر شماره ۱۱۷ جلد یکم تخت جمشید اثر اریک، ف. اشمیت — که شاه را در نبرد با هیولائی می نماید اندیشه روشنی میتوان یافت. شاه برای آزاد جنیبیدن بازوان، آستینها را تا روی شانه بالا کشیده است. در اینجا بخوبی میتوان دید که آستینها و بویژه چینهایش در حمایلی جمع کرده شده اند، و از این حقیقت نتیجه میتوان گرفت که دوجبهه آستینها — یعنی جلو و عقبشان — را بهم نمی دوخته اند، بلکه آنها را همانگونه که در ردای دوشی (شکل ۱) می بینیم، آزادانه آویزان می گذارده اند. یک لبه توگذاشته شده ای در آستین نقوش شاه و دیگران دیده میشود. این حاشیه هر چه به سوی حمایل نزدیک میشود، تنگتر و باریکتر میگردد. یک چنین حاشیه ای موروث شیوه برش جامه، بدانگونه

که در شکل ۳ - ب ، نشان داده ایم ، می باشد ، بدینمعنی که آستین را در امتداد کرانه خم دارش تا می دادند . پرهیز از بهر دادن پارچه از همین مورد بخوبی پیداست .

از آنچه گفته شد ، استنتاج میتوان کرد که در بازسازی طرح ردای پارسی ار نیمرخ ، چینهای واقعی عمودی ناحیه پهلویی ردا نموده میشوند . درحقیقت ، تنها قسمتی از آن چینهای پهلویی را در حالت تمام رخ (روبرویی) میتوانستی دید ، اما بر روی سنگتراشیها ، همه این چینها را در جلو بدن نموده اند و تا های حقیقی نوک تیز را در میان نشان جای داده اند .

این جامه در نقوش منقور بر مهرهای استوانه ای در طرح مختصرس نشان داده شده است ، بدینمعنی که دسته چینهای عمودی را بسادگی با خطی عمودی نموده اند . در بسیاری از موارد ، قسمت بالائی ردا ، بر روی شانه انداخته اند ، بهمانگونه که در نقش برجسته شاه هیولا کش در تخت جمشید (تصویر ۱۷ ، جلد یکم کتاب اشمیت) می بینیم .

یادداشتها

- 1 E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, London & New York, Oxford University Press (1941), 259.
- 2 A. Roes, "The Achaemenid Robe", *Bibliotheca Orientalis*, Vol. VIII (1951), 137-41.
- 3 G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian Period: Problems concerning the Kandys and other Garments", *Iran*, III (1965), 121-26.
- 4 *Ibid.*, 124-25.

۵ - برای نمونه ، نگاه کنید به :

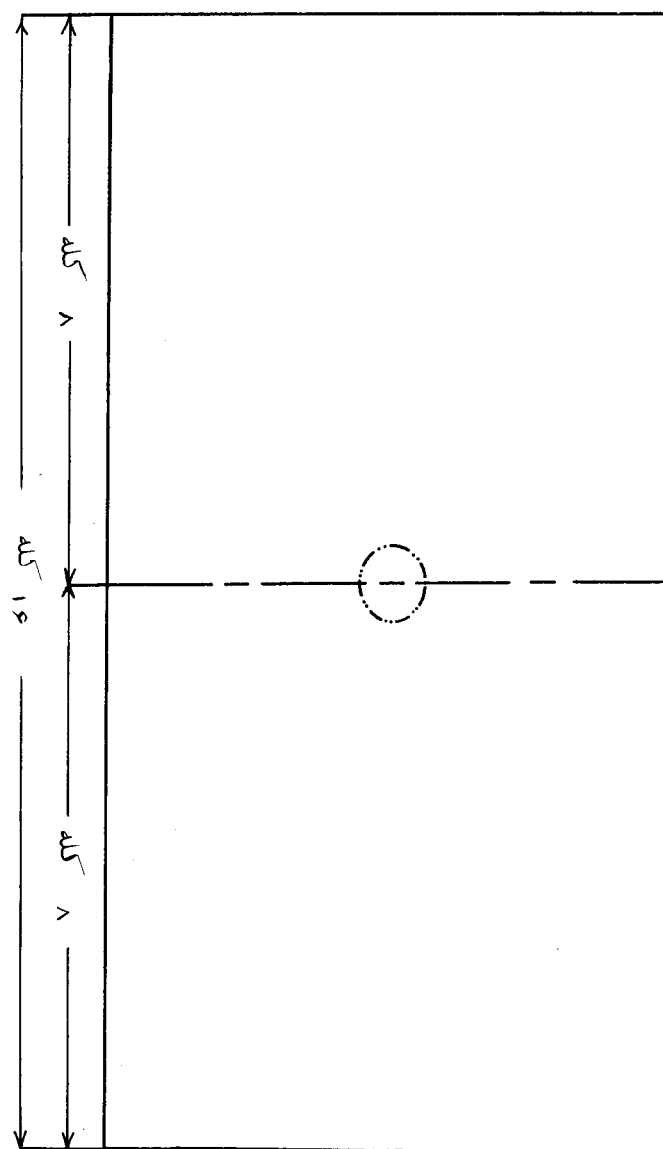
E. F. Schmidt, *Persepolis*, I, Chicago (1953), pls. 75 and 121.

روئس (همان مأخذ ، ص ۱۳۸) گمان می کند که «تاها از جانی در پشت آرنج آغاز میشوند.»

- 6 Herzfeld, *op. cit.*, 259; Mary G. Houston, *A Technical History of Costume*, Vol. I, *Ancient Egyption, Mesopotamian and Persian Costume*, Oslo & Cambridge Mass. (1955), 163, fig. 154 a-b.

۷ - این اشکال را خانم الیزابت گلدبرگ ، از مؤسسه باستانشناسی دانشگاه تل اوویو ، ترسیم کرده اند .

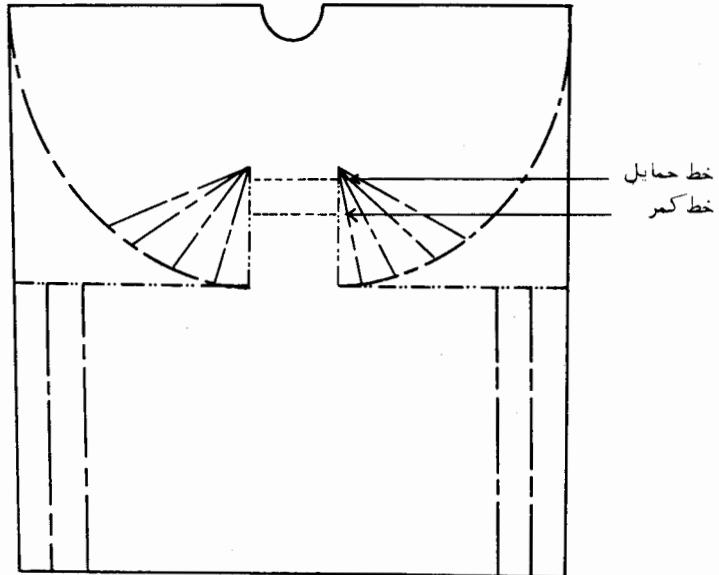
- 8 E. Porada, in Collaboration with B. Buchanan, *Corpus of Ancient Near Eastern Seals in North American Library* (Bollingen Series, Vol. XIV), New York (1948), No. 824.



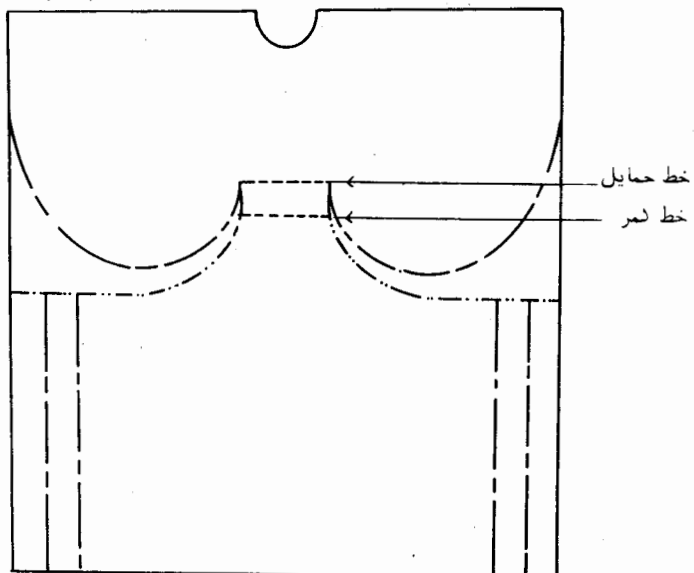
شکل ۱

- خط برش
- خط چین ها
- خط فرضی
- لبه

الف - پشت

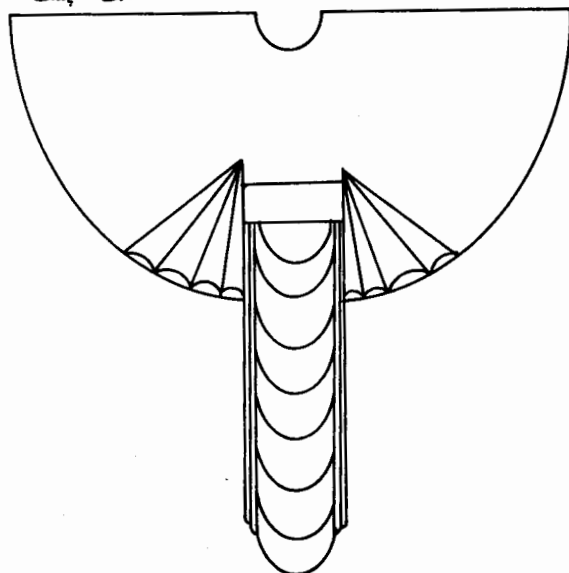


ب - جلو

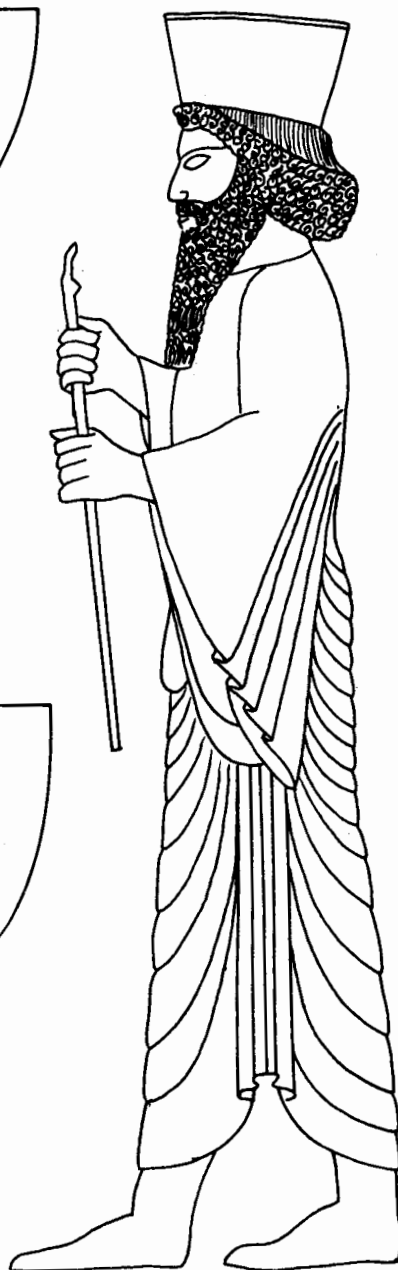
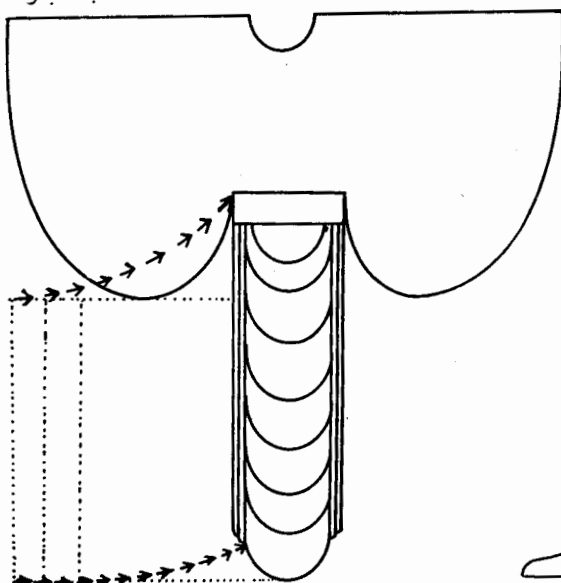


شکل ۲

الف - پشت



ب - جلو



شکل ۳

انتشارات «مؤسسه تحقیقات هخامنشی»

یک — پژوهشهای هخامنشی : شامل هشت مقاله در باب تاریخ و باستانشناسی هخامنشی ، بقلم
هشت تن از دانشوران غربی . ترجمه ع . شاپور شهبازی .

II *Irano-Lycian Monuments: The principal antiquities of Xanthos and its region as evidence
for Iranian aspects of Achaemenid Lycia*, by A. Sh. Shahbazi.

